
بر صاحبانِ دانش و بینش و ممیزانِ نیک از بد و مدرکانِ حق از باطل معلوم باد
که این کتاب که بزعمِ فقیر لاجواب است و محتمل که تا امروز مانندش دیگری ننوشته
این فقیرِ هیچمدان نوشته و باندازهٔ فهمِ خود از آیاتِ کلامِ مجید ثابت نموده ام که جهان
و آنچه در جهان است محض برای انسان خلق شده و انسان محض برای همدردیِ خلق
گشته - و غرض از آن این است که عمومِ مسلمانانِ جهان عموماً با تمامِ خلق الله و خصوصاً
بایکدیگر بطورِ اخوّت و مودّت زیند و طریقِ همدردی و مروّت سپارند که در هر زمان
و خصوصاً در این زمان مصلحتِ آنها در این است - سراسرِ این کتاب مشتمل است از
آیاتِ قرآنی و کلماتِ ربانی که وحیِ منزل اند و یک لفظ را هم فقیر از خود نبافته و نساخته و [illegible]
و لهذا چون کلماتِ حق است حق نوشته ام - و لیکن چون خیالات و افهام و طباعِ خلق مختلف
است و همه خلقِ جهان را هم از خود راضی داشتن از انبیاء و اولیاء هم غیر ممکن بود و گفته
از این انسان جایز الخطا ست ممکن است که درین کتاب از بنده خطائی رفته باشد بنا بر این
متوقع و ملتمس هستم که صاحبانِ دانش اوّل چشم بپوشند - ثانی اگر که در معانی شک و
اصلاحی منظور داشتند بر مدیرانِ اخبارات بذریعهٔ اخبارهای خود و دیگران بذریعهٔ دو کلمه
رقیمهٔ خود فقیر را از آن خطا و شک اصلاح آگهی بخشند و از عنایت و هدایتِ خود ممنون و مرهون
سازند - ولی شرطِ آن این است که اوّل کتاب را تمام ملاحظه فرمایند و پس از آن اظهارِ رای [illegible]
معقولیت و انسانیت - بی غرضی و انصاف خطا گیرند و شک را اصلاح نمایند زیرا که کتاب
بموجبِ این شرائط نوشته شده + والسلام من اتبع الهدی +

عاشقِ همدردی و اتفاقِ مسلمانان
[illegible]

رائے جناب مولانا مولوی عبدالحلیم صاحب شرر

میرزا اسمٰعیل دردی اصفہانی ان چند فارسی نژاد مصنفین اسلام میں ہیں
جو زمانہ شناس ہیں اور مسلمانوں کی موجودہ کمزوریوں اور تباہیوں کی تکلیف
زیادہ محسوس کرتے ہیں - ان کے نام اور ان کے تصانیف سے ہمارے ہندوستان
علی الخصوص حیدرآباد فرخندہ بنیاد کے لوگ کسی نہ کسی حد تک ضرور واقف ہیں - انکا
یہ آخری رسالہ جسے انہوں نے مسلمانوں کی ہمدردی و اصلاح کی غرض سے لکھا ہے
اور جو ان کے پاکیزہ خط میں (۲۰۰) صفحوں پر ختم ہوا ہے نہایت ہی عدیم الفرصتی کے
زمانے میں میری نظر سے گزرا - میں نے اسکے مختلف حصوں کو دلچسپی کے ساتھ پڑھا
اور متاثر ہوا - اگرچہ اس رسالہ کی تصنیف سے اصلی غرض اسی قدر ہے کہ مختلف
فرق اسلامیہ میں اتحاد پیدا ہو اور تمام مسلمان چاہے کسی اصول و عقیدہ کے پابند ہوں
باہم شیر و شکر اور ایک دوسرے کے دوست رہیں - مگر اس ضمن میں مسلمانان زمانہ کی حالتوں
کی جو تصویر مولانا دردی صاحب نے دکھائی ہے ان کے اعلیٰ کمال تحریر کو ثابت کر رہی
ہے - اور اس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ قومی درد سے ان کا دل کس درجہ دکھا ہوا ہے - اور
اسی ہمدردی و خیر سگالی قوم کے صلہ میں ان کے ساتھ کیا کیا اور کیسے کیسے برتاؤ کئے گئے
ہیں - سچ یہ ہے کہ ہمارے امرا و معززین کے لئے یہ رسالہ ایک آئینہ ہے جسمیں وہ اپنی
سچی تصویر دیکھ سکتے ہیں -

میں میرزا دردی اصفہانی کی اس تصنیف کو بہت ہی قدر و عزت کی نگاہ سے دیکھتا ہوں
اور بیشک مسلمانوں پر فرض ہے کہ اس رسالہ کے شائع کرانے میں قابل و فاضل مصنف کی مدد کریں

فاعتبروا یا اولی الابصار

پس از ماههای بیشمار و مجاهده و کوشش بسیار در این شهر و دیار که لکها
بلکه کرورها زر برای خوشنودی شیطان و هوا و در طرق خلاف برباد می شود و با وجود
دوستی و آشنائی بسیاری از صاحبان دولت و مکنت و عهده و منصب و وزرا و امرا و اعیان
که ممکن است بدستیاری و پایمردی آنها صدها از اینگونه کتب طبع شوند آخر الامر بسرمایهٔ
قلیل و توکل بذات خدا این کتاب را بمطبع فرستادم - ولی معلوم نیست که عاقبت خرج
آن تمام و کمال حاصل میشود یا نه - زیرا کسانی که قلم بر کاغذ چند نهاده یا وعدهٔ
زبانی فرموده اند بر قول و فعل اکثری اعتماد نیست - و اگر بعهود خود هم ایفا فرمایند بطور
صداقت بعوض هر پیسه گویا کفشی بر سر من زده اند - خدا مسلمان جهان و خصوصاً
مسلمان این خطه را بیش ازین توفیق خیر دهد + ولیکن این کتابی است که یا
مسلمانان را ازین حالت غفلت و بی پروائی و عدم همدردی متغیر میسازد یا که بهمین
حالت باقی خواهند ماند یا قیامت +

رباعی

بیمار بود خلق و لی نیست دوا ... آری نبود که این بود قهر خدا
هر چند زدند دعا هزاران بفلک ... با قهر خدا اثر نباشد بدعا

فہرست

نام عالی ہمتانی کہ در طبع این کتاب "ہمدردی" مدد فرمودند

قیمت فی جلد یک روپیہ

نام	تعداد
عالیجناب مولوی حبیب الدین صاحب	عـ۵
عالیجناب کپتان سید حسین صاحب	۱
عالیجناب عبداللہ صاحب ولد حاجی سیجن لعل	۱
عالیجناب محمد سلیمان صاحب تاجر چرم	۱
عالیجناب ڈاکٹر سید ہاشم صاحب	۱
عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب	۱
عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب	
عالیجناب مسٹر گادس شاہ صاحب وکیل	یک روپیہ
عالیجناب مولوی حفیظ خان صاحب	یک روپیہ
عالیجناب مولوی سید غلام جبار خان صاحب وکیل	حمہ ،،،
عالیجناب یک بیچارہ	۴ ،
عالیجناب مولوی سید علی صاحب بلگرامی	یک روپیہ
عالیجناب صوبدار میجر محمد علیخان صاحب الوال	یک روپیہ
عالیجناب مولوی محمد اسد خان صاحب منتظم گھریال خانہ سرکار عالی	۱
عالیجناب ڈاکٹر احمد میرزا صاحب	حمہ ،،
عالیجناب حاجی عبداللہ صاحب میمن	دو روپیہ
عالیجناب نواب مشہور الملک بہادر	حمہ ،،،
عالیجناب مولوی محمد عبدالحمید صاحب رجسترار بلدہ	یک جلد

	نقد	وعدہ
عالیجناب مولوی عبداللطیف خان صاحب دوم تعلقدار آبکاری	عہ	
عالیجناب میر ولایت حسین مہتمم کوتوالی		۱
عالیجناب مولوی عبدالقادر صاحب صوبیدار وظیفہ یاب		پنج جلد
عالیجناب ڈاکٹر میرزا صاحب خدیو جنگ بہادر		
عالیجناب مولوی محمود جان صاحب وکیل	یک روپیہ نقد	۵ جلد
عالیجناب نواب بشیر نواز جنگ بہادر	دو روپیہ	
عالیجناب مولوی عبدالمجید صاحب مددگار فیناس	عہ	
عالیجناب مولوی محمد یوسف الدین امین کوتوالی پربھنی		۱
عالیجناب خواجہ امین الدین صاحب	یک روپیہ	
عالیجناب مولوی نعیم الدین صاحب تعلقدار	یک روپیہ	
عالیجناب سید اسداللہ صاحب مددگار بندوبست		۱
عالیجناب مولوی محمد محبوب علی صاحب ڈپٹی کمشنر کروڑگری		۱
عالیجناب نواب انتخاب جنگ بہادر	یک روپیہ	
عالیجناب مولوی سید محمد حسن صاحب بلگرامی	عہ	
عالیجناب مولوی حسین عطاء اللہ صاحب	دو روپیہ	
عالیجناب مولوی محمد عبدالعزیز صاحب دفتر پرائیویٹ سکرٹری		۱
عالیجناب مولوی عطاء اللہ خان صاحب		۱
عالیجناب مولوی محمد نصیر الدین احمد صاحب		۱
عالیجناب مولوی سید ابوالخیر صاحب	یک روپیہ	
عالیجناب مولوی یوسف حسین صاحب		۱

	نقد	وعده
عالیجناب حسن محی الدین صاحب		۱
عالیجناب یک وظیفه خوار گمنام	یک روپیه	
عالیجناب یک بزرگوار	عمه"	
عالیجناب مولوی محمد صدیق صاحب نائب ناظم ٹپه خانه		۱
عالیجناب نواب مفخر جنگ بهادر	عمه"	
عالیجناب مولوی مسعود علی صاحب بی۔اے مددگار تعمیرات	عمه"	
عالیجناب سید احمد صاحب		۱
عالیجناب اقبال خان صاحب		۱
عالیجناب سید غلام صاحب		۱
	جمع وصول شده [illegible]	

خرج کتاب ما سه

در مدد طبع "اسباب ترقی و تنزل" که طبع آن درین شهر ممکن نیست

	نقد	وعده
عالیجناب مولوی (ملا) عبدالقیوم صاحب مرحوم	[illegible]	
عالیجناب یک بزرگوار که نام ننوشته	عمه"	
عالیجناب ڈاکٹر یوسف علی صاحب	عمه"	
عالیجناب نواب مفخر جنگ بهادر	[illegible]	
عالیجناب مولوی محمد حفیظ الدین صاحب ڈپٹی کمشنر	[illegible]	
عالیجناب یک تیمارداره ڈاکٹر مظهر کریم از کهولاپور آمده بود و خبری از او نیست	[illegible]	
عالیجناب مولوی سید لطف علی صاحب وکیل	عمه"	

حصۂ اوّل

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کریمی است کہ ما بندگان مشت خاک پستی را بیافرید و خلعت عقل و نطق و معرفت و عبادت و سرافگندگی و مودّت و اخوت دربر نمود و تاج انسانیت بر سر نہاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید۔ و امّا بنعمۃ ربّک فحدّث۔

تمہید

امّا بعد۔ بدانید ای برادران من در اسلام کہ خدای تعالیٰ در کتاب مجید و کلام حمید خود میفرماید لو انزلنا ھذا القراٰن علی جبل لرایتہ خاشعاً متصدعاً من خشیۃ اللہ وتلک الامثال نضربھا للناس لعلھم یتفکرون۔ یعنی اگر فرو دمی آوردیم این قرآن را بر کوہی ہر آینہ میدیدی تو (ای محمدؐ) آن کوہ را زاری کنان یا لرزان و پارہ پارہ از خوف خدا و از اینگونہ بیانات و امثال میزنیم و می آریم برای مردمان شاید متفکر و متنبہ شوند۔ پس "جائی کہ عقاب پر بریزد۔ از پشۂ لاغری چہ خیزد"۔ اگر کلام خداوند قہار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال ما ضعیفان ذلیل نادان و کم مایہ چہ اثری خواہد بخشید۔ ولیکن چون وضع جہان براین جاری شدہ۔ اساس زیست و زندگی بنی آدم از ابتدا براین نہادہ و آمدہ است تا

بجهت آنکه عرق حمیت وهمدردی همدینان ما بحرکت آید نام چندکس از فارسیان را دراین
فهرست درج کردم که در مدد طبع "منتخب شاهنامه" هریک عنایتی فرموده وهمه نقد داده اند و
شکرگذاری ونیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیراکه آنها همدین من نیستند
ومن گاهی خدمتی از آنها نکرده ام +

مگر همدینان بنده باید بدانند که با این همه زحمات این مبالغ برای طبع یک کتاب هم کافی
نیست. [illegible] که درین سرزمین بسیاری از امرا وصاحبان ثروت ودولت میباشند که این مبالغ
را [illegible] یک روز یا یک شب در اقبح اعمال وکارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه حجام و قصاب هم +
من بصداقت بلکه بحلف میگویم که اوقات وکیفیات مربوطهٔ جمع آوری وگرفتن این مبالغ چنان
[illegible] که هر روپیه که بعضی از بزرگواران عنایت فرموده اند یک پیسهٔ آن با صد کفش برابر است
واین کاری را که من بمجّان خود خدمت از همدینان میدانم هزار بار از قرمساقی ودیوثی بدتر است
است زیراکه آن گروه بی نهایت خوشنود، نصیب واقبال مند ومحترم اند. خوش میخورند. خوش
میپوشند. وصاحبان اسب وگاری وبنگله اند +

مثلا یک صوبدار صاحب [illegible] باب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی روپیه نمیدهم بلکه
[illegible] کتاب [illegible] برسد [illegible] آنرا میدهم". این اصول بسیار خوب است وبنده خود اینگونه اصول را
[illegible] میکنم. لیکن آن کسانیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب هم
[illegible] شند. یکبار که بخدمت ایشان مشرف شدم تنیس بازی میکردند ومن یکساعت
[illegible] ایستاده بودم [illegible] ناچار بودم که آن اصول را بیان فرمود وهیچ کتاب را خریداری نمود والبته
[illegible] بایشان بگویم [illegible] تا مبلغ وصول شود. مگر او را جواب لاجوابی است که من ترا
[illegible] کتاب [illegible] اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید ده بار بیایی
[illegible] تقویت از بزرگان عالی شان بی نهایت ممدوح است
[illegible] مگر با کمال معذرت + اگرچه امثال ما را براین جزئیات

اعتنائی نیست و بخشش بخاطر راه نمیدهند ولی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چند روپیه کسی غنی یا فقیر نمی شود + اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبداری بودم ولی من خدمت همدردیان خود را اختیار کردم و مزد اینگونه خدمت همیشه گفتش خوردن و تحقیر بوده است - و لهذا من شکر خدارا میگویم و همت عالی خود را پست نمی کنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرد ولیکن بزبان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نبود بجهان گوئی ازان نام و نشان

اصل همه چون عطای زر میباشد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ قرآن بسر زبان بود زر در جان

رباعی

دردی ز چه نام میبری مردان را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ جوئی چه درین خرابه همدردان را

این گنج نباشد بود اکسیر که برد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ با حسرت خود هزار سرگردان را

رباعی

در ملک و کن شنید خدا نامرد است ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ در ملک جهان گرچه همه روی فرد است

این بی ادبی نباشد ار فهم آری ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ مرد است کسی که با کسان همدرد است

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را با بنده کمال عنایت بوده و خود نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند + و بالجمله من شکر گذار همه هستم و دعا میکنم که خدا تعالی ما اهل اسلام را در سراسر جهان اول توفیق دانش و پس توفیق همدردی دهد زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است برین دو نعمت +

دردی اصفهانی

بجهت آنکه عرق حمیت و همدردی همدینان ما بحرکت آید نام چند کس از فارسیان را در این
فهرست درج کردم که در مدد طبع "منتخب شاهنامه" هر یک عنایتی فرموده و همه نقد داده اند و
شکرگذاری و نیز شرمندگی من از آنها بیش است که از مسلمانان زیرا که آنها همدین من هستند
و من گاهی خدمتی از آنها نکرده ام +

مگر همدینان بنده باید بدانند که با این همه زحمات این مبالغ برای طبع یک کتاب هم کافی
نیستند هر چه که درین سرزمین بسیاری از افراد صاحبان ثروت و دولت میباشند که این مبلغ
را در یک روز یا یکشب در اقبح اعمال و کارهای بسیار پوچ صرف میکنند بلکه حجام و قصاب هم +
من بصداقت بلکه بحلف میگویم که واقعات و کیفیات مربوطهٔ جمع آوری و گرفتن این مبالغ چنان
استند که هر روپیه که بعضی از بزرگواران عنایت فرموده اند یک پیسهٔ آن با صد کفش برابر است
و این کاری را که من بگمان خود خدمت از همدینان میدانم هزار بار از قرساقی و دیوثی بدتر و پست‌تر
است زیرا که آن گروه بی نهایت خوش نصیب و اقبالمند و محترم اند - خوش میخورند - خوش
میپوشند - و صاحبان اسب و گاری و بنگله اند +

مثلاً یک صوبدار صاحب وظیفه یاب فرمود "مرا اصولی است که پیشگی روپیه نمیدهم بلکه
چون کتاب بمن برسد مبلغ آنرا میدهم" - این اصول بسیار خوب است و بنده خود اینگونه اصول را
در همه کارها پسند میکنم - لیکن آن کسانیکه پابند اینگونه اصول اند باید پابند اصول تهذیب و
اخلاق هم باشند - یکبار که بخدمت ایشان مشرف شدم تنیس بازی میکردند و من یکساعت
بسر پا ایستادم و بار چهارم بود که آن اصول را بیان فرمود و هیچ کتاب را خریداری نمود البته
ده بار باید بدولت بنگلهٔ ایشان بروم تا مبلغ وصول شود - مگر او را جواب لاجوابی است که من ترا
فرمان داده ام که برای من کتاب بنویسی اکنون که بدون فرمان کتاب نوشته باید ده بار بیائی
و [illegible] با بیستی + مگر تواضع و معقولیت از بزرگان عالی شان بی نهایت ممدوح است +
[illegible] دیگر دو روپیه عنایت فرمود مگر با کمال معقولیت + اگرچه امثال ما را برین جزئیات

اعتنائی نیست و بخششی بخاطر راه نمیدهند ولی این تنگ حوصلگان باید بدانند که ازین رفتار و کردار نه بر عزت کسی می افزاید و نه از عزت کسی میکاهد و ازین چهار روپیه کسی غنی یا فقیر نمی شود + اگر بنده هم خدمت حکومت را اختیار کرده بودم این وقت صوبداری بودم ولی من خدمت همدردیان خود را اختیار کردم و مرد انگونه خدمت همیشه کفش خوردن و تحقیر بوده است - و لهذا من شکر خدارا میگویم و همت عالی خود را پست نمی کنم + جان مطلب این است

رباعی

عالم همه همدرد و لیکن بزبان نبود بجهان گوی ازان نام و نشان
اصل همه چون عطای زر میباشد قرآن بسر زبان بود زر در جان

رباعی

دردی ز چه نام میبری مردان را جوئی چه درین خرابه همدردان را
این گنج نباشد بود اکسیر که برد با حسرت خود هزار سرگردان را

رباعی

در ملک دکن شنید خدا نامرد است در ملک جهان کرچه مروی فرد است
این بی ادبی نباشد ار فهم آری مرد است کسی که با کسان همدرد است

البته در میان این گروه کثیر معدودی هم میباشند که پدرشان را با بنده کمال عنایت بوده و خود نیز کمال عنایت را دارند و بعضی دیگر هستند که خود همیشه بیش و کم عنایتی در حق بنده فرموده اند + و بالجمله من شکر گذار همه هستم و دعا میکنم که خدا یتعالی ما اهل اسلام را در سراسر جهان اول توفیق دانش و پس توفیق همدردی و هد زیرا که ترقی هر قومی در جهان موقوف است بر این دو نعمت +

دردی اصفهانی

حصّۂ اوّل

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد سزاوار پروردگار رحمان رحیم و لطیف کریم است کہ ما بندگان مشت خاک پستی را جا فرید و خلعت عقل و نطق و معرفت و عبادت و سرافگندگی و مودت و اخوت در بر نمود و تاج انسانیت بر سر نہاد و بر تمام مخلوق خود شرافت و برتری بخشید۔ و اما بنعمۃ ربک فحدث۔

تمہید

امّا بعد۔ بدانید ای برادران من در اسلام کہ خدای تعالی در کتاب مجید و کلام حمید خود میفرماید لو انزلنا ھذا القران علی جبل لرایتہ خاشعا متصدعا من خشیۃ اللہ وتلک الامثال نضربھا للناس لعلھم یتفکرون۔ یعنی اگر فرو دمی آوردیم این قرآن را بر کوہی ہر آینہ میدیدی تو (ای محمدؐ) آن کوہ را زاری کنان یا لرزان و پارہ پارہ از خوف خدا و از اینگونہ بیانات و امثال میزنیم و می آریم برای مردمان شاید متفکر و متنبہ شوند۔ پس "جائی کہ عقاب پر بریزد۔ از پشۂ لاغری چہ خیزد"۔ اگر کلام خداوند قہار جبار در قلوب بندگان اثری نبخشد کلام امثال ما ضعیفان ذلیل نادان و کم مایہ چہ اثری خواہد بخشید۔ ولیکن چون وضع جہان بر این جاری شدہ و اساس زیست و زندگی بنی آدم از ابتدا بر این نہادہ و آمدہ است "

بامر و نهی از امر و نهی خواهد رفت تا هر زمان که جهان جهان است بر این نهج جاری خواهد بود که خلق
یکدیگر را موعظه و نصیحت کنند و باندازهٔ افهام خود یکدیگر را هدایت نمایند بنا بر این فقیر هیچمدان
و خاکپای همه بندگان خلاق زمین و آسمان نیز این راه را لهذا در پیش گرفته ام که هر چند خود
گمراه هستم دیگر همدینان خود را براه راست و صراط مستقیم حق هدایت نمایم. و لیکن این کار را
بنده نه از روی دعوی همه دانی میکنم بلکه با اعتراف کمال نادانی و هیچمدانی میکنم و از همه دانایان
اُمید عفو و اغماض دارم ۔

پس از تأمل بسیار و تفکر بیشمار و تجربهٔ سالهای دراز از جهان فقیر چنین یافته ام که خلقت
ماسوی الله و معرفت الله و عقل و دانش و فهم و بینش. ارسال انبیاء و رسل و انزال کتب و صحف.
عبادت و بندگی خداوند تمام اوامر و نواهی الهی. اسلام و دین و غرض آفرینش سراسر محض
برای **همدردی** بندگان خداست از یکدیگر و لهذا سعی و جهد را دارم که باندازهٔ فهم
نارسای خود این امر را ثابت کنم و کمال اُمیدواری را بلطف الهی و یاری پاکان و مقربان درگاه
احدیت او دارم که در این میدان فاتح و کامیاب شوم. مگر افسوس است و اگر افسوسی هست
درین کار همین است که آنگونه اسباب و سامانی که این کار را لازم است در نزد فقیر مهیا و آماده
و موجود نیست و کتب تفسیر و احادیث و غیره در دست ندارم که در هر مقام ملاحظه کنم که رسول الله صلعم
و بزرگان دین در این امور در بیانات و فقرات مربوطهٔ آن چه فرموده اند. مع ذلک چنانچه گفتم
صرف اُمیدوار بلطف خدا هستم که کامیاب شوم. و نیز از بزرگان و صاحبان دانش و بینش
همدینان بیغرض و با انصاف خود متوقع هستم که اگر در مقامی حک و اصلاحی بنظر آنها برسد حک
و اصلاح خود بر بندهٔ فقیر منت عظیم نهند.

مقدمه

اعظم کلمات خداوندی در قرآن مجید این است که میفرماید و ما خلقت الجن و الانس

الا لیعبدون - یعنی جن و انس را خلق نکردم بجز برای عبادت - در مقامات دیگر میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون آیا شما پنداشتید که شما را بیهوده و بیکار آفریدیم و دیگر باره بسوی ما مراجعت نخواهید کرد - باز می فرماید وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین - ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار - و خلق نکردیم آسمان و زمین و آنچه درمیان اینهاست بیفایده - این گمان کافران است پس وای بر کافران از عذاب دوزخ و عقوبت آتش - در دو آیه ثانی خدا تعالی سبب آفرینش عالم را بیان نفرموده - فی در آیه اول بیان فرموده چنین معلوم میشود که آیات بعدا بتدا نازل شده و آیه اول بعد از آنها و سبب آن دو را بیان نفرموده شاید بجهة آنست که صاحب فهم در می یابد - پس معلوم شد که بهر حال سبب خلقت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست که در یک آیه است " شما " و در یک آیه دیگر است " جن و انس " همه برای عبادت است از آن ذات بیچون - هرچند که در این آیات ذکر ملائکه نیست مگر ملائکه هم در آسمان شامل اند و خارج نیستند - چنان معلوم می شود که لب آنچه در زمین و آسمان ها است انسان است که اشرف مخلوقات واقع شده - چنانکه از بعضی احادیث وغیره هم معلوم میشود و نیز از آن آیه کریمه که خدا تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا - هر آینه ما پیش آوردیم (یا نمودیم) امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنها قبول نکردند برداشتن آن امانت را و از حمل آن ترسیدند مگر انسان حمل آنرا قبول کرد بدرستیکه انسان ستمگار و نادان است -

پس بهر حال آن امانت هرچه باشد محض برای انسان است و ملک و جن هم در آن شریک نیستند دیگری بخود گرفت حمل آن را و حافظ علیه الرحمه میفرماید " آسمان بار امانت نتوانست کشید - بار این قرعه بنام من دیوانه زدند " - مگر در این هم شکی نیست که خود خدا تعالی میفرماید که انسان

ظلوم و جهول است و بسبب این دو صفت که زیاده از سایر مخلوق خدا در دنیا و آخرت بهر چیزی
محتاج است ۔ و لیکن چون بار امانت خدا را بمنزل مقصود رسانید آن وقت امتیاز هم میسازند بر همه مخلوقات
ولی باید دانست که خواه آن امانت معرفة الله باشد ۔ خواه عبادة الله باشد ۔ و خواه
چیز دیگری باشد بالاتر از آنها (و نمی توانیم چیز دیگری را مراد بگیریم) خدا تعالی مگر پیغمبر باید که من
از کفر و ایمان بندگان مستغنی ام و من کفر فان الله غنی عن العالمین ۔ اما در حدیث آمده است
دگویا در حدیث قدسی که خدا تعالی فرموده است انسان را برای آن خلق کردم که شناخته
شوم ۔ و از بعضی آیات ابتدائیہ کلام الله و سوره بقره که خدا تعالی میفرماید واذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة الی آخر یعنی هنگامیکه گفت پروردگار تو (ای محمد ص) به ملائکه
که ما خلیفه را مقرر میکنیم در زمین ملائکه زبان اعتراض گشودند و چنین و چنان عرض کردند ۔
مگر آدم ع تمام اسماء را آموخت و از آن پس پیش کرد نزد ملائکه فقال انبئونی باسماء هولاء
ان کنتم صادقین ۔ پس گفت (خدا) خبر دهید مرا از این نامها اگر شما راستگو هستید ۔
قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم ۔ گفتند (ملائکه) پاکی یاد
میکنیم ترا ما را علمی نیست سوای آنچه را که تو آموختی بما ۔ هر آئینه تو هستی دانا و با حکمت ۔
از آن پس خدا تعالی امر نمود به ملائکه که آدم را سجده کنند و تماما سجده کردند آدم را جز شیطان
الخ ۔ از این همه صاف ظاهر میشود که خدا تعالی انسان را اشرف مخلوق خود خلق فرموده و
خلافت خود را بر روی زمین باو عنایت فرموده و آنرا قوه ۔ و درک آن عطا نمود که او را
بشناسد و فرمان او را چنانچه باید بجا آرد ۔ رسول مقبول او ص بکمال عجز و انکسار عرض نمود
ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک نه من چنانچه باید و شاید ترا شناختم
و نه چنانچه باید و شاید بندگی کردم ۔ و از این معلوم میشود که هر چه هست در معرفت است
عبادت و اگر انسانرا امتیازی است بر ملائکه همین است که انسانرا قوه فهم و درک معرفة الله
بخشیده اند و اگر عبادت خدا را میکند میتواند و باید که از روی معرفت کند ۔

ولیکن بر تمام مسلمانان جهان معلوم باد که این فقیر بر خود گرفته ام که باندازهٔ فهم و دانش خود ثابت کنم که در حقیقت هر چه سبب باشد آفرینش جهان و خلقت انسان را نزد رای و عقیدهٔ این فقیر بظاهر چنین معلوم میشود که انسان خلق شده است محض برای "**همدردی**" و بس. و تحقیق که اثبات این رای بسیار مشکل بلکه غیر ممکن باشد ولی بنده بیاری خدا و حقیقت دین اسلام این امر را به ثبوت میرسانم.

آیاتی را که بنده جمع آورده ام برای اثبات این امر عظیم الشان بسیار و بیشمارند مگر بعضی از آنها مکرر شده اند. بعضی همان مطلب استند ولی بعبارت دیگر بیان شده اند. و بعضی دیگر نیمی نسبت باین امر دارند و نیمی نسبت بامور دیگر. بنابراین بسیاری از آیات را ترک کردم و از آنها که نیمی نسبت باین مطلب دارند همان حصه را گرفته باقی را رها کردم. هر مسلمانی که قرآن مجید را میخواند خود باید در این آیات ملاحظه کند و کما کان معانی و تفسیر آنها را معلوم نماید.

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان آیات قرآن مجید که در اثبات این امر دلائل و براهین و تمسکات ما باشند خوانندگان این اوراق باید در مد نظر داشته باشند این نکتهٔ بسیار باریک را که خدای عز و جل در چندین مقام اظهار میفرماید استغنای خود را از عبادت بندگان مثلاً میفرماید **ومن کفر فان الله غنی عن العالمین** و اگر (خلق تماماً) کافر شوند پس بتحقیق خدا بی نیاز است از عالمیان. این آیه در سورهٔ آل عمران منسوب به حج بیت الله است که قبل از آن فرموده است **ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً**. حق خداست بر مردمان حج خانهٔ کعبه (مگر شرط آن این است) که هر که قدرت یعنی زر و زاد آن راه را طی کند. پس از آن فقرهٔ مذکور ومن کفر می آید. در سورهٔ عنکبوت میفرماید. **ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین**. و هر کس که محنت یا مجاهده (یا عمل نیک دیگری) بکند محض برای فائدهٔ خود میکند. بدرستیکه خدا تعالی هر آینه و بیشک بی نیاز است از عالمیان (یعنی از اعمال نیک عبادات عالمیان). در این آیات مذکوره خدا [illegible]

دوست کننده برای کسانیکه کنایه نمی فهمند ظاهر فرموده است استغنای خودرا از اعمال وافعال
نیک وعبادات بندگان "اگر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد" - در
بسیاری از مقامات دیگر استغنای خودرا ظاهر نفرموده - ولی صاحبان دانش بکنایه فهم بلیغ
که در آن مقامات نیز حقتعالی اظهار میفرماید استغنای خودرا - مثلا میفرماید یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم
الخ - ای رسول غمگین مباش یا غمگین نکند ترا کسانیکه سعی میکنند در کفر از آنانکه بزبان
گفتند (یا می گویند) ما ایمان آورده ایم در حال آنکه در قلوب آنها ایمان نیست الخ ونیز
ازاین آیه صاف معلوم میشود که بسیاری از همان مسلمانان اول بی ایمان وکافر بوده اند.
قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها وما انا علیکم بحفیظ -
هر آئینه دلیلها آمد شمارا (ای مسلمانان یا خلق عالم) از جانب پروردگار شما پس هرکه بینا
شد یا براه راست قدم نهاد نفع آن بخودش عاید میشود وهرکه نابینا وکور ماند پس زیان آن
بخودش عاید میشود (پس بگو ای محمد ص) ومن نیستم نگهبان یا جوابده شما - ان احسنتم احسنتم
لانفسکم وان اسأتم فلها - (ای بندگان یا مسلمانان بدانید که) اگر نیکوئی میکنید نیکوئی میکنید
برای وجود وفائده خود واگر بدی میکنید ضرر آن هم بخود شما عاید میشود - پس خدا تعالی ازین
اتمام حجت بطور ضمنی تری که خوبی بندگان بدانند خدا جبر نمی کند وبدی از جانب او نیست
ونیز بندگان بدانند که هیچ کس جوابده اعمال وافعال دیگری نیست میفرماید من اهتدی
فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ولا تزر وازرة وزر اخری - وما
کنا معذبین حتی نبعث رسولا - هرکه هدایت یافت جز این نیست که هدایت یافت
برای سود خود وهرکه گمراه شد گمراه شد برای (زیان) خود - وهیچکس بر نمیدارد بار گناه
دیگری را وما عذاب نمی کنیم بر قومی تا آنکه اول رسولی را نفرستیم برای هدایت آن قوم.
چنانچه بالا بیان شد از آیات بعضی ظاهر گشت که خدا تعالی از عبادت بندگان خود بکلی

بی نیاز است و اندازه کار و اعتنائی بآن ندارد. مگر البته بر بندگان فرض است که بلحاظ عزت
خداوندی و عظمت شان و جلال و جبروت خلاق عالمیان و نعمتهای بیحد و حسابی که آنها را عطا فرموده
نیز و او بندگی و سرافگندگی و نیازمندی و بیچارگی خود را اظهار و خاکساری خود را ظاهر سازند همچنین
نعمای او را که از آنجمله است شرافت بخشیدن آنها را بر سایر مخلوق بسبب عقل و دانش و نطق
و معرفت و انسانیت همواره در خاطر بدارند و شکر آنها را بجا آرند. ولی باید دانست که در تمام
اعمال نیک و بدی که انسان میکند و ما آنرا عبادت یا انقیاد و فرمانبرداری و دوستی و معرفت خدائی
نام نهیم یا عکس و خلاف اینها باشد اصل همه نتیجه بر آن است که بندگان با یکدیگر و نسبت بیکدیگر
و برای یکدیگر میکنند و محض از آن است که آنها خود عاجز و بیچاره و پر احتیاج و پر نیاز خلق شده اند
و طبیعت و سرشت آنها متمدنی است و بنا چار بهم و بیکدیگر محتاج هستند و گرنه خدا از عمل و علا
بکلی از هر گونه اعمال بندگان بی نیاز است. در آیهٔ اخیره دو چیز دیگر مربوط و مشمول هستند
بجهت اول آن که نسبت دارد به اعمال بندگان برای فوائد خاصهٔ ذات خود. یکی این است
که می فرماید هیچکس بار گناه دیگری را بر نمیدارد. دیگر آنکه میفرماید بندگان خود را در عذاب و بدبختی
و نکبت در نمی اندازم جز آنکه اول رسولی را پیغمبر سازم برای هدایت آنها و چون بعد از قبول آن رسول عمل
ننمودند آنوقت آنها را بعذاب و ابتلا گرفتار میکنیم. چون معلوم شد که اتمام اعمال و افعال نیک
و بد بندگان خدا تعالی بی نیاز و بی پروا است پس پیدا و صحیح است و مانند آفتاب روشن است
که این همه اوضاع و بند و بست و آمدن رسولان و آوردن کتب و احکام و اوامر و نواهی خاص بجهت
بندگان و انتظام میان آنهاست و معروض کار آنها با یکدیگر. مع ذلک آنچه کسی بکند مثلاً از عمل نیک
نسبت بدیگری از نفع و نقصان خود فایدهٔ آن عمل بخودش عاید میشود و همچنان عمل بد. در اینصورت
کسی را حقی نیست که در اعمال و افعال دیگری سخنی بگوید و حرفی براند چرا که او جوابده اعمال خود
است نه جوابده اعمال دیگری و بار گناه یکی را دیگری بر نمیدارد. پس هر کسی خود بخود و خود جوابده
خدا هستند و حاکم و عادل مطلق او است و نیک و بد هر کسی را او حکم میکند و او را جزا میدهد و یا عقوبت

میکنند. این سبق بسیار نیک است بندگان را و این همه شور و شغب و حرف گیری و نکته چینی بر
یکدیگر بکلی فضول و بیجا است. ثانی آنکه تباهی حال هر شخص و هر قوم از اعمال اوست که بنیک مکافات
اوست و آن مکافات از هیچکس نمیرسد جز از خدا یعنی حاکم عادل و چون خدا تعالی عادل است و لازمهٔ
عدالت او افتاده است که ابتدا بندگان خود را آگاه سازد از اعمال نیک و بدی که یا مرضی او هستند
یا مرضی او نیستند و هر گاه پس از دانستن و آگاهی خلاف آن کردند آنها را عقوبت کند لهذا قبل از
عقوبت رسولان را میفرستد که بنیابت او خلق را از نیک و بد اعمال و از اوامر و نواهی او آگاه سازند

اما یک نکتهٔ باریک دیگر هست در امر رسولان. اکثری از جهال چنین می پندارند که مراد
از رسول خاص انبیاء میباشند که متصف بصفات خاصهٔ چندی و معصوم استند. این بکلی خلاف
است. اگرچه بظاهر رسولان خدا همان انبیاء میباشند که معصوم استند و خاتم آنها سرور کائنات
محمد مصطفی صلعم بوده ولی بواقع بسیار دیگر هم از بندگان خدا میباشند که اگرچه معصوم نیستند مگر
بندگان نیک خدا میباشند و کتاب هم دارند ولی در لباس و زبان مختلف دیگرند و همیشه در
هر زمانی بوده و همیشه در هر زمان دیگر هم خواهند بود. بعضی از آنها اولیاء میباشند بعضی از آنها
علماء و راسخون در علم استند. بعضی از آنها حکما هستند که خدا تعالی نعمت حکمت را بآنها عطا فرموده
بعضی دیگر هم شاید فاسق و فاجر اند. مگر اقوال این همه بهر صورت در وضع و عبارت و لفظ و لغت
که باشد خارج از اقوال خدا و رسولان نیست. همین حدیث یا کلام عظیم الشان از زبان شخص
عظیم الشانی بر آمده است که فرموده "انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال" و دیگری
این کلام را بعینه بلباس دیگری پوشیده میگوید" باطل است اینکه مدعی گوید خفته را خفته
کی کند بیدار. مرد باید که گیرد اندر گوش گر نوشته است پند بر دیوار". یعنی اگر پند و نصیحت
از زبان قلم فاسقی هم بر آید باید بر آن عمل نمود و چشم از افعال آن مرد باید پوشید. پس
تمام علما و فضلا و فلاسفه و پیران و مرشدان و مشایخ و همچنین کفار و مشرکان و بت پرستان
[illegible] که نصیحت و هدایت میکنند بما اگر اقوال آنها حق است و از اقوال خدا و رسول و اوامر

دنواهی الهی خارج نیستند بر ما فرض است پیروی اقوال آنها و ما را ابداً بر دین و عقاید و افعال شخصیهٔ آنها کاری نیست۔ و اگر خود بر خلاف آن میکنند که بدیگران میگویند لزومی ندارد که دیگران هم پیروی کنند اعمال آنها را۔ پس لزوم در پیروی اقوال است نه در پیروی افعال۔ مشروط بر آنکه مطابق باشند با قول خدا و رسول و مخصوصه خالی باشند از شایبهٔ فریب و مکر و احمق فریبی خارج ساختن بندگان خدا از شاهراه حق و صراط مستقیم۔

بعضی از جهال هستند که غالباً مانند اطفال خردسال بعضی سؤالات پوچ و بیمعنی را میکنند چنانچه سعدی علیه الرحمه بیان فرموده است قول آنکسی را که گفته "خفته را خفته کی کند بیدار" و خود آن بزرگوار جواب آنکس و دیگران از قبیل او داده است۔ هیچ چه فرقی نیست در میان انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و علماء و فساق در اقوال بجز آنکه آنها میگویند و خود نیز بعمل می آرند و بحسب درجات و مقامات و صفات خود بعضی افضل و اکمل اند از بعضی دیگر۔ مثلاً انبیاء معصوم اند و چنانچه عقیدهٔ تمام اهل اسلام است محمد عربی صلعم بدون وحی سماوی سخنی بر لب نمی آورد۔ ولیکن دستگاه پادشاه حقیقی نیز مانند پادشاهان مجازی است۔ البته حاکم شهر یا قلمروی با فراش یا سپاهی پولیس فرق کلی دارد و چندانکه جوابدهی آن حاکم است جوابدهی این فراش نیست و چندان هم که بر او اعتماد است بر این نیست۔ مگر وجه جریان احکام همه یکسان استند و هر یک را منصب و عهده و فرائض جداگانهٔ خاصی است۔ خدا تعالی رسول خود را فرمود فان عزمت فتوکل علی الله۔ همین کلام را رسول الله بطرز دیگری فرمود به شتر سواری که عقال آن را ببند و از آن پس توکل بر خدا کن۔ "با توکل زانوی اشتر ببند"۔ سعدی صاحب این کلام را بطرز دیگری گفت "رزق هر چند بیگمان برسد　شرط عقل است جستن از درها"۔ (مگر مراد گدائی نیست بلکه محنت و کسب است)۔ پس سعدی هم پیغمبر رسولی بود عظیم الشان چه در عهد خود وی و چه تا زمانی که کلام او باقی است و کتابی هم داشت که اگر مسلمانان بر بسیاری از آیات آن عمل کرده بودند باین نکبت امروزه دربی افتادند و اگر امروز هم عمل کنند باز امید بهبودی

هست و اما آنها یکی همین شعر مذکور بالا است - هر پدری فرزندان خود را بمنزلهٔ رسولی است ولیکن ممکن است که آن پدری که پسر خود را پند میدهد که فلان عمل را مکن خود میکند و خود گنهگار است اما انبیاء هم با وجود معصوم بودن ممکن است که نزد پادشاه علی الاطلاق در بعضی مقامات ترک اولی کنند که مورد عتاب الهی واقع شوند چنانچه در مقامی الله تعالی حضرت داود ع را عتاب فرموده یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض الخ - ای داود ما ترا در زمین حکومت دادیم پس حکم کن در میان بندگان ما با انصاف و پیروی مکن خواهش نفس خود را الخ آیه - حبیب خود را بتاکید و مبالغه و حکم محکم فرمود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما بلغت رسالته الخ - ای رسول چرا نمی رسانی برسان بخلق آنچه که فرستاده شده بسوی تو از پروردگار تو و اگر نرسانی پس تمام و کمال رسالت خدا را بجا نیاورده باشی - البته امر عظیمی بوده که رسالت آنحضرت بدون آن تکمیل نمی یافته و گویا خاص برای تبلیغ آن آن رسالت شده بوده یا بعبارت دیگر تکمیل رسالت آن حضرت موقوف به رسانیدن آن بوده - پس بهر حال کلام حق چون بدون عوض از زبان کسی بر آید باید انرا شنیده و بر آن عمل نمود - بنا بر این اگر پدری فرزندان خود را بصداقت منع کند از فعلی که خود بعمل می آرد و شخص که خود پشیمان است و میگوید "من نکردم شما هم نکنید" این پدر نیز بمنزلهٔ رسولی است بجز آنکه بر خلاف شرط پدری عمل کند و فرزندان خود را بطریق گمراهی دلالت کند چنانچه بسیاری در این ملک چنین میکنند - البته هیچ شک و شبهه نیست که بالضروره هر عالمی باید عامل هم باشد چندانکه کلام عالم با عمل اثر می بخشد کلام عالم بی عمل نمی بخشد - مگر باید دانست که این خاص نسبت به عالم و واعظ ندارد بلکه نسبت دارد به پادشاه و وزیر و امیر و پیر و مرشد و استاد و والدین و غرض تمام بزرگان هر قوم و ملت که بموجب اقوال خدا و انبیاء خود را جوابده خدا میدانند برای اعمال و افعال کسانیکه بآنها سپرده شده اند - "همه شبانان اند و همه جوابده گوسفندان خود استند" -

آمدیم بر سر مطلب

ابتدا باید خردمندان ملاحظهٔ این نکتهٔ عظیم الشان را بفرمایند که خداوند علیٰ اعلیٰ جلّ جلاله و عمّ نواله خود در جائی میفرماید یا ایّها النّاس انّا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عند الله اتقکم - ای مردمان بدرستیکه ما خلق کردیم شما را از یک مرد و یک زن و گردانیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله (محض) برای شناسائی و تمیز از یکدیگر - پس جز این نیست که گرامی ترین شما نزد خدا کسانی اند از شما که تقوی و خداترسی آنها بیش است - چونکه در این آیه خدا یتعالی بلفظ ناس خطاب فرموده و خاص مؤمنان و مسلمانان را خطاب نفرموده از آن معلوم میشود و همچنین از روزمرّه حالت بندگان ظاهر میگردد که همه بندگان خود را حقتعالی بیک چشم عنایت و رحمت ملاحظه میفرماید و رحمت و لطف و تعمیم است و درین مقام و نکته هیچ گروهی را مستثنیٰ نفرموده و در میان مسلمان و کافر فرقی نهاده و بخصوصه اسلام هم چیز جدیدی نیست یعنی که اسلام محض ایمان بوحدانیّت و وجود اوست و ایمان بآن چیزهائی است که ذکر فرموده و حضرت ابراهیم خلیل و نوح و دیگران را هم مسلمان ذکر نموده و بیشک تمام انبیاء و نیکان اوّل هم مسلمان بوده اند - پس ما باید بگوئیم که در میان بندگان خدا ازین آیه معلوم میشود که خواه بدین محمّدی باشند - خواه بدین موسوی و عیسوی و زرتشتی و هندوئی کسانی را تقرّب بیشتر است که تقوای آنها بیش است - مگر چنانچه بالا بیان رفت خدایتعالی درین دنیا و بطور ظاهر بر همه یکسان مهربان و لطیف است " خدای راست مسلّم بزرگواری و حلم که جرم بیند و نان برقرار میدارد " و چنانچه میفرماید شما را از یک پدر و مادر خلق نموده ام و فرقی در میان شما نیست بر ما فرض است که بر این کلام عمل کنیم " بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهر اند " الی آخر اشعار - و لیکن چونکه خدایتعالی حکیم علی الاطلاق و قادر علی الاطلاق است و کارهای بندگان و حکم در میان آنها با اوست و ما را ابداً آگاهی از هیچ چیز نه و هیچکس نه هیچ عمل نیک و بد و نه هیچ نیک و بد نیت پس در آن طریقی که قدم نهاده ایم و در آن صراطی که قدم داریم و در سپیل آن دعوی میکنیم که آن طریق حق است و ما در طریق و صراط مستقیم حق قدم میزنیم بر ما فرض است

که ملاحظه کنیم که هادی و راهنمای ما چگونه ما را بهمائی میکند و آن هدایت نامه که در دست اوست در آن چه درج است و بر آن راه مسپاریم -

این راهم باید دانست که اگر آیه با لاحض خطاب بمسلمانان بود باز شرط اخیر بجای خود است مفقود نخواهد شد - پس بهر حال چون ما مسلمانیم و بحیث ما بالفعل بر سر مسلمانان و دستور العمل هادی و هدایت نامه اسلام و اهل اسلام است لهذا ابتداء باید بدانیم که خدا تعالی میفرماید ان الدین عند الله الاسلام یعنی بدرستیکه دین حقیقی و حق نزد خدا اسلام است - پس می فرماید ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین - و هر که سوای اسلام را بخواهد و پیروی طریق دیگری را بکند پس هرگز از وی قبول نخواهد شد چیزی و آنکس در قیامت از زیان کاران است - پس خدا تعالی شروع میفرماید بتعریف و بیان نشانهای مسلمانان و پیروان دین اسلام که آنها مورد رحمت و عنایت پروردگار خود خواهند بود و میفرماید: فسا کتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین بایاتنا یؤمنون - پس زود می نویسم نوشت (رحمت خود را) برای آنکسانیکه پرهیزگاری میکنند و زکوة میدهند و ایمان می آرند بر آیات و نشانهای ما - از آن پس واضح تر میفرماید که آن گروه کدام گروه اند الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهٰهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولٰئک هم المفلحون - (آن گروه مذکور کدام گروه اند) آنکسانی هستند که پیروی میکنند آن رسولی را که نبی امی است و ذکر او را خواهند یافت (مسلمانان یا یهود و نصاری) که نوشته شده و نزد آنها موجود است در توریة و انجیل و آن پیغمبر امر میفرماید آنها را بکارهای پسندیده و منع مینماید از کارهای ناپسندیده و حلال می سازد برای آنها چیزهای پاک و پاکیزه را و حرام میکند برای آنها چیزهای ناپاک و خبیث را و ساقط

میکنند از آنها یا بر آنها را (دور میسازد) آن مشقتها را که بر آنها بوده است - پس آنانکه ایمان آورند
باو و او را تعظیم نمودند و او را یاری کردند و پیروی نمودند نوری (یا هدایت نامهٔ) را که باتفاق
وهمراهی او نازل شده است آن گروه هستند رستگاران - پس از آن خدا فرمان میدهد آن
رسول را که محمد ص باشد که قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الخ - بگو ای مردم بدرستیکه
من رسول هستم از جانب خدا بسوی شما اهل عالم تماما الخ - باز در جای دیگر خدا تعالی امر میفرماید
به رسول خود ص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم - بگو (ای محمد ص
خلق عالم را) که اگر شما خدا را دوست میدارید (یا دعوی میکنید که دوست میدارید) پیروی کنید
مرا تا که خدا دوست دارد شما را و بیامرزد گناهان شما را -

بنابراین هم دیهان ما در سراسر جهان سنی و شیعه و وهابی و مهدوی و نیچری و سایر هفتاد و دو
ملت و شیخ و سید و مغل و پٹهان و هندی و ایرانی و ترک و عرب و پیر و مرشد و غرض هر بزرگوار
از هر قوم و ذات که چون از و بپرسند چه دینی داری بگوید "مسلمانم" بداند که آن دین اسلام
که خدا فرموده نزد من دین حق است این دین لفظی نیست که این بزرگوار بلب دارد بلکه معنی واقعی
وحقیقی آن آن شرائطی هستند که متعلق و مربوط اند باین لفظ "گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردائی" - تمام هفتاد و دو ملت یا بیشتر اسلام فرداً فرداً میگویند و
معتقد این استند که از اینها یکی ناجی و بهشتی است و باقی دیگر غیر ناجی و جهنمی اند - ابداً درین شکی
نیست که یک ملت یا فرقهٔ نامعلوم ناجی خواهد بود ولی هر ملتی که باشد آن خواهد بود که تقوای او بیشتر
است و بدون تضمن آن شرط عظیم الشان نخواهد بود یعنی پیروی رسول الله در هر قدمی -

درجات مسلمانی

اکنون بیان میکنیم درجات مسلمانی را تا معلوم کنیم که اعلاترین درجات کدام است
از فحوای آیات قرآنی چنین معلوم میشود که در اسلام سه درجه و مرتبه است - اول و پست ترین
همه اسلام است و از کلام خود خدا تعالی معلوم میشود که درجه اسلام بسیار پست است بلکه هیچ نیست

قالت الاعراب امنّا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم الخ -
گفتند اعراب کہ ما ایمان آوردیم بگو ای محمدؐ آنہا را کہ شما ایمان نیاوردہ اید ہان البتہ بگوئید کہ مسلمان شدیم مگر ایمان در دلہای شما نیست الخ - این آیہ صاف بر ہر طفل و مرد بازاری لاعلم ہم معلوم میشود کہ اسلام خود چیزی و لفظ بی حقیقتی است و معنی واقعی اسلام ایمان است - بعد از آن بیان میفرماید کہ کسانیکہ ایمان آوردہ اند کدام گروہ اند و نشانہای آنہا چیست و آنہا صادق و راستگو ہستند - امّا ایمان و تقوی - اگرچہ مشکل است تمیز دادن ایمان را از تقوی زیرا کہ خدایتعالی غالباً در ہر جا کہ خطاب فرمودہ است بمسلمان واقعی فرمودہ است "ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید - یا آنانکہ ایمان آوردہ اند"۔ مگر در آن آیۂ عظیم الشان کہ خطاب فرمودہ است بہ عموم خلق بکلّی ظاہر نمودہ است کہ تقوی بالاتر است از ہر درجہ از درجات نیکی یا عبادت و انقیاد و میفرماید از تمام خلق کہ اعمال نیک و احکام مرا بجای آرند تقرّب کسانی نزد من بیش است کہ تقوی و پرہیزگاری و خدا ترسی آنہا بیش است -
یک نکتۂ باریکتر بنظر می آید کہ در بعضی مقامات خدایتعالی بطور تاکید میفرماید ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید ایمان آرید و چنین و چنان کنید - مثلاً می فرماید یا ایّھا الّذین امنوا امنوا باللہ ورسولہ والکتاب الّذی نزّل علی رسولہ الخ - ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید بزبان و ناقص ایمان کامل آرید [illegible] رسول او و کتابی کہ نازل فرمودہ بر رسول خود الخ - شاید در این مقام ایمان اوّل مراد ایمان [illegible] است یا کہ ایمان غیر حقیقی و محض از روی نفاق و ظاہرداری است و ایمان ثانی ایمان کامل واقعی است کہ ایمان بخدا و رسول او باشد و بتمام آنچہ در کتاب نازل شدہ بر آن رسولؐ مندرج است - گروہا مسلمان ہستند کہ صرف بلباس و بعادت مسلمان اند و دیدہ میشوند روز و شب کہ بیشک در تمام عمر خود یکی از اعمال شرع اسلام را بجا نیاوردہ و نمی آرند بلکہ بطور اتفاق گاہی اشہد ان لا الٰہ الّا اللہ و اشہد انّ محمد رسول اللہ ہم بر زبان جاری نہ کردہ و نمی کنند - شاید اگر در لباس و وضع دیگری مشتبہ با ذاتہای دیگر باشند و کسی بپرسد کہ

شما مسلمانید در چنین مقامی بطور ضرورت اقرار بلسانی بکنند و بگویند بله ما مسلمانیم - و این حال نه تنها در میان عوام بازار و جهال وجود دارد بلکه در میان بسیاری از بزرگان عالی شان هم وجود دارد - در جای دیگر خدا تعالی میفرماید ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیراً - و هر که بجا آرد اعمال نیک را خواه مرد باشد خواه زن (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس آن گروه داخل بهشت شوند و ظلمی بآنها نشود - ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا یخاف ظلماً ولا هضماً - و کسیکه نیکوکاری کند و مؤمن هم باشد پس نترسد از ستم و نقصان - فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه - پس کسیکه نیکوکاری کند (بشرط آنکه) مؤمن باشد پس ضایع نخواهد شد سعی او یعنی کار خیر او - ازاین آیات معلوم می شود که باید ایمان خالص و حقیقی باشد و انگونه ایمان زبانی ایمان منافقین است که خدا وعده جهنم عذاب داده است بآنها -

اما تقوی - از فحوای آن آیهٔ اول که منسوب به امر تقوی نوشته شد و نیز آیهٔ اول قرآن مجید که خدا تعالی میفرماید ذلك الكتاب لا ریب فیه هدی للمتقین این کتاب شک نیست در آن که رهنماست پرهیزگاران را - معلوم میشود که مقام پرهیزگاری و پرهیزگاران بسیار اعلی است - باین معنی که درجات مسلمانان و حتی ایمان داران همه یکسان نیست و از ابتدا در خدمت رسول الله صلعم هم گاهی یکسان نبود - چنانچه مثلا در حق سلمان فارسی رسول الله فرمود السلمان منا اهل البیت و اهل بیت رسول الله بجز ستر کاهی آیهٔ مباهله دیگری نبود و خود علی مرتضی امام متقیان بود - در تقوی یک نوع خوف و خشیت و احترام است از عظمت و جلال و جبروت خدائی که در وجود هر مسلمان و حتی هر مؤمنی هم نیست - از جمله آیاتی که در خصوص تقوی و در حق متقیان در کلام مجید موجود است و فقیر من جمله در اینجامی نویسیم اینهاست بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله یحب المتقین - بلی کسیکه ایفا کند بعهد خود و پرهیزگار باشد پس بتحقیق که خدا دوست دارد پرهیزگاران را - یا ایها الذین امنوا اتقوا الله

تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمین- ای کسانیکه ایمان آورده اید (ایمان ناکامل) پرهیزگاری کنید و از خدا بترسید چنانچه شرط پرهیزگاری و ترسیدن است و نمیرید مگر اینکه مسلمان حقیقی باشید- ازین آیه معلوم می شود که درجهٔ ایمان و تقوی فرقی دارد-
و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین-
و شتاب کنید بسوی آمرزش (و تقرب) از پروردگار خود و بسوی بهشتی که پهنای آن پهنای آسمانها و زمین است و آماده شده است برای متقیان- بحقیقت آن بهشت همان تقرب است به پروردگار- مگر خدا تعالی در مختلف مقامات نشانها و خصال متقیان را نیز بیان میفرماید چنانچه در پی همین آیه است الذین ینفقون فی السرآء و الضرآء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین (متقیان) آن گروه اند که انفاق میکنند (در راه خدا) در آسایش و سختی و فرو خورندگان خشم خود اند و عفو کنندگان تقصیر مردم اند و خدا دوست میدارد نیکوکاران را- در این آیه مقصود اصلی و سبب نوشتن این کتاب نیز موجود است که مراد همدردی باشد و انفاق- فرو خوردن خشم- عفو تقصیر مردم بعضی از کیفیات همدردی اند- و باز منسوب بهمین متقیان میفرماید والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم الخ- (و نیز متقیان) آنان استند که چون کار زشتی کنند یا ستم بنفسهای خود میکنند یاد میکنند خدا را پس آمرزش میخواهند برای گناهان خود الخ- انما یتقبل الله من المتقین این است و جز این نیست که خدا قبول میکنند (اعمال نیکو و نیکوئی ها را) از متقیان- و ازلفت الجنة للمتقین و نزدیک آورده شود بهشت برای متقیان ...... فاتقوا الله و اطیعون پس بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا- و انجینا الذین امنوا و کانوا یتقون- و نجات دادیم آنانرا که ایمان آوردند (و علاوه بر آن) بودند پرهیزگاران- ان المتقین فی مقام امین- بدرستیکه متقیان در مقامات امن و آسایش باشند- در آیهٔ دیگر هم بدنبال این می آید- مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن

وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفی ولهم فیها من کل الثمرات ومغفرة من ربهم - صفت بهشتی که وعده کرده شده است برای متقیان چنین است - در آن بهشت جویهاست از آبی که گاهی متغیر نشده - وجویهائی است از شیر که مزهٔ آن متغیر نیست - وجویهائی است از شراب لذت بخش آشامندگان را - وجویهائی است از عسل صاف کرده شده - وایشان راست در آن بهشت از هر قسم میوه (وعلاوه برآنها) آمرزش است برای ایشان از پروردگارشان - ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر - بدرستیکه پرهیزگاران وخداترسان در بوستانها وچشمها باشند ونشسته باشند در مجلس صدق وصفا نزدیک پادشاه توانا - همین است آن تقرب که ابتدا فرموده است - صاحبان آن تقرب که بصفت تقوی موصوف بودند کدام کسان بودند آنکسانی بودند که بتقصیر عبادت خود معترف بودند ومیگفتند ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك که مورد تاج لولاك لما خلقت الافلاك گشتند وخلعت ان الله وملائکته یصلون علی النبی پوشیدند - متقیان کسانی بودند که هر شب هزار رکعت نماز میکردند وچندین مره از خوف خدا بیهوش می شدند وپیوسته درکمال خاکساری وعجز وانکسار برلب داشتند الهی قلبی محجوب ونفسی معیوب وعقلی مغلوب وهوائی غالب وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر ولسانی مقر بالذنوب هیچ شک وشبهه نیست که این کسان بودند یا گروهی از قبیل این کسان که در حقشان وارد شد وبشر المؤمنین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون - وبشارت ده (ای محمد ص) عجز وانکسار کنندگان را (یعنی) آن کسانرا که چون ذکر خدا شود در نزد آنها می ترسد دلهای ایشان وصبر کنندگان اندبر هر مصیبتی که بر آنها وارد آید وبرپا میدارند نماز را واز آنچه ما روزی آنها کرده ایم انفاق میکنند - انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم

واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون - الذين يقيمون الصلوة
ومما رزقناهم ينفقون - اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة
ورزق كريم - تحقيق مؤمنان کسانی هستند که چون ذکر خدا شود نزد آنها بترسد دلهای
آنها و چون خوانده شود برای آنها آیات خدا زیاده تر شود ایمان آنها و آنها بر خدای
خود توکل کنندگان اند - (واین مؤمنان) آنان استند که برپا میدارند نماز را و از آنچه
روزی داده ایم آنها را در راه خدا انفاق میکنند - این گروه استند مؤمنان از روی حقیقت
وبرای آنها است درجات بسیار عالیه نزد پروردگار آنها و آمرزش است و روزی نیک
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون - وآن کسی که آمد به راستی (یعنی این
است که صداقت وراستی اختیار کرد) و پیروی نمود آن صداقت را آن گروه هستند متقیان
والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم
حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه
فاولئك هم المفلحون - وآن کسانیکه دار السلام جای گزیده و ایمان آوردند پیش از
مهاجران و دوست میدارند کسی را که هجرت گزیده است بسوی آنها و نمی یابند در خاطر خود
وغدغه از آنچه داده میشود مهاجران و دیگران را بر خود اختیار میکنند اگرچه خود محتاج استند
(یعنی آنچه را که خود محتاج آن استند بدیگران بذل میکنند) - الا المصلين الذين هم على
صلاتهم دائمون - والذين في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم - والذين
يصدقون بيوم الدين - والذين هم من عذاب ربهم مشفقون - ان عذاب ربهم
غير مامون - والذين هم لفروجهم حافظون - الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم
غير ملومين - فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون - والذين هم لاماناتهم
وعهدهم راعون - والذين هم بشهاداتهم قائمون - والذين هم على صلواتهم يحافظون -
اولئك في جنات مكرمون - این آیات در سوره معارج ذکر شده اند در جائیکه صفتی

میفرماید عموماً انسان چنین و چنان معایب در وجود دارند" سوای نمازگذارندگان (یعنی مؤمنان نمازگزار) کسانی که در نماز خود مداومت کننده اند. و آنکسانی که در اموال آنها حصهٔ مقرر است برای سائل و محروم (یعنی سؤال کننده و سؤال ناکننده) و آنانکه یقین دارند بروز جزا. و آنانکه از عذاب پروردگار خود ترسان اند. زیرا که بدرستی عذاب پروردگار ایشان غیر مامون است و از آن ایمنی و رهائی نیست. و آنانکه ایشان شرمگاه خود را (از شهوت رانی) حفظ میکنند سوای از زنان منکوحه و کنیزگان خود و بتحقیق که در این صورت اخیر ملامتی بر آنها نیست. پس هر که بجز این طریق راسپارد و از این راه منحرف شود پس آن جماعت ایشان اند از حد گذرندگان و منحرف شوندگان و آنانکه ایشان امانت ها و عهدهای خود را رعایت کنندگان اند. و آنانکه ایشان بگواهیهای خود قائم و ثابت بقدم استند. و آنانکه از نماز خود خبر دار اند یعنی غفلت نمی ورزند و ترک نمیکنند. این گروه (که باین صفات مذکورهٔ ماقبل تماماً متصف اند) در بهشتها خواهند بود معزز و مکرم." از آن پس میفرماید" اِنَّ الاَبرارَ یَشرَبونَ مِن کاسٍ کانَ مِزاجُها کافوراً. عَیناً یَشرَبُ بِها عِبادُ اللّٰه یُفَجِّرونَها تَفجیراً. یوفونَ بِالنَّذرِ وَیَخافونَ یَوماً کانَ شَرُّهُ مُستَطیراً. وَیُطعِمونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسکیناً وَیَتیماً وَاَسیراً. اِنَّما نُطعِمُکُم لِوَجهِ اللّٰهِ لانُریدُ مِنکُم جَزاءً وَلا شُکوراً." هر آینه نیکو کار می نوشند جامهائی (یا شرابهائی) که مزاج کافور دارند و بسیار سرد و خوشگوار اند و از چشمهائی که می آشامند از آنها بندگان مقرب خدا از مجاریها جاری اند. (آن مؤمنان و نیکوکاران) وفا میکنند نذرهای خود را و می ترسند از روزیکه مشقت آن ظاهر و هویداست. محض به محبت خدا (و با وجود احتیاج خود) طعام می خورانند مسکین و یتیم و اسیر را و میگویند جز این نیست که ما طعام میدهیم شمارا محض برای خوشنودی خدا نه برای آنکه شما در عوض چیزی بما بدهید یا ادای شکر احسان ما را بجای آرید." پس از همه خدا تعالی در حق ایشان میفرماید " اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسولُهُ وَالَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلوٰةَ وَیُؤتونَ الزَّکوٰةَ وَهُم راکِعونَ." جز این نیست که ولی (یا دوست) شما خداست و رسول او

وکسانیکه ایمان آورده اند آنکسانیکه برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و آنها پیوسته رکوع کننده اند" یک بزرگواری نویسد " اگرچہ طبرانی اور عبدالرزاق اور جریر اور ابن ابی حاتم اور ابن مردویہ نے اس آیۃ کا شان نزول اس قصہ کو قرار دیا ہے جسمیں حضرت علی کا رکوع کی حالت میں ایک فقیر کو انگوٹھی خیرات کرنیکا ذکر ہے مگر اس قصہ کی سند ذرا تردد طلب ہے اسلئے اولی یہ ہے کہ اوپر کی احادیث کے موافق آیت کے اس ٹکڑہ کا شان نزول بھی حضرت عبادہ بن صامت کا قصہ قرار دیا جاوے اور حضرت علی کو بھی آیت کا مصداق ٹھہرا جاوے" . اگرچہ در این مقام یعنی در این کتاب غرض بنده نیست که ظاهر یا ثابت کنم که شان نزول هر یک ازین آیات چیست و در حق کدام کس و در چه واقعه نازل شده است و غرض بنده صرف همین است که ظاهر سازم که آن بندگان خدا که در نزد خدا تقرب داشته اند و صاحبان ایمان و تقوی کامل بوده اند چگونه صفات داشته اند و چگونه اعمال را بجا آورده اند که مقرب درگاه احدیت شده اند و لهذا کسانیکه در هر زمان دعوی مسلمانی یا ایمان داری و پرهیزگاری میکنند باید تأسی بآنها بکنند و متصف بآن صفات بشوند و آن اعمال را بجا آرند . ولیکن این آیهٔ فوق بلحاظ چندی باید در حق علی مرتضی ع وارد شده باشد زیرکه معلوم نمی شود که در میان مؤمنان شخص دیگری باشد که در امر مذکور ثالث خدا و رسول او واقع شود . اگر ظاهر آیه را ملاحظه کنیم بلفظ امنوا که جمع است چنین مفهوم میگردد که تمام کسانی که ایمان آورند همه در این آیه شریک میشوند بدون استثنای حضرت علی ع یا حضرت عباده رض . و اگر الذین را عطف قرار دهیم پس چنین میشود معنی آیه که " ولی یا دوست شما خدا است و رسول او و صاحبان ایمان عموماً و نیز گروه دیگری که دائم در رکوع استند . و لهذا ما باید جستجو کنیم که آن گروه رابع کدام گروه اند . بالجمله این آیه هیچ نسبتی نه بحضرت علی دارد نه نسبتی بحضرت عباده . مگر در ترجمهٔ اردوی تاریخ الخلفا طبع مطبع صدیقی لاهور این عبارت درج است " ابن عباس نے فرمایا کہ جہاں کہیں کلام خدا میں یا ایہا الذین امنوا آئے وہاں یہ سمجھنا

چاہیئے کہ حضرت علیؑ انکی امیر و شریف ہین۔ خدا نے اکثر صحابہ پر عتاب فرمایا ہے مگر حضرت
علیؑ کا ہر جگہ خیر کے ساتھ ذکر کیا ہے۔ جو کچھ حضرت علیؑ کی شان مین نازل ہوا ہے
کسی کی شان مین نہین ہوا۔ چنانچہ صرف آپ ہی کے لئے تین سو آیتین نازل ہوی ہین"
اللہ اعلم بحقائق الامور۔

بیان مختلف درجات اہل اسلام سوای صاحبان ایمان واقعی

بہر حال چنانچہ بالا گفتیم مرا ہیچ چہ از نوشتن این کتاب غرض اثبات حق یکی یا دیگری نیست
بلکہ غرض ہمین است کہ بر تمام کسانی کہ دعوی مسلمانی میکنند فرض است کہ بموجب ہدایات و
اوامر و نواہی الٰہی و شرایع اسلام عمل کنند و ہر فرقہ ہر کرا کہ بزرگ و رئیس دین و مذہب خود
میداند و بطور یقین و از روی دانش و معرفت و بدون خوف جان و امیدنان میداند کہ تمام
اعمال و افعال آن کس بر وفق ہدایات خدا و رسول بودہ او را پیروی کنند مرا با ہیچکس و ہیچ
فرقہ بحث و گفتگو نیست۔

از بعضی آیات قرآنی مستفاد میشود کہ بسیاری از اہل اسلام بحقیقت مسلمان نبودند
و نیستند امروز۔ بعضی دیگر مسلمان بودند و ہستند محض بزبان و نہ عمل میکنند بارکان و نہ
ایمان وارند در قلب۔ بعضی دیگر ہستند کہ بعضی اعمال را بجا می آرند و بعضی دیگر را بجا نمی آرند
و آن ہم از روی عدم معرفت۔ از آنجملہ این آیات ذیل استند۔

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون۔ آیا شما
مردمان را امر میکنید بکارہای نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکہ شما کتاب میخوانید آیا نمی فہمید۔
یا ایہا الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافۃ ولا تتبعوا خطوات الشیطان انہ لکم عدو
مبین۔ ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید در آئید در اسلام تماماً (یا بطور کمال) و پیروی مکنید
گامہای شیطان را بدرستیکہ او شما را دشمن آشکار است + لن تنالوا البر حتی

تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیئ فان الله به علیم ۔ هرگز نیکوئی حاصل نکنید
جز آنکه انفاق کنید از آنچه که دوست دارید و هرچه را انفاق کنید پس بدرستیکه خدا بآن
آگاه است ۔ لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدین
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین
درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما ۔
"برابر نیستند نشینندگان از مسلمانان آنانکه ابداً عذری ندارند و تندرست استند با آن
مسلمانانی که جهاد میکنند در راه خدا چه بمال و چه بجان خود (بلکه) خدای تعالی فضیلت داده
است مجاهدین را بمال و جان آنها (یا آنانکه مجاهده مینمایند با مال و جان خود) بر نشینندگان
از حیثیت درجه و هر یک را وعدهٔ نیک داده است خدا و بزرگی داده است خدا مجاهدین را
بر نشینندگان" + الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون ۔
کسانیکه ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خود را بظلم (یا شرک یا ریا و امثال اینها) برای آنهاست
ایمنی و آنها هستند راه یافتگان + یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اما
ناتکم وانتم تعلمون ۔ ای کسانیکه ایمان آورده اید خیانت مکنید با خدا و رسول و همچنین خیانت
مکنید امانات یکدیگر را و حال آنکه شما میدانید (یعنی دانسته و بعمد میکنید) قل ان کان
آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون
کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا
حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین ۔ "بگو (ای محمد ص مؤمنان را)
که اگر پدران شما ۔ پسران ۔ برادران ۔ زنان ۔ و خویشاوندان شما و آن مالهائی که کسب
کرده اید و تجارتی که از کسادی آن خائف استید و منزلهای پسندیدهٔ شما دوست تر
و محبوب ترند نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا آنکه بیارد
خدا عقوبت خود را بر شما و خدا هدایت نمی کند فاسقان را + ومنهم یؤذون النبی الخ ۔

و از ایشان (یعنی مؤمنان زبانی) کسانی هستند که ایذا میدهند پیغمبر را الخ + والذین یؤذون
رسول الله لهم عذاب الیم - و آنانکه ایذا میدهند پیغامبر را برای آنهاست عذاب سخت +
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم جهنم وبئس المصیر +
ای پیغامبر جهاد کن با کفار و منافقان و درشتی کن با آنها (زیرا که) جای آنها جهنم است
و بداست آن جای بازگشت + یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا
بعد اسلامهم الخ - سوگند میخورند بخدا که نگفته اند و تحقیق گفته اند سخن کفر را و کافر شده اند
بعد از اسلام آوردن خود الخ + قل لعبادی الذین امنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما
رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلال - (ای محمد ص) بگو
آن بندگان مرا که ایمان آورده اند (یا آنکه بزبان ایمان آورده اند) که برپای دارند نماز
را و انفاق کنند از آنچه ما روزی داده ایم ایشان را در نهانی و آشکار قبل از آنکه بیاید آن
روزی که در آن خرید و فروخت و دوستی نمی شود و نمی توان کرد (یعنی کردن این کارها و اعمال
خیر را در دنیا می توان کرد نه در قیامت) + الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی
الصدقات الخ این آیه و دو سه آیه بعد - یعنی کسانیکه عیب میکنند از آن مؤمنان که رغبت
دارند بدادن صدقه و خیرات الخ + چندین آیهٔ ماقبل و مابعد همه در خصوص خیرات است و
همدردی مؤمنان از یکدیگر و نیز آنچه بعضی از مسلمانان منافق نسبت بیکدیگر میگفته و از یکدیگر
استهزا و تمسخر میکرده اند و امثال اینها + لکن الرسول والذین امنوا معه جاهدوا
باموالهم وانفسهم واولئك لهم الخیرات واولئك هم المفلحون - اعد الله لهم جنات
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلك الفوز العظیم - (با چند آیه بعد) " لیکن
رسول و کسانیکه ایمان کامل آوردند با او جهاد کردند با موال و جانهای خود برای آن گروه
است نیکیها و آن گروه استند رستگاران - که آماده ساخته است خدا برای ایشان بوستانهائی
که از زیر آنها نهرها جاری اند و آنها در آن بوستانها مدام خواهند ماند - این است فیروزی با

مرادِ عظیم + در جای خدا تعالیٰ میفرماید الاعراب اشدّ کفراً و نفاقاً بادیه نشینان سخت تر استند در کفر و نفاق (از شهر نشینان) + و باز در جای دیگر میفرماید ومن الاعراب من یؤمن باللہ والیوم الاخر الخ - و از میان باده نشینان کسی هست (یعنی معدودی هستند) که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت الخ + در سورهٔ توبه اکثر آیات ازین قبیل استند که ذکر شد +
در سورهٔ احزاب خدا تعالیٰ میفرماید ان الذین یؤذون اللہ ورسوله لعنهم اللہ فی الدنیا والاخرة واعدّ لهم عذابا مهینا - بتحقیق کسانیکه آزار میدهند خدا و رسول او را (که آزار یکی عین آزار دیگر است) لعنت کرد خدا برآنها در دنیا و آخرت و مهیّا ساخت برای آنها عذاب خوار کننده + والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا - و آنانکه آزار میدهند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بغیر سببی که بعمل آورده باشند (یعنی بی سبب و محض از خبث باطن ایذا میرسانند بآنها) پس بتحقیق که حمل نمودند بر دوش خود بار بهتان و گناه آشکار را (یعنی از آنها میگذرد و عقوبتش بر گردن اینها می ماند تا ابد) +
یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون - کبر مقتا عند اللہ ان تقولوا ما لا تفعلون - ای کسانیکه ایمان آورده اید (محض بزبان) چرا بعمل نمی آرید آنچه را که بزبان میگوئید - بسیار ناپسندیده است نزد خدا که شما بگوئید بزبان چیزی را که بعمل نمی آرید - یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم - تؤمنون باللہ ورسوله وتجاهدون فی سبیل اللہ باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون - ای کسانیکه ایمان آورده اید محض بزبان آیا دلالت کنم شما را بتجارتی که برهاند شما را از عذاب سخت - ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه خدا بمال و جانهای خود زیرا که این عمل بهتر است برای شما اگر بدانید +
ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا - آیا می پنداری که اکثر آنها می شنوند و می فهمند (نه چنین است) بدرستیکه آنها مانند چارپایان اند و بلکه از چارپایان هم گمراه تر و نافهم و بی معرفت تر استند +

باین بود. حالت مختلف درجات اہل اسلام بحسب ایمان و معرفت و اعمال و افعال
حالت اسلام و درجات مختلفۂ اہل اسلام بحسب ایمان و تقوی و معرفت و درجات شباہت
کلی دارد به گاری آتشی که در یک ترین که بمنزلۂ اسلام است یک انجین است که بمنزلۂ قرآن است
و یک شخص که انجین را میراند و بمنزلۂ پیغمبر است. در آن ترین بیست یا سی گاری است به
درجات مختلف. یک یا دو گاری درجۂ اول است که هر یک از آنها مقرر است از برای چهار
شخص. دو سه گاری دیگر است درجۂ دوم که هر یک مقرر است برای دوازده کس. مگر این
هر دو درجه غالباً خالی اند. گاریهای متعدد دیگری میباشند درجۂ سوم که بر هر یک نوشته
است که جای نشست است برای ۲۴ کس. این گاریها همیشه پُر اند از مسافران و بعضی اوقات
از عدد مقرر هم زاید اند و چنان دوش بدوش نشسته اند که نفس کشیدن مشکل است. و در بعضی
اوقات و ایام خاصی که مسافران زیاده از معمول همیشه اند گاری دیگری را در کار می آرند که مردمان
باید مانند حیوانات بیکدیگر چسپیده و پیچیده و ایستاده باشند. و درین شکی نیست که بظاهر امر غالباً
کسانیکه در درجات عالیه میباشند هم لایق اند و هم دولتمند و زردار و بر خلاف آنکسانی که در درجات
آخر الذکر می نشینند هم فرومایه اند و هم بی بضاعت و گاهگاهی صاحبان شان عالی متعالی نیز
که بظاهر فاقد مال و حال و زر اند می نشینند. مگر سخن بر این است که اگر اینگونه مردمان در آن
گروه ادانی و اراذل شامل باشند از درجات آنها هیچ چیزی نمی کاهد و هر کس را که در حق آنها
معرفت تام باشد بچشم حقارت برایشان نظر نمی کند که در درجۂ پست نشسته اند بلکه چون یکی از آنها
را ببیند فوراً سر بقدمش می ساید و میگوید "گر بسر و چشم ما نشینی ناز ت بکشم که نازنینی"
جای شایسته را برای او تجویز میکند. همواره ایشان در مقامات عالیه و نزد ملوک با اقتدار
می نشینند عند ملوک مقتدر. و بر خلاف این حال بسیار میشود که کسانیکه در درجات عالیه
ترین می نشینند ابداً اجازت و مجال آنرا ندارند که در حضور سلاطین قدم گذارند. پس درجات
و حالات مسلمانان چه در زمانۂ رسول الله و در حضور رسول الله و چه در هر زمانی و در حضور

پادشاه علی الاطلاق بر همین منوال است - اوّل از همه معرفت در کار است - پس ایمان کامل و تقوای حقیقی - و پس صرف کردن جان و مال و عیال و اقتدار است و بخلوص اطاعت و طیب خاطر در راه رضای الهی - این گروه آنها هستند که درجات عالی دارند نزد پروردگار خود - بیشک اگر فقیر هستند و باوجود فقر و فاقه آنچه دارند بر دیگران ایثار می کنند و حتی المقدور در راه رضای خدا مجاهده مینمایند درجات آنها از همه بالاتر خواهد بود +

حکایت میکنند که وقتی یکی از پادشاهان عظیم الشان اسلام از بخارا بحج کعبة الله روان شد و چهارصد شتر در زیر اسباب و سامان او میرفت در صحرای منی بر اسب کوه پیکری نشسته و بکمال تجمل میراند - پیاده فقیر پای برهنه در آن صحرا او را بدید و سر بجانب آسمان بلند کرده گفت یا الهی در صحرای قیامت نیز حال من و این پادشاه یکسان خواهد بود - آن پادشاه بشنید و گفت ای مرد بی معرفت تو نمی دانی که خدا تعالی مرا بخانه خود دعوت فرموده است که گفته من استطاع الیه سبیلا و تی ترا طلب نفرموده است - پس اگر من بدانستم که من و ترا در نزد خدا مرتبه یک است گاهی محنت برخود هموار نمیکردم که باین مقام بیایم + پس چنانچه گفتم این همه اوّل موقوف است بمعرفت و از آن بعد تا کان پیروی کردن است از احکام و اوامر و نواهی الهی و شرایع رسالت پناهی +

در زمانه رسول الله و حتی در مجلس و حضور سرور کائنات و خلاصه موجودات نشسته بودند جمعی از جهال فرومایه و بی ادب که ابدا مرتبه آن رسول برگزیده را نمیدانستند که خدا تعالی در حق او فرموده لولاك لما خلقت الافلاك - و آن پیغامبر برگزیده را که خدا مولی و مالک و راهنما مقرر فرموده بود بر ما سوی الله و در شب معراج بمقام قاب قوسین رسید اگرچه جبرئیل از مقام خود یک قدم بیشتر نتوانست نهاد و بی اجازت و سلام داخل خانه او نمی شد و بزرگواری در حق او گفته است " احمد ار بگشاید آن پر جلیل " تا ابد مدهوش ماند جبرئیل " و بیشک چنین بود - حضرت علی مرتضی ع باوجود آنکه ابن عم و داماد و وزیر و سپاه در و باب مدینه علم او بود و آیه انما ولیکم الله و یقول

ابن عباس سعید آیۂ قرآن در حق او نازل گشت وی یکی از خمسۂ آل عبا بود و در مباہلہ با کفار
شریک بود و در کلمۂ انفسنا مع و متحد بود و نیز رسول اللہ در حق او فرمود من کنت مولاہ
فعلیّ مولاہ وکان ذلک خود را غلام آن حضرت والا شان و خاتم الانبیاء میدانست و گاہی
بی اجازت وی بی ادبانہ در حضور او نمی نشست و بی او بانہ سخن نمی گفت و از فرمان او سر نمی پیچید
و او را ایذا و آزار نمیرسانید۔ مگر بسیاری دیگر از مسلمانان جنگلی بودند کہ ہر گونہ بی ادبی را در حضور
آنحضرت بجا می آوردند و از فرامین او سر می پیچیدند و او را ایذا میرسانیدند۔ ببین در سورۂ حجرات
کہ مسلمانانی کہ در خدمت سرور کائنات می آمدند و می نشستند و خود را از جملۂ صحابہ محسوب
میداشتند در چہ حالتی بودند و چہ اعمالی از آنہا سر میزد کہ خدا تعالی برای تنبیہ و تعلیم آنہا آن
آیات سخت را نازل فرمود۔ یا ایہا الذین امنوا لا تقدموا بین یدی اللہ ورسولہ و
اتقوا اللہ ان اللہ سمیع علیم + یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت
النبی ولا تجہروا لہ بالقول کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون +
ان الذین یغضون اصواتہم عند رسول اللہ اولئک الذین امتحن اللہ قلوبہم
للتقوی لہم مغفرۃ واجر عظیم + ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرہم
لا یعقلون الخ + ای مسلمانان در قول و فعل خدا و رسول او تقدم مکنید (یک بزرگوار چنین
معنی کردہ است "مت آگے بڑھو آگے خدا کے اور رسول اسکے کے" دیگری چنین معنی میکند
"آگے نہ بڑھو اللہ سے اور اسکے رسول سے") و بترسید از خدا ہر آئینہ خدا شنوای داناست +
ای مسلمانان بلند مکنید آوازہای خود را از آواز پیغمبر و باواز بلند با او سخن مگوئید ہمچنانکہ شما
میان خودتان و با یکدیگر سخن میگوئید و بعضی از شما آوازہای خود را بلند تر از بعضی دیگر
میکنند مبادا کہ ازین بی ادبی اعمال شما نابود شود و شما بیخبر باشید + تحقیق آنانکہ آوازہای
خود را پست میکنند در حضور رسول اللہ آن گروہ آنان استند کہ آزمودہ است خدا دلہای آنہا
را در ظہور و بروز تقوی و برای ایشان است آمرزش و اجر عظیم + بدرستی آنانکہ آواز میکنند

دمیخوانند ترا ای پیغامبر از پس حجره‌ها بسیاری از آنها نادان و بیوقوف اند الخ"

پس بخاطر باید داشت که لازمهٔ جهان و هر قوم و هر ملت چنین افتاده است که چون در مجلسی گروهی را خطاب میکنند تمام اجزای آن گروه را یکسان خطاب میکنند بهر درجه و مقامی که باشند. چنانچه مثلاً خطاب میکنند ای یهود - ای نصاری - ای مجوس - ای هنود - ای مسلمانان حال آنکه بسیاری از آنها بحقیقت نیک یا پیرو دین و شرایع دین خود نیستند. همچنین در مسجدی واعظ میگوید ای مسلمانان شراب مخورید - زنا مکنید - رشوت مستانید - قمار مبازید - دروغ مگوئید وعده خلافی مکنید و امثال ذلک - البته در آن مجلس مردمان متقی پرهیزکار و صالح و ایماندار هم نشسته اند و مسلمانانی هم نشسته اند که محض برای تماشا بمسجد آمده یا اگر جائی میرفتند برای جائی آمده اند و محتمل که بعضی هم شراب خورده اند یا نجس هستند و بلکه بسیاری از آنها صرف بلباس و محض بزبان مسلمان اند - و شک نیست که اگر هزار کس در آن مجلس باشند شاید که دو کس از آنها مسلمان واقعی باشد - مگر مسلمان واقعی هم در اینجا مراد بنده این است که بظاهر بعضی اعمال خلاف شرع را بجا نمی آرند - ولیکن مسلمان حقیقی که صاحب ایمان و تقوی است آنکس است که تا ممکن باشد بهیچوجه خلاف شرع نمی کند و گناه کبیره از و سرزد نمی شود - و شرط عظیم آن این است که صاحب علم و معرفت هم باشد - اکنون در ذیل هر قوم خواهد شد که مسلمانان حقیقی کدام کسان اند و چگونه باید باشند +

احکام و هدایات و اوامر و نواهی الهی که مسلمانان باید پیروی کنند

چونکه غرض بنده از نوشتن این کتاب این است که یک امری را ظاهر و ثابت سازم مثلاً اینکه "لب تمام اعمال و افعال و عبادات بندگان خدا" همدردی است و بس" پس ضرور است بیان بسیار چیزها و کیفیات و تمهیدات دیگر تا که بر همه مطلب اصلی برسم لهذا بخدمت خوانندگان این کتاب عرض میکنم که بکمال غور و تحقیق و تدقیق برای این بیانات ملاحظه فرمایند

که بنده باندازهٔ دانست خود در اینجا تحریر میکنیم.

ابتدا باید دانست که اگر خدائی هست و این عالم کون و فساد بدون خالق و پروردگاری نیست و آن خدا بندگان خود را بعبث خلق نکرده بلکه برای کاری و عبادتی خلق نموده و تمام انبیاء و کتب را ارسال داشته است برای انتظام این جهان یعنی انتظام میان این بندگان و آن انبیاء و کتب و آنچه در آن کتب درج اند همه حق استند و بموجب عقیدهٔ تمام مسلمان جهان (و سایر امم و ملل) قیامتی و حساب و کتابی و سؤال و جوابی هست و بازگشت همه بندگان بآن جاست و همه سؤال میشوند از هرگونه عمل و فعلی که درین جهان کرده اند محض برای آن اعمال و افعال مقرر شده است ثواب عقاب و بهشت و دوزخ و قرب پروردگار و دوری از رحمت و لطف او پس ما باید بدانیم و جستجو نمائیم که آن اعمال و افعال کدام استند و احکام و اوامر و نواهی الٰهی چگونه استند نسبت بهر یک از اعمال و افعال ما مسلمانان و نیز تمام بندگان او - چونکه خدای تعالی امر فرموده است مارا که تمام انبیاء و اقوال و احکام و کتب آنهارا یک و یکسان بدانیم با نبی خود و با اقوال و احکام و کتاب او ازین معلوم میشود که احکام و اوامر و نواهی الٰهی در هر زمانی و برای هر امتی یکسان بوده است و آنچه در کتاب ما درج است در کتب دیگران نیز همینها درج بوده است بلکه تکمیل همه در کتاب ماست و رسول ما که خاتم الانبیاء است مکمل تمام آن احکام است لهذا ما باید در کتاب خود ملاحظه کنیم که خدای تعالی چه فرمان داده است مارا و اعمال نیک یا بد کدام استند و نیکان یا بدان چگونه اند و چگونه باید باشند - لیکن چنانچه ابتدا ذکر شد ضرور است که گوش هوش فرا داشت - و این راهم باید دانست که آیاتی که بنده برای غرض و مطلب خود جمع نموده ام تماماً یا بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم یعنی خواه بطور وضوح باشند خواه بطور کنایه مشتمل و متضمن اند بر "همدردی" اهل اسلام از یکدیگر یا آنکه شرط اسلام و ایمان همدردی است مثل اینکه بجا آوردن اعمال صالحه و دادن زکوٰة و نمودن حج بیت الله و صوم و صلوٰة و امثال ذلک +

ابتدا خدای تعالی میفرماید ذٰلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین - این کتاب

شک نیست که هدایت یافته است برای پرهیزگاران + پس بیان میفرماید بعضی از علامات یا بگوئیم
لب علامات و نشانهای پرهیزگاران را + الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما
رزقناهم ینفقون - متقیان آن کسانی هستند که ایمان آورده اند و می آرند بچیزهای نادیده
و برپا میدارند نماز یعنی عبودیت و انقیاد او را و از آنچه روزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند +
ولیکن مؤمنان و متقیان را خصال و صفات دیگر هم میباشد مثل اینکه ایمان آورده اند بتمام آنچه
بر تو ای محمد ص فرستاده شده و آنچه هم که قبل از تو بدیگر انبیاء فرستاده شده و بروز قیامت و
حساب و جزا و عقاب هم یقین کلی دارند - پس انبیان علامات این گروه میفرماید اولئك
على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون این گروه مذکوراستند که از پروردگار و هدایت
یافته پروردگار خود هدایت یافته اند و همین گروه استند که رستگارند یا رستگاری خواهند یافت +
پس میفرماید وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
الخ + بشارت ده (ای محمد ص) آن کسان مذکور را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه بجا آورده اند
که آنها را بوستانها خواهد بود که از زیر آن بوستانها نهرهای آب جاری اند الخ + ولا تلبسوا
الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون - (وای کسانیکه ایمان آورده اید و دعوای ایمانداری میکنید)
میپوشید یا در هم و غلط میسازید حق و باطل را و پوشیده میدارید حق را و حال آنکه شما بخوبی میدانید
که چه میکنید + واقيموا الصلوة واتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين در پا دارید نماز را و بدهید
زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان + پس از آن میفرماید اتامرون الناس بالبر
وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون - آیا شما امر میکنید دیگران را باعمال
نیک و خود فراموش میکنید و حال آنکه شما کتاب میخوانید، آیا درک نمیکنید + مفهوم این کلمات
است این اشعار سعدی علیه الرحمه " ای هنرها نهاده بر کف دست عیب ها را نهاده زیر بغل
تا چه خواهی خرید ای نادان روز درماندگی بسیم دغل " تمام مسلمان جهان شب و روز زیر
لب وارند " همدردی - همدردی - همدردی " ولی بوی همدردی بشام هیچیک نرسیده است

إنّ الذين آمنوا والذين هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله واليوم
الآخر وعمل صالحا فلهم أجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ۔ تحقیق
آنکسانیکه مسلمان شدند و کسانیکه یهود شدند و عیسویان و بیدینان (هر که باشد) هر که ایمان آرد
بخدا و بروز قیامت و عمل شایسته کند پس برای آنهاست مزد آنها در نزد پروردگار شان و ترسی
نیست برای آنها و نه اندوهگین شوند + درین آیه در صورت نبودن تفسیری فقیر چنین بنظر می آید
که مراد این است که خواه کسی مسلمان باشد و خواه یهود یا عیسوی یا بیدین بدون استثنا و چون
ایمان آرد بخدا بطور واقع و عمل نیک کند آنکس پسندیده درگاه الهی است یعنی مسلمان شدن
در لباس اسلام بودن شرط نیست ۔ یک بزرگواری نویسد ۔ "حاصل معنی آیت آنکه آدمی [illegible] حاصل
از هر فرقه که باشد چون ایمان آورد و از اهل نجات بود خصوصیت فرقه نیست" [illegible]
"یعنی کسی فرقه پر موقوف نہیں یقین لانا شرط ہے اور عمل نیک اپنے اپنے وقت میں یا
ثواب پایا" غرض فقیر ازین عبارات حاصل نشد و فقیر میگویم که فرقه در اینجا ذکر نیست و فرقه
آنرا میگویند که در تحت یک دین باشد در اصول و مختلف باشد در فروع مانند فرق مختلف اسلام
ولیکن در اینجا ذکر یهود و نصاری و بیدینان است پس چنین میشود که مراد ان بیدین و مذهب
حتی بیدینان اگر بروفق ادیان و اعتقادات خود ایمان کامل داشته باشند و اعمال نیک
را بجا آرند آنها نیز بی مزد نخواهند بود ۔ چنانچه بنده بسیاری را دیده ام که در ادیان خود خیلی
پابند استند و از عیسویان هم یک گروه چنین اند ۔ مگر در صورتی که آنها داخل مشرکین شمرده
شوند بروفق کلام خدا مزدی ندارند و آمرزیده نمی شوند ۔ چنانچه خدا تعالی میفرماید إنّ الله لا
یغفر أن یشرك به الخ ۔ یعنی تحقیق که خدا تعالی نمی آمرزد اینکه شریک شمرده شود با او (یا نمی آمرزد
کسی را که برای او شریک مقرر نماید) الخ + پس درین مقام گر با ایمان واقعی [illegible]
[illegible] معنی آیه مذکور چنین میشود " ای کسانیکه مسلمان هستید و مسمی [illegible]
بسبب آن بدیگران فخر میکنید بدانید از مسلمان و غیر مسلمان هر که ایمان [illegible] آرد بخدا

[illegible] الفت" گر بظاهر معنی اول معلوم میشود
زیراکه مشهور است و ما مکرر شنیده ایم که گفته اند نوشیروان و حاتم بجهة عدل گستری و سخاوت
به بهشت میروند لهذا از معدلت پادشاه حقیقی بعید نیست که سوای مسلمانان را هم که در ادیان
خود ثابت بقدم استند و اعمال نیک را بجا می آرند اجر بدهد - بالجمله این امر را باید علما و مفسرین
ما در میان خود فیصله نمایند و این از دائرهٔ بحث ما خارج است +

این آیه هم نسبت دارد به یهود و نصاری و خدا تعالی میفرماید بلی من اسلم وجهه
لله وهو محسن فله اجره عند ربه الخ - هان البته کسی که اسلام را قبول کرد محض برای
خدا و او نیکوکار هم باشد پس برای اوست مزد او نزد پروردگار او الخ + لیس البر ان
تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر والملائکة
والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
والصابرین فی الباساء والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم
المتقون - "نیکوئی و نیکوکاری این نیست که شما روهای خود را بگردانید بجانب مشرق و مغرب
(و بسیار کارهای دیگر از این قبیل را بکنید) بلکه نیکوکاری آن است که کسی ایمان آرد بخدا
و یقین دارد بقیامت و بوجود ملائکه و کتاب خدا و بدهد مال خود را در راه خدا و محبت او بخویشان
نزدیک خود و یتیمان و فقیران و مسافران و سؤال کنندگان (عاجز و مستحق) و در آزاد کردن
بردگان و برپا دارد نماز را و بدهد زکوة را و ایفا کننده باشند بعهدها و وعدهای خود هنگامیکه
با یکدیگر میکنند و صبر کننده باشند در تنگدستی و سختی و هنگامیکه در کارزار اند - این گروه
استند براستی و درستی صادق و اینها هستند متقیان" + اینها که ذکر شد و پس از این ذکر
خواهد شد در قرآن مجید علامات و نشانهای مسلمانان واقعی راستباز و پرهیزگار خداترس است
و بموجب همین کلام غیر از این اعمال و آنچه دیگر در کتاب خدا ذکر است دیگر اعمال و کارها سرا

بدعت است و خلاف مرضی خدا و شرع رسول الله صلعم و چنانچه ظاهر است غالب این اعمال بهر دیگی است از بندگان خدا که در آن ذکری از گروه و فرقهٔ خاصی نیست ممکن است که فقیر و مسکین سائل مسلمان نباشند و بی محتاج باشند ــ ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال النّاس بالاثم وانتم تعلمون ــ " و مخورید اموال خود را در میان خود بطریق باطل (یعنی در جلسه و ناچ و خرچهای بیهوده و نذرها و نیازهای بیمعنی و امثال ذلک) و مدهید اموال خود را (بطور رشوت و پیشکش و تعارف) بحکام جور بجهة آنکه بخورید بعضی از شما مال دیگران را بناحق و ظلم و حال آنکه شما میدانید که این کار را که میکنید برخلاف مرضی خدا است ــ " یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل الخ ــ سؤال میکنند از تو (ای محمد صلعم) که چه چیز را انفاق کنیم بگو آنچه انفاق میکنید از مال نیک و حلال پس بدهید والدین را خویشان و یتیمان و فقیران و مسافران را (و بدانید که) آنچه میکنید از نیکی پس بدرستیکه خدا بر آن آگاه است ــ یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة الخ ــ ای صاحبان ایمان انفاق کنید از آنچه بشما روزی داده ایم قبل از آنکه بیاید آن روز که نه بیع و شری و خرید و فروش در آن روز ممکن است و نه دوستی و شفاعت بکار آید الخ ــ مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة ــ والله یضاعف لمن یشآء والله واسع علیم ــ " مثال کسانیکه انفاق میکنند در راه خدا مثال آن دانه است که بروید از آن هفت خوشه که در هر خوشه باشد صد دانه و خدا دو چندی دهد یا میسازد برای هر بنده که بخواهد و خدا جواد و داناست " ــ سه آیهٔ دیگر بدنبال این آیه است که آنها را نیز باید ملاحظه نمود ــ بعد خدا تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید ــ

"ای کسانیکه ایمان آوردہ اید انفاق کنید از چیزہای پاکیزہ کہ پیدا کردہ اید از ممر حلال واز کد یمین (نہ کہ از مال غیر حلال) و نیز از آن چیزیکہ ما از زمین بیرون آوردہ ایم برای شما۔ وارادہ مکنید کہ از چیزہای خبیث و ناپاک انفاق کنید و حال آنکہ آن چیزہای خبیث را اگر بشما بدہند خود نخواہید گرفت مگر از روی اکراہ و چشم پوشی از بدی آنہا۔ و بدانید کہ خدا بی نیاز پسندیدہ است"۔ لیس علیك ھدٰىھم ولكنّ الله یھدی من یشاء ۔ وما تنفقوا من خیر فلانفسكم ۔ وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله ۔ وما تنفقوا من خیر یوف الیكم وانتم لا تظلمون ۔ " بر تو لازم نیست (ای محمد صلعم) کہ آنہا را ہدایت کنی بلکہ خدا ہدایت میکند ہر کہ را بخواہد۔ و آنچہ را کہ شما انفاق میکنید از مال خود پس ہر آئینہ نفع آن بخود شما عاید میشود۔ و انفاق نکنید جز آنکہ خاص برای رضای خدا باشد و آنچہ را کہ خیرات میکنید از مال خود کما کان بشما عاید میشود و ستم بر شما نخواہد شد"۔

نسبت بہ حصہ اول آیۂ بالا یعنی لیس علیك بزرگواری در جای مینویسد "نسائی حاکم بن ابی حاتم ۔طبرانی اور بزار نے حضرت عبد اللہ بن عباس رضہ سے روایت کی ہے کہ اسلام سے پہلے اکثر صحابہ اور یہودمین قرابت تھی اور اسی قرابت کی وجہ سے صحابہ انسے طرح طرح کے سلوک کیا کرتے تھے اسلام کے بعد صحابہ نے آنحضرت سے اس سلوک سے باز رہنے کی اجازت چاہی آپ نے بھی باین خیال کہ شاید یہ طریقہ یہود کو کچھ راہ راست پر لاوے صحابہ کو اسکی اجازت دیدی اسپر اللہ تعالی نے یہ آیت نازل فرمائی اور فرمادیا کہ جس کسی کی ہدایت اللہ کو منظور ہوتی ہے وہ ہر طرح راہ راست پر آجاتا ہے خدا کی مرضی کے بدون تمہاری اس قسم کی باتوں سے کیا ہدایت ہو گی اور اللہ کو اسطرح کا مجبوری کا ایمان کب پسند ہے کہ کوئی کھانا بند کرنیسے ایمان لاوے اور کوئی پانی سے اسلئے تم اپنے قرابت داروں سے جو کچھ سلوک کیا کرتے تھے وہی کئے جاؤ اور اللہ کی ہدایت کے منتظر رہو۔ اس آیت کے بعد آپنے صحابہ کو حکم دیدیا کہ بلا لحاظ دین کے جو کوئی جس سے کچھ سلوک کرتا تھا وہ کرتے جاوے"۔ حاصل معنی این فقرہ این است کہ فلان فلان بزرگان

از ابن عباس روایت میکنند که در ابتدای اسلام صحابه با خویشان خود که یهود بودند سلوک میکردند و چیزی نان و آب بانها میدادند چندی بعد از حضرت رسالتمآب صلعم اجازت طلب کردند که آن سلوک را قطع نمایند و آنحضرت نیز آنها را چنین اجازت فرمود مگر این آیه نازل شد در امتناع این فعل و خدا تعالی فرمود که هدایت بندگان براه راست و قبول اسلام با من است و ضرورتی ندارد که شما بقطع سلوک یا قطع رحم و آمد و شد خویشان خود را مجبور سازید بقبول کردن دین و دین جبری شایسته نباشد - آنحضرت هم صحابه را امر فرمود که از سلوک اقربای خود باز نه ایستند + العهدة علی الراوی + در این شکی نیست که اختیار دین نه بطور اجبار خوب است و نه برای مال دنیا و خدا تعالی در جای دیگر هم فرموده است لا اکراه فی الدین و کسانی که چنین کردند بیشک خلاف فرمودهٔ خدا انمودند و دین اسلام را در نظر تمام مخلوق همان مکروه و مقبوح ظاهر ساختند +

اینک خدا تعالی بیان میفرماید که انفاق و صدقه چگونه کنند و بچه گونه اشخاص بدهند و ما امیدواریم که عموم اهل اسلام و خصوصاً اهل این ملک حیدرآباد بکمال غور بر این نظر نمایند للفقرآء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیآء من التعفف - تعرفهم بسیماهم - لا یسئلون الناس الحافا - وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ۹ " خیرات برای آن گونه فقیران است که بند شده اند در راه خدا (یعنی مشغول جهاد یا کار دیگر از این قبیل اند که نمی توانند کسب کرد) و قدرت سفر کردن و طی زمین نمیتوانند (یا شاید که از حرکت وا ازدست و یا عاجزاند) و جهال و عوام الناس چنین می پندارند که آنها اغنیا هستند (و از بسیاری در نیک نهاده اند یا زمین و ملک جایداد و جاگیر دارند) بسبب آنکه این گروه دست سؤال و تکدی دراز نمی کنند نزد هر کس و ناکس و عزت خود را برای یک پول سیاه برخاک نمیریزند - تو می شناسی آنها را از صورت و حالت آنها (شاید مراد این است که هر که طبیعت او به همدردی مائل و راغب است و معرفت دارد این بیچارها را از صورت حا لشان می شناسد) اینها با لحاح و اصرار سؤال نمی کنند از مردم (چنانچه عموماً در ممالک اسلام و خصوصاً در شهر حیدرآباد و بدرجانهای

مردم و بالای کوه بابا شرف الدین اولیاء و مقامات دیگر بساط گدائی خود را پهن کرده خود برای
اعمال خلاف دیگر رفته اند) - و آنچه انفاق میکنند از مال خود بطور خیرات پس هر آینه خدا آن
آگاه است که برای رضای اوست یا محض برای نام است * ازین آیه صاف صاف و برهر طفلی معلوم
است که خیرات و انفاق که این همه ثواب دارد و عین همدردی است چگونه باید باشد و چگونه اشخاص
مستحق آن استند - آنچه همه کس در این شهر میداند اگر کسی بنویسد نسبت بحالت فقرا و مساکین یعنی
گدایان و کلاشان و اصناف متعدد و مختلف و وضع گدائی آنها کتابی میشود و چندصد صفحه - بطور اختصار
در اینجا عرض میشود که اگرچه در این ایام غله بسیار گران است و بسیاری از صاحبان تعفف و عاجز
و آبرودار بحال عسرت میگذرانند و فاقه کشی میکنند بلکه کسانی که پنجاه و صد روپیه ماهوار دارند نمی
توانند در ماه یک شب پلاو یا بریانی بخورند این گدایان و کلاشان هر شب پلاو و بریانی میخورند
چراکه بسیاری از جهال و صاحبان دولت حرام بی درد سر و زحمت باقسام مختلفه طرق اینها
را میخورانند و اینها گاهی رغبت به کسب و کار و محنت کشی و هنرمندی و حرفت و دستکاری
ندارند و فخر میکنند که خاندان ما تا بحضرت آدم ع همه باین گدائی نان خورده اند - الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون - کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا
پس برای ایشان است مزدی نزد پروردگار شان و هیچ خوف و خشیتی نیست آنها را
و آنها اندوهگین نشوند * مگر صاحبان خیرات و مبرات باید بدانند که مراد از علانیة این نیست
که پنجصد مردم بیکار و بی عار و بی غیرت زبردست و چرسی و بنگی و افیونی و مدکی و سیندهی خوار مرد و
زن از محلات بعیده برخاسته صبح بطور هواخوری و تفریح دماغ بروند بدروازهٔ فلان سقی
لال و فلانا سکے لال بنشینند و انهم دری گفتگو کنند یا جنگ و جدال نمایند و دشنامهای مغلظه
بیکدیگر بدهند آنگاه مهر آن خیرات را هرچه هست (دونان و قدری دال) گرفته در سایهٔ درختی
بخورند و همانجا نشسته چرس بکشند و پان بخورند و بخوابند و شامگاهی خرامان خرامان رفته بدکان

سینه‌ها وا لاچیزی بنوشند و چون "قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهی شد"
بازیر در خانهای مردم نعرهٔ الجوع الجوع برکشند و چیزی بگیرند تا که بجای آرامگاه خود برسند
و ابداً ذکری از خدا نکنند و نی تعریف کنند که فلان چه سقاوتی دارد و آن بزرگوارهم این کار را
میکند محض برای نام و معلوم نیست که آن زر از کجا و بچه صورت حاصل میشود + الذین یاکلون
الرّبوا لا یقومون الّا کما یقوم الّذین یتخبطه الشّیطان من المسّ ذلك بانّهم قالوا انّما
البیع مثل الرّبوا واحلّ اللّه البیع وحرّم الرّبوا الخ - کسانیکه سود میخورند از قبور خود برنخیزند
جز آنکه مانند کسی باشند که برمیخیزد (در حالتیکه) شیطان او را مس کرده یا دیوانه ساخته است -
این بسبب آن است که سودخواران گفتند جز این نیست که خرید و فروخت مانند سودخواری است
و حال آنکه خدایتعالی حلال کرده است خرید و فروخت را و حرام نموده است سود خوردن را الخ +

باید دانست که مطالب سودخواری از دائرهٔ بحث و مطلب این کتاب خارج است ولی چونکه
غرض و مطلب این کتاب در همدردی مسلمانان است از یکدیگر لهذا فقیر در این خصوص نیز باندازهٔ فهم
خود چیزی مینویسم و فیصلهٔ آن را وامیگذارم بعلماء و فقهای هر فرقه از فرق اسلام + خدایتعالی در مقام
دیگری میفرماید یا ایّها الّذین امنوا لا تاکلوا الرّبوا اضعافا مضاعفة واتّقوا اللّه لعلّکم
تفلحون - ای کسانیکه ایمان آورده اید مخورید سود را دو چندان و تو بر تو و بترسید از خدا شاید که
رستگار شوید + در نزد بنده تفسیر معتبری نیست که حقیقت این سود را کما کان معلوم نمایم - یک
بزرگوار از علماء اهل سنت در حاشیهٔ قرآن مجیدی مینویسد "شاید سود کا ذکر یہاں اسواسطے فرمایا
که اوپر مذکور ہوا جہاد میں نامردی کا اور سود کھانیسے نامردی آتی ہے الخ" این سخن نزد رای
بنده بالکل مهمل است - آنچه بنظر فقیر میرسد این است که چون معلوم میشود از قدیم الایام رسم سودخواری
در سراسر جهان جاری بوده است چنانچه امروز هم جاری است خصوصاً در ملک هند و در میان
چند قوم گویا بیشتر رسم بوده است مثل یهود و نصاری و هنود و اینها سود بگزاف میگرفته اند و هنوز
میگیرند و ما همه روزه بچشم می‌بینیم و برای هر کسی این واقعه رخ میدهد و لهذا این قسم ظلم بوده است

دبواقع ظلم است نسبت بیکدیگر وخصوصاً برای مردمان فقیر وکم بضاعت + چنانچه درمیان صرافان
وغیر صرافان هنود رسم است که اگر بیچاره را پنجروپیه بقرض بدهند اوّل بدون چیزی گروی نمیدهند -
ثانی آنکه اگر آن چیز اقلاً ده روپیه قیمت داشته باشد پنجروپیه میدهند - ثالث آنکه یحتمل برای یک روپیه دو آنه
یعنی برای پنجروپیه ده آنه در ماه سود میگیرند که میشود از قرار فیصدی ۱۲½ (دوازده ونیم روپیه) ویحتمل که بیشتر
ازاین میگیرند - رابع آنکه اگر آن مبلغ را آن بیچاره صبح بگیرد وشام همان روز اداکند سود یکماه تمام را ازو
میگیرند - خامس آنکه اگر دو ماه شود مبلغ دیگری بر آن سود میزند میشود وبالجمله در دو سه ماهی مالی که نزد
صراف یا دیگری گرو است مال خالص او میشود + کرورها خلق تباه شده این سودا ستند خصوصاً دراین
ملک هند - درملک روس لکها یهود را یا کشتند یا دربدر کردند بجهة این سود خوردن که مانند هنود های
اینملک خلق روس را تباه کردند - مردم این ملک هند مصرف ومتلف ترین خلق جهان اند از اعلا گرفته تا ادنی
مثلاً شخصی که ده روپیه درماه آمدنی دارد اگر رسم بسم الله خوانی طفل خود را بجا می آرد - یا که موی سر طفل خود
را بتراشد - یا عقیقه وختنه او را میکند نه بلحاظ آنکه این کار امر دینی یا غیر دینی است بلکه بلحاظ آنکه این رسم وبدعت
را از امور واجبه هم زیاده واجب میداند دو صد یا چهار صد روپیه خرج میکند - (بنده موتراشی طفلی را بر سر قبر
یکی از اولیاء این شهر دیده ام ودر جای دیگر بیان خواهم کرد) - پس اگر مکانی دارد یا زیوری باندازه پنجصد
روپیه قیمت بگرو نهاده دو صد روپیه بقرض میگیرد بهمان سود گزاف که ماهی چهار روپیه قسط بدهد - یا چون
روپیه آمدنی گاهی ممکن نمیشود که هر ماهه چهار روپیه بدهد ویحتمل که اگر یکماه بدهد شش ماه دیگر نمی تواند بدهد - باز اگر
دو روپیه میدهد باز شش ماه نمیدهد وبالجمله در اندک زمانی آن مکان یا آن زیور از کف او بدر میشود +
همچنین است حالت دهاقین وزارعین وحتی امرای عالیشانی که درسال ده لک آمدنی از زمین دارند مگر زمین
وجاگیر همه در گرو است ویا نزده یا بیست لک هم مقروض استند که بهمین گونه خرافات لکها را برباد داده اند - دراین
زمان ودر عهد دولت ابد مدت انگلیش در ملک هند اگرچه رسم سود درمیان خودشان هم رواج دارد وعلاوه
بر آن عدالت عالیه هم گشوده است وتمام معاملات حتی درمیان پدر وپسر هم باید بر کاغذ اشتام دولتی باشد
وهیچیک از پدر وپسر هم بر یکدیگر وقول وقرار وایمانداری یکدیگر ابداً اعتمادی ندارند پس چگونه ممکن است که

کسی بر همسایه و رفیق خود اعتماد کرده قرض الحسنه بدهد و کمال خاطر جمعی را با یمان داری او داشته باشد و او هم
با یمان داری حرکت کند + شاید در اوایل اسلام نیز همین حال بوده است در میان تازه مسلمانانی که از آن طرف خط
جاهلیت یا یهودیت یا نصرانیت پای خود را برداشته این طرف نهاده بودند و محض بزبان مسلمان شده اخوت
و همدردی اسلام را ملاحظه میکردند و بایشان سود گزاف میخوردند + و نیز محتمل که چون سود حرام شد آنها که ازبدو را
دینی قرض میگرفتند و بزبان مسلمان بودند مانند مسلمانان این زمان حاشا میکردند و میگفتند برو بدار القضا
نالش کن + گواه تو کجاست + از من اگر نوشته داری بنما + این دستخط من نیست + و امثال اینها تمارا
میکردند و مال یکدیگر را میخوردند + پس طرف مقابل که زر خود را بقرض داده بود چاره ناچار بالیقین حق خود را
بقیامت و بدار القضاء حاکم حقیقی واگذارد + بعضی دیگر که بسیار معدود و پرهیزگار و خداترس بودند البته مال
دیگران را باز پس میدادند + مگر البته این هم بود که در آغاز اسلام بسیاری بینوا و فقیر و مسکین بودند و اگر کسی
چیزی بطور قرض الحسنه بدیگری میداد از چهار و پنج روپیه بیشتر نبود + در این زمان هم اگر کسی پنج روپیه بطور قرض
الحسنه بخواهد و از ادای آن عاجز باشد میتوان از آن گذشت ولیکن اگر پنجاه و صد و دو صد روپیه بخواهد و هیچ جهت
ادای آن ممکن نیست پس چگونه میتوان باو قرض الحسنه داد و بدون گرو و سود + و اگر گرو هم باشد ولی سود در میان
نباشد گیرنده خاطر جمع است که پنج سال دیگر قرض خود را ادا میکنم و مال خود را واپس میگیرم ولی زر دهنده
تا مدت ادای آن بیفایده و بیهیچ افتاده و اگر تجارت میکرد بیشک ربحی عاید او میشد + بنابراین اگر فی الجمله
سودی قرار بدهند هیچ طرفی را نقصان ندارد و مال مسلمان در قبضه کفار نمیرود + مگر چنانچه ابتدا عرض
کردم شاید سبب حرمت سود همان اضعاف مضاعف بوده است + یک مطلب دیگر را نیز ملاحظه باید کرد که
بعضی که زر دارند و در بنک می گذارند یا بحکومت معتبر بقرض میدهند و سود کمی از آن میخورند چرا باید حرام شد +
بهر حال بنده در این مطلب فتوی نمیدهم و بر بنده نیست که رای خود را در این باب ظاهر کنم سوای آنکه بلحاظ
همدردی ملت اسلام مفید باشد بحال عموم مسلمانان +

واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء و
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم

منها الخ." و محکم بگیرید ریسمان (یا دین) خدا را مجتمعاً و متفرق نشوید و یاد کنید نعمت خدا را وقتیکه بودید دشمن یکدیگر بودید پس الفت داد (خدا) در میان دلهای شما پس شدید بنعمت او برادر با یکدیگر و بودید شما نزدیک بمغاکی از آتش پس رهانید شما را از آن الخ". ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون. و باید که از میان شما گروهی باشند که بخوانند مردم را بسوی عمل نیک و امر کنند بکارهای پسندیده و منع نمایند از کارهای نکوهیده و ناپسندیده و آن گروه باشند از رستگاران. ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم. و مباشید مانند آن کسانیکه پراکنده شدند و خلاف کردند با یکدیگر بعد از آنکه آمد بایشان حجت ها و آن گروه (آنها هستند) که برایشان است عذاب سخت. این است یکی از آن آیاتی که ما کوشش داریم و دعا میکنیم که بر لوح قلوب مسلمانان کالنقش فی الحجر نقش پذیرد. اگرچه افسوس است که اخوت و اتحاد و یکدلی مسلمانان غیر ممکن بنماید. ولیکن این اختلاف و جنگ و تنازع مسلمانان امروزه نیست بلکه در زمان خود رسول الله وجود داشته است که این آیات نازل شده. البته پس از رحلت رسول الله اشتعال و افروختگی آنها بحد کمال رسید و کمال افسوس است که آنهمه سعی و جهد و محنت رسول الله و رأفت و رحمت خدا تعالی رایگان شد و مسلمانان پس از رسول الله بمراتب بدتر شدند از زمان جاهلیت چراکه آن زمان از بتان سنگی یا گلی و چوبی احترام میداشتند ولی بعد از آن کار را بجائی رسانیدند که نبیره رسول خدا و پیغمبر خود را شهید نمودند. کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله الخ. شما بهترین امتها هستید زیرا که از میان شما بیرون آورده شده است برای خلق کسانی که امر میکنند خلق را بکارهای پسندیده و منع مینمایند از کارهای ناپسندیده و ایمان می آرند بخدا الخ. فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لا انفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین." بسبب مهربانی خدا است نیز (ای محمد) که نرم دل گشتی بمسلمانان و اگر سخت دل و درشتخو و درشت مزاج بودی هر آینه از پیرامون تو پراکنده و جدا میشدند

پس درگذر ایشان (از رفتار و کردار ناهنجار آنها چشم فرو پوش) و آمرزش خواه برای گناه آنها و
مشاورت کن با آنها در کارها پس هرگاه عزم خود را جزم کردی بکاری اعتماد کن بر خدا تحقیق که خدا
دوست دارد متوکلین را" این هم یکی از آیات بسیار عظیمه است که هم موعظه است و هم هدایت مفید
است برای تمام مسلمان جهان ٭ ولیعلم الذین نافقوا وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او اد
فعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم ما
لیس فی قلوبهم الخ - "برای آنکه منافقان آگاه شوند و (چون) گفته شد ایشان را که بیائید جنگ کنید
در راه خدا یا دفع کنید کافران را گفتند اگر ما میدانستیم طریق جنگ کردن را هر آینه پیروی میکردیم
شما را - این گروه در آن روز (که این عذر را آوردند) نزدیکتر بودند بکفر از ایمان - و میگویند
بزبان خود آن چیزی را که در قلوب آنها نیست (یعنی محض دروغ میگویند و این صرف بهانه است)" ٭
ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما
بخلوا به یوم القیمة الخ + و نباید گمان کنند آن کسانیکه بخل میکنند از آنچه خدا از فضل خود آنها را
عطا فرموده (که) این بخل برای آنها خیر است نه بلکه برای آنها شر است - عنقریب آن مال و دولتی
که با آنها بخل کرده اند طوق خواهند شد بگردن آنها در قیامت ٭ واتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا
الخبیث بالطیب ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیرا - و بدهید اموال یتیمان را
بایشان و بدل مکنید مال خبیث را بمال پاکیزه (یعنی مالی را که بر شما حرام است بمال حلال خود شامل
مسازید) و مخورید اموال آنها با اموال خود (یا با ضمیمه اموال خود) هر آینه این عمل گناه عظیم است +
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا
معروفا - و مدهید اموال خود را به ابلهان (زیرا که آن مال را) خداتعالی برای استقامت معیشت شما
قرار داده (هان البته) آنها را از مال خود بخورانید و بپوشانید و سخن نیک با آنها گوئید + اگرچه شخصی
در حاشیه کلام مجیدی مینویسد "یعنی لڑکا بے عقل ہے تو اسکا مال اسکے ہاتھ میں نہ دے اسکا خرچ
اسمیں چلاؤ جب بالغ ہوا اور عقل پیدا کرے تب مال حوالہ کرو الخ" + بنده معافی خواسته عرض میکنم

که این بزرگوار ملتفت نشده است به اصل آیه که خدا تعالی می فرماید "اموالکم" و "لکم قیاما"
یعنی مال خود را که برای معیشت خود شماست - در این صورت بنظر بنده معنی سفها در این جا چیز
دیگر است - اول یک فرقه سفها میباشند که خود را مسخره میسازند بلباس سفاهت و بلاهت - اینها
را جمعی از بزرگان و صاحبان دولتهای بسیار ند بیکار که از مسخرگان و صحبت آنها خوش اند و نزد
خود نگاه میدارند و پرورش مینمایند - ثانی بعضی سفها هستند که باعمال و افعال و حرکات سفاهتانه
گروهی از احمقان را فریب میدهند که چنین میدانند اینها مجذوب و اولیاء میباشند و اینها زر میدهند
و از اینها امیدوار مرادات خود اند و در خانهای خود نگاه میدارند و پرورش میکنند - ثالث گروهی
هستند بواقع سفها که عمداً خود را سفیه نمی سازند بلکه جبلةً سفیه اند این گروه استند که خدا تعالی می
فرماید زر نقد و بسیار بدست اینها مدهید که در چند روز برباد دهند بلکه چیزی بخورانید و بپوشانید
زیرا که بحقیقت عاجز و مستضعفین اند +

واذا حضر القسمة اولی القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا
معروفا - و چون حاضر شوند در قسمت (یا وقت قسمت کردن) میراث خویشان و یتیمان و مسکینان را
چیزی بدهید (یا بخورانید) ازان تقسیم و با اینها سخن نیک بگوئید + ان الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا - هر آینه آنانکه میخورند اموال
یتیمان را بظلم و ستم جز این نیست که بشکم خود فرو می برند آتش را و البته این جماعت بدوزخ
خواهند رفت + یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون
تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم الخ - ای مومنان مخورید مال یکدیگر را در میان
خود جز آنکه باشد بطور تجارت و خرید و فروخت و برضامندی طرفین و مکشید یکدیگر را الخ +

الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم الخ -
مردان حاکم استند بر زنان بسبب آنکه خدا فضیلت داده است بعضی از خلق را بر بعضی دیگر
و نیز بسبب آنکه (مردان) انفاق کرده باشند از اموال خود را الخ + بقیهٔ این آیت منسوب

است بحکومت مردان بر زنان و سزا دادن مرد زن را در صورتی که خلاف فرمان شوهر کند بموجب
شرع - مگر افسوس است که در میان ما مسلمانان بجهات بسیاری و خصوصاً بجهة جهالت و بی علمی مرد و
و خصوصاً زنان غالباً زنان نافرمانی میکنند از شوهران خود و سخت سزامی یابند و بی تربیت و بی قدر
ذلیل و خوار اند و ابداً حرمتی ندارند + واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا
وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب
وابن السبیل وما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا - " و بپرستید خدا را و شریک
او قرار مدهید چیزی را و بوالدین خود نیکوئی کنید و همچنین (نیکوئی کنید) بصاحبان قرابت خود
و یتیمان و گدایان و همسایگان قریب و همسایگانی که اجنبی و دور باشند و همصحبتان و رفیقان
خود و بمسافران و با آنانکه شما مالک آنها میباشید (یعنی غلامان و کنیزکان) بدرستیکه خدا دوست
ندارد کسی را که خود پسند و مغرور است " + این آیه بسیار سخت و مشکل است برای بیان
و بدون ملاحظهٔ کتب تفاسیر معتبر و احادیث نبوی + بنده باندازهٔ فهم خود چیزی می نویسم -
(۱) اینکه شریک ساختن چیزی را بخدا معلوم نیست چه معنی دارد و شریک چه چیز یا کدام کس
مراد است - شاید در اینجا مختلف کیفیات و چیزها و اعمال در تحت شریک و شرکت واقع
میشوند - مثلاً پادشاه و وزیر و امیر و صاحبان دولت را در بیم و رجا و امیدنان و اطاعت و
ستایش زیادتی کنند از آنچه ضرور و واجب است تا بجائیکه بمنزله و مرتبهٔ خدائی برسند و
این مطابق آن شعر سعدی است "گر وزیر از خدا بترسیدی همچنان کز ملک ملک بودی"
(۲) همچنین ممکن است که کسی چندان بدولت خود غره باشد که کمال خاطر جمعی و تکیه را بران
داشته باشد و بنا براین از اطاعت و خوف خدا بی پروا باشد و همین سبب است که غرور و نخوت
می فروشد + پس از این امر بسیار عظیم احسان و احترام نمودن از والدین نیز بسیار عظیم است
و نیز بکسانیکه ذکر آنها را بدنبال فرموده - در اینجا ذکری فرموده است از همسایگان و احسان
نمودن با آنها نیز و همچنین بینوایان و بیچارگان ولی بطور عموم است این فرمان یعنی همسایه

و بینوا خواه مسلم باشد و خواه کافر باید باو احسان نمود۔ و همچنان کنیزان و غلامان حلقه بگوش
اند۔ و در ختم کلام میفرماید بدرستیکه خدا دوست ندارد متکبر و خود پسند را۔ و بالجمله هیچ فرمانی
در هیچ کتابی از این فرمان کتاب اهل اسلام بهتر و کامل تر نیست در خصوص "همدردی"
با بندگان خدا و این اوامر بعد با آن نهی اول که شریک بخدا باشد در یک پایه میباشند یعنی
شرک بخدا و بجا نیاوردن این احکام یکسان است یا آنکه بجا نیاوردن این احکام و شرک
بخدا یکسان اند۔ والله اعلم بالصواب + الذین یبخلون الخ۔ این آیه در مذمت بخل و بخیل
است "بخیل ار بود زاهد بحر و بر بهشتی نباشد بحکم خبر" + والذین ینفقون اموالهم رئاء
الناس الخ۔ این آیه نسبت دارد بمذمت انفاق که بطور ریا باشد و کسانیکه مال خود را انفاق
میکنند محض برای دیدن و شنیدن مردم و نام آوری که شیطان یار و یاور و رفیق شفیق و همنشین
آنهاست + ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس
ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به۔ ان الله کان سمیعا بصیرا۔ تحقیق که خدا امر
میفرماید شما را که رد کنید امانات را بصاحبان یا مستحقین آن امانات و چون حکم مینمائید
در میان خلق حکم نمائید بطور انصاف۔ تحقیق که خدا نیکو ناصح است و نیک نصیحت میکند شما را۔
و بدرستیکه خدا شنوای بیناست + یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله
و الیوم الآخر الخ۔ ای کسانیکه ایمان آورده اید فرمانبرداری کنید از خدا و فرمانبرداری
کنید از رسول خدا و نیز از صاحبان امر (یا حکومت) که از میان خود شما باشند۔ پس اگر اختلاف
کنید در امری پس راجع نمائید آن امر را بسوی خدا و رسول او اگر شما بطور حقیقت ایمان آورده
اید بخدا و بروز آخرت الخ + چونکه در لفظ اولو الامر در میان مختلف فرق اهل اسلام اختلاف
است لهذا بنده در این بحث نمی کنم ولیکن در هر حال چون نگاه بسیر امور اهل اسلام است
[illegible] آن اولو الامر را اطاعت کنید که از میان شما یعنی یکی از شما و مسلمان است

و با نقرر شده باید اطاعت آن اولوالامر عین اطاعت خدا و رسول و در احکام خدا و رسول و در
امور دین اسلام باشد یک دو کلمه عرض میکنم + بسیاری از مسلمانان و خصوصاً جهال اهل اسلام
از سالهای بسیار قدیم بلکه از همان اوائل اسلام چنین می پنداشتند و می پندارند که پادشاه اسلام
هر که باشد و بهر لباس و بهر رنگ و هر وضع زیست و زندگی که باشد و اگرچه فاسق و فاجر و ظالم و زانی
هم باشد اولوالامر است + مگر در این زمان بعضی از خوشامدگویان لاعلم و دین فروشان جاهل
از مسلمانان هند که گاهی قرآن نمی خوانند و اگر هم بخوانند معنی یک لفظ را نمی فهمند استدلال
از این آیه آورده میگویند که حکومت یا پادشاه انگریز هم بر ما اولوالامر و اطاعت او بر ما لازم و واجب
است + در بعضی از مجالس بنده مکرر شنیده ام که بعضی با آواز بلند این سخن را گفته اند و فقیر همین
جواب را بآنها داده که شما معنی آیهٔ قرآن و لفظ منکم را ندانسته اید - البته اطاعت هر حاکم و حکومتی
را که کسی در تحت او باشد باید نمود همچنانکه نوکر اطاعت آقا و غلام اطاعت مالک خود را میکند و کرده
فرض است که بکند ولیکن اطاعت اولوالامر اطاعت دین و در امور دین است و اولوالامر واقعی
هر که باشد بیشک از طرف خدا مقرر گشته است و باید مقرر شده باشد نه از طرف خلق - این مطلب
را در جای دیگر خواهم نوشت + واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها
ان الله کان علی کل شیئ حسیبا - و چون (مردم) سلام و دعا گویند شما را شما نیز جواب
گوئید (آنها را) کلمهٔ بهتر از آن یا همان کلمه را بجواب بگوئید - هر آئینه خدا بهمه چیز حساب
کننده است + البته بلحاظ انسانیت و اخلاق و تواضع هر که سلام کند باید جواب تحیهٔ او را
گفت نه منحصر است بمسلمان + وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ الخ - و نباید
که مسلمان بکشد مسلمانی را (که برادر او است در دین) مگر آنکه از روی خطا باشد الخ + ومن
یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه ولعنه واعد له
عذابا عظیما - (ولیکن) هر که مسلمانی را بکشد بعمد و از روی قصد پس جزای او دوزخ
که در آن ابدالدهر بماند و غضب و لعنت خدا است بر آن شخص قاتل و آماده و مهیا کرده است

خدا برای او عذابی سخت را ۔ لیس بامانیکم ولا امانیّ اهل الکتاب من یعمل سوءً یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا ۔ نیست کار بر وفق آرزوی شما مسلمانان و نه بر وفق آرزوی اہل کتاب (بلکہ) ہر کس کہ کار بد کند جزا دادہ خواہد شد بآن و نیابد برای خود بجز خدا ہیچ دوستی و نہ یاری کنندہ را ۔ ومن یعمل من الصالحات من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا ۔ و ہر کہ عمل نیک بجا آرد خواہ مرد باشد و خواہ زن (مگر شرط آن این است کہ) آن کس مؤمن واقعی باشد آن گروہ داخل بہشت میشوند و ذرۂ ستم بآنہا نمی شود ۔ بزرگواری نوشتہ است کہ چون آیۂ اول لیس بامانیکم نازل شد یہودان وغیرہ بمسلمانان گفتند ما و شما یکسانیم در حالت پس آیۂ ثانی نازل شدہ و خدا تعالی صراحۃً اسلام و ملۃ ابراہیم را قید فرمود و دعوی یہود و دیگران را باطل نمود کہ سوای دین اسلام دین دیگری مقبول نیست ۔ مگر در این دو آیہ چند نکتہ است کہ این بزرگوار ملتفت آن نشدہ است ۔ (۱) اینکہ دین اسلام بجای خود است و بہترین ادیان است مگر آنکہ دین اسلام ابداً نسبتی ندارد باعمال کسی و خدا را کار است با اعمال مسلمانان نہ بدین اسلام ۔ (۲) آنکہ بخصوصہ شرطی قرار دادہ شدہ است کہ ہر کہ مسلمان باشد و عمل نیک ہم بکند او جزا و ثواب خواہد یافت نہ ہر کہ بزبان مسلمان باشد و روز و شب باعمال خلاف شرع اسلام اشتغال داشتہ باشد ۔ (۳) در آیۂ اول خدا تعالی میفرماید ہر کہ عمل بد کند بالضرور عقوبت خواہد یافت ۔ پس ہیچ مسلمانی نباید خیال کند و خاطر جمع باشد کہ چون من مسلمانم محض بزبان ہر فعل خلافی از من بخشیدہ می شود ۔ یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا وان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا ۔ "ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید قائم باشید و استوار باشید در انصاف و گواہی دہندہ باشید برای خدا اگرچہ نقصان وارد آید بر جان شما یا بر پدر و مادر و خویشان شما خواہ آن شخص (کہ حق بر او ثابت می شود) دولتمند باشد خواہ فقیر باشد

(و بهرحال بدانید که) خدا مهربان است برایشان - پس پیروی مکنید خواهش نفس خود را
و سر مگردانید از عدل و انصاف و اگر سخن خود را پیچ و تاب و تغییر و تبدیل دهید و اعراض
کنید از انصاف پس بدرستیکه خدا آگاه است بر آنچه میکنید" *

باید دانست که این آیه و آیهٔ دیگری ازین قبیل که بعد ازین نوشته میشود بسیار دقیق
و پر معنی میباشند که بسیار کم مسلمان و مؤمنی میتواند بر آن عمل کند زیرا که خدا تعالی میفرماید
که اگر شما حاکم باشید و اگر گواه باشید حکم کنید و گواهی دهید در حق خود و خویشان و
والدین خود هم خواه فقیر باشند و خواه غنی بموجب حکم خدا عمل کنید و بهیچوجه ملاحظه کنید -
فالله اولی بهما بفهم بنده این است که اطاعت خدا فوق اطاعت والدین است و
میفرماید که از روی خواهش نفس خود یعنی بملاحظه نفس خود و قرابت خویشاوندی و
فرزندی و اطاعت والدین از حق در مگذرید و انصاف حقیقی را بر کنار منهید و بهانه مجوئید
که آنها را خلاصی بخشید از جرم و سزای آنها یا ادای حقوق بندگان من * این است
معنی واقعی همدردی فافهم *

یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنان
قوم ان تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون -
" ای کسانیکه ایمان آورده اید قائم و استوار باشید برای خدا (که) گواهی دهید
براستی و انصاف و نباید که ملاحظهٔ دشمنی قومی (یا ملاحظهٔ دیگری) شما را بر آن بدارد که
خلاف عدل و انصاف کنید - بلکه عدل و انصاف (واقعی) کنید زیرا که آن نزدیکتر است به
پرهیزگاری - و بترسید از خدا (این برای تاکید است) چراکه هر آینه خدا آگاه است بآنچه
شما میکنید" * لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم الخ - چنین معلوم
میشود که غرض است که اگر کسی بی سبب و بی جهت بدگوئی میکند از دیگری سزاوار نیست مگر آنکه
از آنکس ظلم دیده باشد که بد او را میگوید * ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئون

والنصاری من امن بالله والیوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
هر آئینه کسانیکه ایمان آورده اند (محض بزبان نه بقلب) و همچنین کسانیکه یهودی شده اند و
صابئین یا ستاره پرستان و ترسایان وغیره هر که ایمان حقیقی و از خلوص ارادت و قلب
ایمان آرد بخدا و روز قیامت و عمل نیک و شایسته بجا آرد پس هیچ خوف و حزنی نیست برای
آن گروه ＊ ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم
کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون۔ "وای
مسلمانان دشنام مگوئید کسانی را که میخوانند (یعنی پرستش میکنند) سوای حقیقی را زیرا که
آنها هم در عوض دشنام خواهند داد خدای حقیقی را که شما او را پرستش میکنید بسبب نادانی آنها
همچنین آراسته کردیم و خوش نمودیم در نظر هر گروهی کردار و اعمال آن گروه را پس بازگشت
آن گروه بسوی خدای ایشان باشد پس خبر دهد خدا ایشان را بعاقبت حال آنها آنچه
را که می کردند" ＊

بزرگواری در شان نزول این آیه فوق از بعضی تفاسیر بیان میکند بایں تقریر "اسلام
کے غلبہ سے پہلے جب مسلمان مشرکوں کے بتوں کو برا کہتے تھے تو وہ خدا کو برا کہنے پر آمادہ
اور مستعد ہو جاتے تھے اسپر خدا تعالی نے یہ آیت نازل فرما کر مسلمانوں کو بتوں کے
برائی کرنے سے منع فرمایا۔ جب مسلمانوں کا زور ہو گیا تو بتوں کو برا کہنا تو درکنار فتح مکہ کے
وقت مسلمانوں نے ان بتوں کو توڑ ہی ڈالا اس آیت کے حکم سے یہ مسئلہ نکلا کہ ضعف
اسلام کے وقت اگر کسی مباح کام سے کوئی بڑا فتنہ پیدا ہوتا ہو تو اس مباح کام کو نہ کرنا چاہئے"

آنچه از ظاهر این آیه بر بنده معلوم میشود بکلی بر خلاف تفسیر و تاویل آن بزرگوار است
بجز آنکه بگوئیم این آیه بآیه دیگری منسوخ شده است ولی آن آیه ناسخ در قرآن مجید بنظر بنده
نرسیده است ＊ در این آیه دو مطلب است مربوط بیکدیگر۔ اول آنکه خدای تعالی مسلمانان را
امر میفرماید که شما پرستندگان خدایان دیگر را دشنام نگوئید۔ ثانی آنکه میفرماید تمام خلق را فانه

اعمال خودشان خوش داشته‌ایم و در عاقبت جزای آنهارا میدهیم + اینکه خوشی بندگان در
هر فعلی از افعال از جانب خداست اگر ما تمسک خود قرار دهیم معلوم میشود که خدا جبار است یعنی
محض بخواست خداست که بندگان بت پرستی یا زنا کاری میکنند - مگر معنی حقیقی این است که
بندگان آزاد و مختار نفس خود استند مگر ما عقل و چشم و گوش بآنها داده‌ایم و رسول و هدایت نامه
هم بآنها فرستاده‌ایم و شما نیز ابتدا از جنس آنها و قرابتیان و خویشاوندان آنها بودید پس بر شما نیست که
آنها یا خدایان آنهارا دشنام گوئید بلکه ما خود از آنها سؤال میکنیم و آنهارا پاداش میدهیم + پس
ظاهر است که اگر شما خدایان آنهارا بد بگوئید خواه حق باشد و خواه ناحق آنها نیز خدای شمارا بد خواهند
گفت - اینکه این بزرگوار پیغمبر ما پس از فتح مکه و تباهی بتان یعنی پس از غلبهٔ اسلام این امر مباح
گشت بر مسلمانان بنظر من خلاف فرمان خدا و شرع رسول الله و قانون جهان بوده و هست +
آن دستگاه اسلام و احکام خدائی و رسالت رسالت پناهی و هدایت نامهٔ خدا و آمدن جبرئیل و آوردن
وحی بعینه مانند اصول امروزهٔ حکومتهای متمدنه است و بحقیقت حکومتهای متمدنه از آن حکومت
حقیقی اخذ کرده‌اند + اگر بطور فرض امروز فرمانفرمای هند را فرمانی از پادشاه خود برسد که فلان بتکده
را خراب کن لازم نیامده است که دیگری از قوم انگریز را اجازت باشد که باشندگان آن بتکده
را بزنند یا دشنام گویند و بیشک اگر کسی چنین کند خلاف قانون کرده است و سزای سخت
بیند + پس شکستن آن بتان بدست رسول الله صلعم یا بحکم رسول الله صلعم در آغاز اسلام هیچ ضرورتی
نداشت که بعد از و دیگران هم چنین کنند - اگر قانون جهان چنین باشد پس انگریزان باید بگویند
که چون ما ملک هند را قابض شده‌ایم و قوم فاتح استیم و پای تخت دهلی را در قبضهٔ خود داریم
باید خلق آنجا یا تمام هند و بزرگان دین آنهارا هم دشنام گوئیم زیرا که پس از غلبهٔ فتح بر ما مباح
است - اگر چنین کنند مسلمانان نباید شکایت کنند زیرا که بزعم آنها این اصول دین اسلام قرار یافته
است و این اصولی است که خود قرار داده‌اند در جهان - "بهر حال مسلمانان و جهالت بحدیست
بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست" - همین کیفیات و خیالات بوده بر خلاف حکم خدا و رسول او

که مسلمانان را باین تباهی در انداخت و دین اسلام را بدنام نمود۔ اوّل این قاعده را در میان
خود بجا نی داشتند یعنی شیعه و سنّی و پس با مذاهب دیگر۔ کمال افسوس است ٭

قل تعالوا اتل ما حرّم ربّکم علیکم الّا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ولا تقتلوا
اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایّاهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن
ولا تقتلوا النفس التی حرّم الله الّا بالحق الخ۔ "(ای محمد ﷺ) بگو بیائید تا بیان کنم
برای شما آنچه را که خدای شما حرام فرموده است برای شما (این است که خدا حرام فرموده)
اینکه شریک مسازید چیزی را با او و نیکی کنید با والدین خود و مکشید اولاد خود را از خوف افلاس
(زیرا که) ما روزی میدهیم شما را و آنها را و مرتکب مشوید اعمال بیحیائی را آنچه از آنها ظاهر
باشد و آنچه از آنها مخفی باشد و همچنین مکشید نفسی را که حرام ساخته است خدا کشتن او را
جز بطور حق و بموجب شرع الخ" ٭ ولا تقربوا مال الیتیم الّا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه
واوفوا الکیل والمیزان بالقسط لا نکلف نفساً الّا وسعها واذا قلتم فاعدلوا ولو کان
ذا قربیٰ وبعهد الله اوفوا الخ۔ "و نزدیک مشوید یعنی مخورید و متصرف مشوید مال یتیم را مگر بنحوی
که نیک باشد تا زمانی که آن یتیم بجوانی برسد۔ و تمام کنید یعنی بدهید پیمانه و ترازو را بطور انصاف
تکلیف نمیدهیم هیچکس را مگر بقدر طاقت او۔ و چون سخن گوئید پس انصاف را رعایت
کنید هر چند که آن کس صاحب قرابت و رشته باشد با شما[1]۔ و بعهد خدا وفا کنید الخ" ٭ دو آیهٔ
دیگر پس ازین آیه بیا شد ٭ باید عموم اهل اسلام ملتفت باشند که در این دو آیهٔ فوق سوای نهی
از شرک بخدا امر بایفای عهد خدا باقی نسبت دارد ببندگان در میان خود که بحقیقت همدردی
است۔ خدا تعالی امر میفرماید همهٔ بندگان خود را که نیکی کنند بوالدین خود و نهی میفرماید که اولاد
خود را نکشند پیرامون فحش و اعمال قبیحه و بیحیائی نگردند۔ قتل نفس نکنند۔ اموال یتیمان را
نخورند۔ و پیمانه و میزان را در وقت پیمودن و وزن کردن کم ندهند۔ اینهمه خلاف همدردی

[1] شاید که در اینمقام واذا قلتم بمعنی این است که چون حکم و انصاف میکنید بطور حقیقت و تدبر کنید ٭

و اخوت و مروت و انسانیت استند *

مَن جآءَ بالحسنة فلهٗ عشر امثالها ومن جآءَ بالسیئة فلا یجزیٰ الّا مثلها وهم لا یظلمون - هر که نیکی کند پس برای اوست ده چندان آن نیکی و هر که بدی نماید پس جزای او مانند آن بدی است و هیچ تعدی بر آنها نخواهد شد * یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انّ اللّٰه لا یحب المسرفین - " ای اولاد آدم بگیرید زینت خود را (یعنی لباس پاکیزۂ خود را) و بمسجد بروید در وقت هر نمازی و بخورید و بیاشامید ولی از حد در مگذرید زیرا که خدا دوست ندارد اسراف کنندگان را " چنین معلوم میشود که غرض از این آیه این است که خدا تعالی منع نفرماید بندگان خود را که لباس خوب و قشنگ و کمخاب و اطلس بپوشند و خوب بخورند و خوب بیاشامند و بکمال آسایش بسر برند مگر منع میفرماید از اسراف و خرجهای بیهودۂ بیمعنی نمودن و از اندازۂ دخل و شان خود بیشتر خرج کردن را مثل اینکه اکثری از اهل اسلام و خصوصاً در ملک هند اگر ده روپیه آمدنی دارند بیست روپیه دیگر هم یا بقرض میگیرند یا از ممر حرام دیگری بدست آورده و بطرق مختلفۂ خلاف شرع و عقل و تمدن خرج میکنند و همیشه مقروض استند و طلبکار بدر خانهای آنها ایستاده و دشنام میگویند و اینها پروای ندارند - هر امیر و فقیری بقرض هر سودگرانی باید بایسیکل و گراموفون و موتور کار و امثال این اشیاء بیهوده را داشته باشد *

یا ایّها الّذین امنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا اللّٰه کثیرا لعلّکم تفلحون * واطیعوا اللّٰه ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم واصبروا انّ اللّٰه مع الصّٰبرین * ولا تکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطرا ورئاء النّاس ویصدّون عن سبیل اللّٰه واللّٰه بما یعملون محیط * " ای مسلمانان چون روبرو شوید با گروهی از جنگجویان یعنی خصم پس ثابت بقدم بمانید و رو مگردانید از آنها و خدا را بسیار یاد کنید شاید که رستگار شوید - و اطاعت کنید خدا و رسول را و با یکدیگر نزاع مکنید که در این صورتها بزدل شوید و از دست میدو

زور و رعب و دبدبهٔ شما و صبر کنید هر آئینه خدا با صابران است - و مباشید مانند آنانکه از
خانهای خود بیرون آمدند باد کنان و فخر نماینده و محض برای خودنمائی و بند میکردند راه خدا
را و حال آنکه خدا با آنچه میکردند محیط و غالب بود" +

این آیات مذکورهٔ بالا آن آیات استند که غرض این فقیر است از نوشتن این کتاب
باید دانست که ابتدا جمعی از عربهای جنگلی و گرسنه یا بظاهر یا واقع ولی غالباً بظاهر اسلام قبول
کردند محض برای مال دنیا و اگرچه جنگجو و جری بودند و از قدیم در میان خود جنگ و جدال
و قتال داشتند مگر برای جهاد کردن سستی میکردند و شانه تهی مینمودند بلکه از میدان جنگ میگریختند
و لهذا پیوسته آیه نازل میشد برای آنکه اینها بجهاد بروند و مال و جان خود را در راه خدا بدهند
و چون غنیمتی بجنگ می آمد با رسول الله منازعت مینمودند و در تقسیم آن و نافرمانی رسول الله را
میکردند چنانچه از آیات ما قبل آن معلوم میشود واعلموا انما غنمتم من شیئ الخ - ولو اراکهم
کثیرا لفشلتم فی الامر الخ و امثال ذلک + این کیفیات و واقعات و اسباب و جهات
تنازع و جنگ و جدال از روی جهالت و محض از روی غرض و نفسانیت و برای حب جاه
و مال دنیا از همان زمان و در میان همان عربها آغاز و جاری شد که رفته رفته بلحاظ اتحاد دین
سراسر جهان را فرا گرفت و از همان زمان روز اساس اسلام متزلزل گشت تا آنکه نتیجهٔ آن امروز
نصاری قوی بازو شدند و بر مسلمانان غالب مدند و در هر جا مسلمانان را مغلوب و منکوب ساختند
اگرچه هنوز بسیاری از جهال مسلمان چنین میدانند که مغلوب و منکوب نیستند - تمام سعی و جهد ما این
است که مسلمانان بیش ازین در امور مذهبیه تنازع نکنند و کم قوت و بزدل نشوند و عزت و شان
و شوکت دین و ملت خود را تباه نسازند بعضی ازین مطالب انشاء الله در مقام خود مفصلاً
بیان خواهند شد +

انما الصدقات للفقرآء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و
فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله فریضة من الله الخ - "جز این نیست که صدقات

برای فقیران است و بینوایان و کارکنان بر جمع آوری صدقات و آنانکه الفت داده اند دل خود را باسلام (یعنی ضعیف الاسلام اند) و برای خرج کردن در آزادی بردگان و برای قرض داران و برای خرج نمودن در راه خدا (یعنی برای جهاد کردن) و برای مسافرین ـ اینها فرض شده اند از جانب خدا الخ" ٭ مؤلف القلوب کسانی بوده اند که بظاهر مسلمان بوده اند و به طمع مال خود را مسلمان وانمود اند چنانچه بزرگواری از اهل سنت در حاشیۂ قرآن مجیدی نوشته "اور دل جنکا پرچایا ہے وہ لوگ تھے کہ طمع پر مسلمان ہوئے لیکن سردار قوم تھے" ـ در ابتدای اسلام خدا و رسول او بحکمت آنکه اساس اسلام استحکام پذیرد بعضی اشخاص غیر مستحق را نیز در گروه مستحقین شامل کرد ند البته هزارها ازین قبیل بوده اند. مگر ای ضعیف این است واقعا در ملک و در میان قوم خودم که جز بمستحقین واقعی ابداً هیچکس دیگر چیزی ندهند ـ مستحقین واقعی نزد بنده کسانی هستند که از دست و پا عاجز اند و نیز ضعیفانی که ابداً قدرت بکار کردن و دست و پا حرکت دادن ندارند ـ بعد ازان کسانی هستند از همسایگان و رشته داران که بطور واقع معلوم و ثابت شود که محتاج اند و هرکس دیگری که جمعی از مردمان معتبر رامی شناسند و از حال آنها بکلی آگاه اند که آنها صاحبان عزت و عفت و آبرو میباشند و روی گدائی ندارند و نیز نمازی و پرهیزگار و خدا ترس استند و شیاد و کلاش نیستند و افیونی و چرسی و بنگی و مدکی و ازین قبیل کسان نیستند + یک قوم دیگر نیز میباشند که بنزد رای بنده از سایرین مذکوره زیاده مستحق اند و آنها کسانی میباشند که طالبان علم و دانش اند و ابداً توفیقی ندارند که اسباب علم و دانش خود را فراهم کنند ـ من از درد دل این گروه بخوبی آگاهم که اگر اسباب میداشتم معلوم نیست که در جهان چه میکردم + بهرحال تا ممکن باشد باید از طرف حکومت و یا بواسطۂ قانون حکومتی یا از طرف انجمنی بند و بستی بشود و کارخانه برپا گردد که غالب مردمان بیکار و حتی کوران و مطلق گدایان ضعیف را بکاری بگمارند و بعضی را چیزی روزانه مقرر نمایند و لی به تندرستان قوی بازوی کشتی گیر و گدایان پرزور بی پروا و بیغیرت ابداً چیزی ندهند و اجازت گدائی کردن

هم نبخشند و اگر خلاف حکم حکومت و قانون را نمایند بواجب گوشمال دهند +

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة الخ آیه ثانی - " مردان مؤمن و زنان مؤمن بعضی از ایشان دوست و مددگار هستند بعضی دیگر را (بجهة آنکه) راهنمائی میکنند آنها را با مردمان را بکارهای پسندیده و منع مینمایند ... کارهای ناپسندیده و برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را الخ ... ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون الخ آیه ثانی - هر آینه خدا خریده است ... جان و مال ایشان را در عوض جان و مال آنها آنها راست بهشت (زیراکه) مؤمنان جنگ میکنند در راه خدا بس میکشند کفار را و خود نیز کشته میشوند الخ آیه ثانی که بیان میفرماید نشانهای آن مؤمنین را و مژده نیک میدهد آنها را + ویاقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین - (ای قوم من یعنی ای مسلمانان) تمام بدهید وزن پیمانه و ترازو را بانصاف و کم مدهید مردمان چیزهای آنها را و در زمین هم فساد مکنید + اگرچه این آیه مربوط بآیه پیش ازین است و نسبت دارد بقوم دیگر و کلام شعیب است مگر احکام الهی برای همه بندگان در هر زمان یکسان بود و همیشه چنین خواهد بود + والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک عقبی الدار - " آنکسانیکه صبر کردند محض برای رضای الهی و برپا داشتند نماز را و از آنچه روزی دادیم ایشان را انفاق میکنند در راه خدا پنهان و آشکارا و دفع مینمایند به نیکی بدی را (یعنی در عوض بدی دیگران نیکی میکنند) برای آن گروه است جزای آن سرا که در آیه بعد می آید + این آیه مربوط است به دو آیه پیشتر از جائی که خدا تعالی میفرماید " آیا کسی که میداند آنچه را که فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو راست و درست است آنکس مانند کسی است که نابینا باشد (هرگز چنین

نیست) بتحقیق آنانکه صاحبان دانش وبینش اند پندی پذیرند - آنها کدام گروه استند آن گروه اند که وفا میکنند بعهد خدا و نمی شکنند عهد خودرا - و آنها کسانی هستند که پیوند میدهند آنچه را خدا امر فرموده است با آنچه که باید پیوند دهند (یعنی تمام امری از اوامر و هر حکمی از احکام الهی را بخوبی میدانند) و میترسند از پروردگار خود و خائف استند از روز واپسین و از سختی حساب آن روز" - افسوس است که بسیاری از مسلمانان نمیدانند و تا اینهم ندانسته اند که این گروه کدام گروه بوده اند + ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون - هر آئینه خدای تعالی امر میفرماید (بندگان خود و مسلمان را عموما) بانصاف و نیکوکاری کردن و بخشش نمودن بخویشان و منع میکند بندگان خودرا از اعمال قبیحه و بیحیائی و کارهای ناپسندیده و تعدی و سرکشی - و پند میدهد شمارا شاید که پند پذیرید + وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا + ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا + واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا + ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا + "وبده حق صاحب قرابت را وحق فقیر و مسافر را (ولیکن) اسراف بیجا و زیاده خرجی مکن - بدرستیکه اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان پروردگار خودرا ناسپاس و گنهگار است - واگر رو بگردانی ازین گروه مذکور بانتظار آنکه از جانب پروردگار ترحمتی بشود یعنی چیزی از جائی برسد که امید حصول آنرا داری پس سخنی نیک و ملائم بگو بآن جماعت - ومکن دست خودرا بسته بگردن (مانند بخیلان) ونه هم بکلی گشاده وار (که برباد دهی هرچه داری و آنگاه تمام اسباب و سامان و جاگیر خودرا بگرو گذاری و مقروض گردی) و پس ازان بنشینی ملامت کرده شده و درمانده هم بواسطهٔ نقصان مایه و هم بواسطهٔ شماتت همسایه" + پس از آن چند نهی دیگر میفرماید - ولا تقتلوا اولادکم - ولا تقربوا الزنی - ولا تقتلوا

النفس ـ ولا تقربوا مال الیتیم + پس دوام میفرماید ـ واوفوا بالعهد ـ واوفوا
الکیل ـ " یعنی اولاد خود را مکشید ـ پیرامون زنا و بیحیائی مگردید ـ و مکشید نفسی را
بنا حق ـ و نزدیک مال یتیم مروید و مخورید ـ و ایفا کنید بوعدهای خود ـ و آنچه را به پیمانه و
میزان میفروشید کم مدهید" + چند آیه دیگر هم بعد از آن می آیند + ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا ـ هر آئینه آنانکه ایمان آوردند و کارهای
شایسته و نیک کردند تحقیق که ما ضایع نمیکنیم مزد کسی را که کار نیک نماید + مزد آنها در آیه بعد
ذکر شده +

قد افلح المؤمنون ـ هر آئینه رستگار شدند مؤمنان حقیقی واقعی ـ آنها کدام گروه استند
الذین هم فی صلاتهم خاشعون ـ والذین هم عن اللغو معرضون ـ والذین هم
للزکوة فاعلون ـ والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
غیر ملومین ـ والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون ـ " آنها که در نماز خود زاری
کننده اند + و آنها که از بیهودگی و بیهوده گوئی و اعمال پست روگردان اند + و آنهائیکه
زکوة مال خود را ادا کننده اند + و آنهائیکه شرمگاه خود را نگاه میدارند از حرام سوای بر زنان
منکوحه و کنیزکان خود که ملامت و نکوهشی بر آنها نیست + و آنهائی که امانتها و عهد و پیمان
وعدهای خود را رعایت میکنند و در آنها خلاف نمی ورزند" + پس مجدداً میفرماید ـ والذین
هم علی صلواتهم یحافظون ـ و آنهائی که بر نماز خود مراقب اند و گاهی غفلت از آن نمی ورزند"
اولئک هم الوارثون ـ الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون ـ " این گروه
مذکور الصدر استند وارثان بهشت که بهشت بمیراث بآنها میرسد و در آن مدام مقیم خواهند بود"
باز در جای دیگر بهمین ترتیب خدا تعالی ظاهر میسازد علامات مؤمنین و متقیان حقیقی را +
ان الذین من خشیة ربهم مشفقون + والذین هم بآیات ربهم یؤمنون + والذین
هم بربهم لا یشرکون + والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون

اولئك یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون * "بتحقیق کسانیکه از خوف پروردگار خود مضطرب و پریشان اند - و بآیات و نشانیهای پروردگار خود ایمان می آرند - و برای پروردگار خود کسی یا چیزی را شریک مقرر نمی سازند - و در راه خدا میدهند و دلهای ایشان خائف است زیرا که (میدانند) که آنها بسوی پروردگار خود بازگشت کنندگان اند و باید جواب خدا را بدهند در اعمال و افعال خود". الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم - "آنکسانیکه دشنام میدهند یا تهمت می بندند بر زنان پاکدامن و بیخبر از افعال شنیعه و مؤمنه اند آنکسان لعنت کرده شده اند در دنیا و آخرت و برای آنهاست عذاب عظیم و سخت * لا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم الخ.
ای کسانیکه ایمان آورده اید سرزده و بی اجازت و بدون سلام داخل خانهای یکدیگر یا غیر مشوید تا که اجازت یابید الخ * شاید این هم برای تأدیب عربهای جنگلی بوده است که بدون لحاظ و اجازت و سلام سرزده داخل خانهای غیر می شده اند یا که بی ادبانه بخدمت رسول الله و در حجرهٔ مقدس او می شده اند و بهر حال این فعل هم بسیار بد است * قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم الله یعلم بما یصنعون -
بگو ای محمد به مؤمنین که بپوشند چشمهای خود را و حفظ کنند شرمگاه خود را زیرا که چنین کردن پاکیزه تر و بهتر است برای ایشان بدرستیکه خدا آگاه است بآنچه میکنند * وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن الخ - "و بگو زنان مسلمانان را که بپوشند چشمان خود را و حفظ نمایند شرمگاه خود را و آشکار نکنند آرایش و زینت خود را مگر آنچه که ظاهر است از آن مواضع و باید که فروگذارند معجر یا چادر خود را و ننمایند آرایش خود را جز شوهران خود - الخ * اگرچه در هر امری از امور اهل اسلام اختلاف رای و خیال بسیار است و در هر ملکی رسوم خاص بسیاری میباشد که بحقیقت همه بدعت است

و بسیاری دیگر امور خلاف شرع و عقل محض از بی پروائی حکومت و علما و بزرگان رواج یافته
اند مگر چند از این امور بد عقیده و خلاف شرع در ملک هند جاری و مروج اند شاید که در هیچ
ملک دیگر نباشند. مثلاً در ممالک دیگر اسلام غالباً محاکمان بر طبق همین آیه بالا که نسبت دارد
به عورات عمل میکنند و زنان اعلی و ادنی با چادر و برقع از خانهای خود بیرون آمده بهر جا که
بخواهند میروند و خرید و فروش هم میکنند. بر خلاف در ملک هند در میان گروه معدودی رسم
پرده نشینی رواج دارد. مراد از پرده و پرده نشینی این است که زنان از خانهای خود بیرون
نیایند و لیکن اگر بیرون آیند غالباً لباسی ندارند که آنها را بکلی بپوشد و لباس تن آنها بالکل
ناقص است خصوصاً در دکن. در این زمان که گاری رواج شده در گاریهای نشینند و
[illegible] گاری نشینند و از گاری خارج شوند بسیاری از مردم را پس و پیش میکنند که
غض البصر نمایند مگر عاقبت بهر نحو که باشد اوباش بر آنها نظر می اندازند + بعضی از فرقهای
اهل اسلام هم هستند که این رسم در میان آنها نیست و اعلی و ادنی روی گشاده و با زینت هم
از مکانات خود بیرون می آیند و در کوی و برزن میگردند + و دیگر اکثر زنان از هر صنفی از اصناف
اواسط و ادانی بی پرده و با همان لباس ناقص بیرون می آیند + مگر فرقه ادانی نعوذ بالله چنان
در راه میروند که زبان از بیان آن عاجز است و حقیقت چشم پوشیدن مردان بسیار مشکل است
در این زمان که کون در همه جا ترقی یافته بعضی از تربیت یافتگان در ممالک یورپ بر آن استند
که باید بکلی رسم پرده معدوم شود و زنان اسلام تماماً بر مثال زنان یهود و نصاری و مجوس و هنود
بیرون آیند و همه جا بروند و همه کار بکنند. اگر چه مرا با خیالات دیگران کاری نیست ولی در نزد
رای من این همه خلاف شرع اسلام استند و میگویم که اگر اهل اسلام این امور را خلاف دانند
پس بزرگان اسلام را لازم است که گرد هم نشسته در این امور رای معقولی زنند و اصلاح کلی
نمایند زیرا که این امور هم جزئی هستند از همدردی + اگر فرصت دست دهد اندکی مفصل تر
در این امور گفتگو خواهم نمود.

والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما - وکسانیکه چون
انفاق میکنند در راه خدا نه اسراف و از حد تجاوز میکنند و نه بخیلی و تنگی مینمایند بلکه بطور میانه روی و
خیر الامور اوسطها عمل مینمایند + پس ازاین آیه چند آیه دیگر هست که باید ملاحظه نمود. در سوره
فرقان + در سوره شعرا چندین مقام از قول رسولان نسبت بامم خود خدا تعالی می فرماید
فاتقوا الله واطیعون - پس بترسید از خدا و فرمانبرداری کنید از من + در جائی پس ازاین آیه
میفرماید ولا تطیعوا امر المسرفین - الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون - و پیروی
مکنید فرمان مسرفین یا کسانی را که از حد و صراط مستقیم اعتدال بیکسو افتاده اند و فساد میکنند
در زمین و اصلاح نمی نمایند + در اینجا نکته خوبی بنظر بنده میرسد قابل تامل عموم اهل اسلام -
چونکه اسراف همیشه معنی زیاده از اندازه خرج کردن و مسرف زیاده از اندازه خرج کننده است -
لهذا کسانیکه مسرف واقع میشوند دیگران را نیز باسراف راهنمائی مینمایند و بنابراین ازآن اسراف
مردم تباه حال میشوند یعنی گدا و گدائی افزایش می یابد و بحقیقت این فساد است بخلاف اصلاح
حال قوم و همدردی +

در جای دیگر باز خدا تعالی مکرر میفرماید اوفوا الکیل ولا تکونوا من المخسرین +
وزنوا بالقسطاس المستقیم + ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین +
و تمام به پیمائید پیمانه را و مباشید زیان کار در پیمودن - و بترازو بسنجید بطور درستی و صداقت
و کم مدهید اشیاء مردم را بمردم و بیباک و مفسد مباشید در زمین + و انذر عشیرتک
الاقربین + واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین + فان عصوک فقل انی
بری مما تعملون + و (ای محمد ص) بترسان و بیم ده قبیله نزدیک یا قرابت داران خود را -
پست کن بازوهای خود را (یعنی تواضع کن) برای آن مسلمانانی که پیروی ترا کرده اند - پس
اگر نافرمانی کنند ترا پس بگو آنها را که بدرستی تحقیق من بیزارم از آنچه شما عمل می کنید + هل
انبئکم علی من تنزل الشیاطین - تنزل علی کل افاک اثیم - آیا خبر دهم شما را که شیاطین

بر کدام گروه فرود می آیند. فرود می آید بر هر دروغگوی گنهگار + مراد کسانی هستند که احادیث
دروغ اهم می بافند یا روایات و حکایات بی پا را از خود جعل می نمایند + من جاء بالحسنة
فله خیر منها وهم من فزع یومئذ امنون - هر که بیارد (یعنی بکند) نیکی را پس برای اوست
بهتر از نیکی آن فضل و آن گروه نیکی کننده از اضطراب و سختی روز قیامت ایمن باشند +
فآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ذلك خیر للذین یریدون وجه الله
واولئك هم المفلحون - پس بده حق صاحب قرابت و خویشی و حق محتاج و مسافر را زیراکه
این عمل نیک است برای کسانیکه طالب دیدار خدا میباشند و این گروه رستگاران +
این آیات در الذکر نصایح لقمان است به پسر خود که خدا تعالی بیان فرموده است
برای هدایت این امت - ابتدا این است یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم -
ای پسر من گاهی چیزی و کسی را شریک مساز با خدا بدرستیکه شرک بخدا ظلم و گناه عظیم است
یا بنی انها ان تك مثقال حبة الخ - معنی این آیه این است که ای پسرک من بدان که اگر
در ته زمین چیزی باشد برابر یک ارزن و آن چیز در میان سنگ بسیار سختی باشد یا در آسمانها
و زمین باشد بهر حال خدا بر آن آگاه است و تحقیق که خدا از هر جزئی و کلی آگاه است + یا بنی
اقم الصلوة وامر بالمعروف الخ - ای پسرک من نماز کن و امر نما مردم را باعمال نیک و منع کن
از اعمال بد و صبر کن بر آنچه بر تو وارد آید از مصائب - بدرستیکه اینگونه اعمال بسیار معظم اند و از
همت والا و عزیم بالجزم میشوند + ولا تصعر خدك للناس الخ - و روی خود را از مردمان
متاب از روی غرور و نخوت و بر زمین مخرام از روی خودپسندی و تکبر و مناعت - بتحقیق که
خدا دوست ندارد متکبران خودپسند را + واقصد فی مشیك واغضض من صوتك الخ
و میانه روی کن در رفتار یعنی در راه رفتن خود و فرود آر آواز خود را یعنی آهسته و ملائم سخن گو
زیراکه بدترین و مکروه ترین آوازها آواز خراست + ومن یسلم وجهه الی الله وهو
محسن فقد استمسك بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور - هر که مسلمان شود بحسن

برای خدا و او نیکوکار هم باشد پس هر آئینه دست زده است به ریسمانی محکم و بسوی خدا است
بازگشت همه کارها ٭ وما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من امن
وعمل صالحا - الخ - یعنی مال و اولاد شما گاهی شما را نزدیک ما قربت و عزت نمی بخشند (مگر
البته) هر که ایمان آرد و عمل نیک کند آن گروه استند که دو چندا آنچه کرده اند مزد خواهند یافت
(و سوای آن) آنها در کوشکها و غرفهای نشینند بکمال آرامش ٭ ان الذین یتلون کتاب
الله واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة یرجون تجارة لن تبور - هر آئینه
کسانیکه میخوانند کتاب خدا را و برپا میدارند نماز را و از آنچه ما آنها را داده ایم در پنهانی و علانیه
انفاق میکنند (آنها هستند که) امیدوار تجارتی میباشند که تباه نشود (یعنی کسادی و زیان
در آن تجارت نخواهد بود) ٭

اکنون می آئیم بر سر حکایت حضرت داود عم که مناسبت بی نهایتی دارد و بغرض فقیر که
همدردی باشد و نکات مطالب دقیقه دیگر هم درین آیه و این حکایت منسوب بآن میباشد ٭
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله - ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم
الحساب - "ای داود بدرستیکه ما ترا از جانب خود حاکم یا نائب خود قرار داده ایم در روی زمین
پس حکم کن میان مردمان بانصاف و راستی و پیروی مکن خواهش نفس خود را (که آن خواهش
نفس) گمراه کند ترا از راه حق - بتحقیق کسانیکه منحرف میشوند از راه خدا مقرر است برای آنها عذاب
بسیار سخت بسبب آنکه فراموش کرده اند (یا نمی بینند) روز حساب و انصاف حقیقی را" ٭ حکایت
حضرت داود عم و بودن زن او و خواهش گرفتن دیگری را و آمدن دو فرشته بصورت آدمیان
و کیفیت نعجه بر هر کسی معلوم است که خود حضرت داود عم گفت قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک
الی نعاجه بیشک این آیه تهدید و تنبیه است و خطاب یا داود خطاب تهدید است - پس
مسلمانان باید بخاطر دارند و فراموش نکنند که فرمانبردار خدا و امر خدا خصوصا که امر حق الناس با

پیروی هوا و هوس بی نهایت سخت و مشکل است که انبیاء هم از آن ناگزیر و ناگریز بودند تا چه رسد بسایر بندگان - اگرچه انبیا را ما معصوم میدانیم مع ذلک از ترک اولی رهائی نداشتند ۰

انّا انزلنا علیک الکتاب بالحقّ فمن اهتدی فلنفسه و من ضلّ فانّما یضلّ علیها و ما انت علیهم بوکیل - بدرستیکه ما فرستادیم بر تو (ای محمد ص) کتاب را برای هدایت مردمان پس هرکه هدایت یافت هدایت یافت برای فائده و بهبودی خودش و هرکه گمراه شد جز این نیست که گمراه شد برای نقصان خود (و لهذا) تو نیستی برایشان نگاهبان یا وکیل آنها نیستی ۰ و ویل للمشرکین - الّذین لا یؤتون الزّکوة و هم بالآخرة هم کافرون - اگر این آیه نسبت دارد به مشرکین معنی آن میشود "وای بر احوال مشرکین آنانکه زکوة نمیدهند و معتقد بقیامت و حساب و کتاب و جزا و عقاب نیستند" - پس از دو حال بیرون نیست (۱) یا مشرکین محض این گروه استند که زکوة نمیدهند و اعتقاد بروز جزا ندارند - (۲) یا اینکه اینها نیز از جملهٔ علامات مشرکین استند ۰ از جملهٔ علامات مؤمنین بعضی را خدایتعالی چنین بیان فرموده است واستجابوا لربّهم و اقاموا الصّلوة و امرهم شوری بینهم و ممّا رزقناهم ینفقون - و آنانکه فرمان خدا را اطاعت میکنند و بر پا میدارند نماز را و کارهای آنها بر وفق مشاورت است و از آنچه روزی داده ایم ایشان را انفاق می نمایند ۰ در این جا یک دو نکتهٔ باریک بنظر فقیر رسید اوّل آنکه ملاحظه باید کرد عظمت و فوائد مشاورت را - ثانی اگر برادران وهبی معاف فرمایند میگویم که ملل و پیروان ادیان دیگر که باهم مشاورت می کنند و همدردی دارند بحقیقت آنها مؤمنین استند نه مسلمانان ۰ والّذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون - و آنانکه چون بر آنها ظلم و تعدّی شود انتقام میکشند از ظالم ۰ اگر معنی واقعی آیه همین است پس انتقام کشیدن از ظالم نیز بر وفق مرضی خدا و یکی از اوامر الهی و علامات مؤمنین است ۰ یا ایّها الّذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتبیّنوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین - ای مسلمانان اگر فاسقی نزد شما خبری آرد پس تحقیق کنید

در صدق و کذب آن خبر مبادا که ایذا رسانید قومی را از روی جهالت و پس از آن پشیمان
شوید از آنچه کرده اید * وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بالعدل
و اقسطوا ان الله یحب المقسطین ۔ "واگر دو گروه (یا دو کس) از مسلمانان با یکدیگر جنگ کنند
پس صلح دهید در میان ایشان ۔ پس اگر یکی از آنها تعدی بر دیگری نمود پس شما جنگ کنید
با آن گروه تعدی کننده تا که او رجوع کند بسوی حکم خدا (یعنی بصلح راضی شود) پس اگر صلح
نمود و به آشتی راضی شد صلح نمائید در میان آنها براستی و انصاف و بطریق زیرا که بتحقیق
خدا دوست دارد داد دهندگان و انصاف کنندگان واقعی را" * انما المؤمنون اخوة فا
صلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون ۔ این است و جز این نیست که مؤمنین برادر
اند یکدیگر را پس صلح کنید در میان دو برادر خود و بترسید از خدا شاید که رحم کرده شوید *
یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء
عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم بعد
الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون ۔ "ای مسلمانان نباید تمسخر کند گروهی از شما
گروه دیگری را (یا شخصی شخص دیگری را) شاید که بحقیقت آن گروه تمسخر کرده شده بهتر باشد
از این گروه تمسخر کننده ۔ و نه هم باید زنان تمسخر کنند از زنان دیگر شاید که بحقیقت زنان تمسخر
کرده شده بهتر باشند از آن زنان تمسخر کننده ۔ و نیز عیب مکنید یکدیگر را و یکدیگر را به لقبهای بد
مخوانید زیرا که بدنامی است فسق و گنهگاری بعد از ایمان آوردن و هر کس که ازین اعمال توبه
نکند هر آئینه آن گروه ستمگاران اند" * یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان
بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب الرحیم ۔ "ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری
گمان بد در حق یکدیگر هر آئینه بعضی از بدگمانی ها گناه است و جستجو و کنجکاوی از یکدیگر مکنید ۔
و نباید که بعضی از شما غیبت گوید از بعضی دیگر ۔ آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر

مردہ خوردا۔ پس آن خوردن گوشت برادر مردہ مکروہ طبع آن کس باشد۔ و [illegible]
بترسید بدرستیکه خدا توبه پذیر مهربان است"۔ پس از این آیه [illegible]
خلقناکم من ذکر و انثی که در جای دیگر نوشته شد ۔

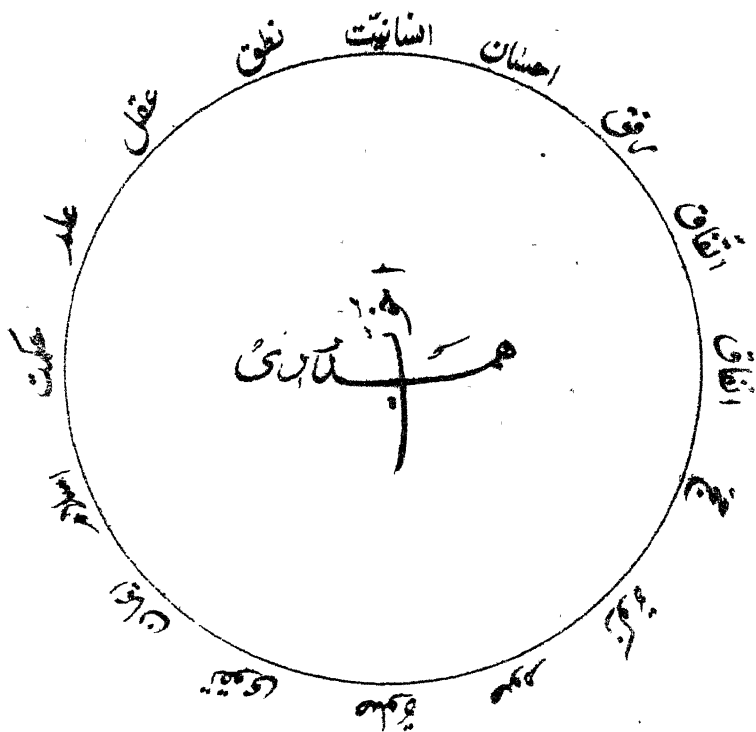
یک بزرگوار نوشته است "صحیحین میں حضرت ابو ہریرہ کی روایت سے [illegible]
طویل حدیث ہے جسکے ایک ٹکڑہ کا خلاصہ یہ ہے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ایمان
دار آدمی کو چاہیئے کہ یا تو نیک بات منہہ میں سے نکالے ورنہ چپکا رہے۔ غرض اس آیہ
اور اس صحیح حدیث سے معلوم ہوا کہ جسطرح ٹھٹھے بدگوئی غیبت سے [illegible] ایمان
کی نشانی ہے اسطرح گالی کا منہہ سے نکالنا جھوٹ بولنا امانت میں خیانت کرنا [illegible]
علامت ہے"۔ اگرچہ این بزرگوار چندین حدیث دیگر ہم ازین قبیل بیان نکرده [illegible]
که شان نزول این آیات چه بوده است و در چه واقعه نازل شده اند ۔

این آیه اخیر است که خدا تعالی در نگاهداشتن [illegible]
بیکدیگر میفرماید۔ ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم
ولهم عذاب الحریق۔ بتحقیق کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را [illegible]
در انداختند) و پس از آن توبه نکردند پس برای آنها است عذاب [illegible]
عذاب سوزنده و بسیار سخت ۔

بر تمام کسانی که از روی حقیقت و از خلوص ارادت و صمیم قلب بر [illegible]
مقدس و کلام پاک او و ملائکه و قیامت ایمان آورده اند معلوم [illegible]
عرض نموده ام که نیز درای ناقص این عبد ذلیل [illegible]
فرموده و انسانرا برای همدردی یکدیگر و برخود گرفتم که این [illegible]
ضرورتی به ثبوت نیست هر صاحب دانشی خود میداند که بحقیقت چنین است [illegible]
تحقیق در آن ضرور است پس از آنکه حقیقت اسلام و ایمان و تقوی بیان رفت آیات بسیار [illegible]

ذکر شده‌اند و آیات بسیاری دیگر ذکر نشده‌اند زیرا که ضرورتی در نوشتن آنها نبود و هر که کلام مجید را بدست بگیرد و از ابتدا تا انتهاء ملاحظه نماید می‌بیند که خواه آیات قرآنی نسبت بامم سابقه داشته باشند و خواه نسبت باین امت سوای از اوامر و نواهی و احکام الهی چیز دیگری در قرآن ذکر نشده و آن همه رطب و یابسی که خدا تعالی بیان فرموده که در قرآن موجود اند سراسر نسبت دارند یا به اوامر یا به نواهی ـ و تمام آن اوامر و نواهی منسوب اند به انسان و نظام عالم در میان بنی آدم که یا در حق یکدیگر نیکی کنند یا به نسبت یکدیگر ظلم و تعدی ننمایند یعنی واقعی و نتیجهٔ حقیقی نماز و روزه و حج و زکوة و دوری گزیدن از فواحش و شراب و زنا و اعمال صالحه و تقوی و پرهیزگاری و غیر اینها یا نسبت دارند به نیکی کردن بندگان بیکدیگر یا احتراز نمودن از ظلم و تعدی بیکدیگر ـ پس اگر تا اینهمه را جمع آورده دائره بکشیم نقطهٔ وسط آن می‌شود ”اخوت یعنی همدردی“ ـ

بموجب این دائرهٔ ذیل



نظم

نقطهٔ دائرهٔ کون و مکان همدردی است   غافل از درد کسان زن صفتی نامردی است
عجب این است که در روی تو سرا پا دردی   وین عجیب‌تر که همه کار تو از بی‌دردی است

قطعه

اخوت چیست همدردی و لیکن   یکی اکسیر و دیگر هست عنقا
چو نبود این دو ما را خود عجب نی   که باشد آسمان را قهر بر ما

رباعی

دردی و بنه این لباس بیدردی را   بر سر منه این کلاه نامردی را
علامهٔ دهر اگر شوی جانوری   ناخوانده اگر که حرف همدردی را

رباعی

همدرد بود مور و تو کم از موری   از دائرهٔ مقام انسان دوری
یا آنکه درین کاسهٔ سر مغزت نیست   یا آنکه ز هر دو چشم بینا کوری

رباعی

همدرد درین زمانه فردی نبود   آری نبود از آن که دردی نبود
دردی بجست چه نام همدرد بری   همدرد کجا بود چو مردی نبود

رباعی

انسان نبود که نیست همدرد کسان   بی درد نباشد آنکه باشد انسان
قومی که در آن بوی ز همدردی نیست   آن قوم ترقی کند ای دوست چسان

And wiser he whose sympathetic mind
Exults in all the good of all mankind.

Goldsmith.

I value myself upon sympathy; I hate and despise myself for envy. Kames.

"We few, we happy few, we band of brothers, For he today that sheds his blood with me shall be my brother."

Shak

"Let mutual joys our mutual trust combine,

And love and love-born confidence be thine."

Pope.



حصّۂ ثانی

اُخوّت ومفہُوم واقعی آن چیست؟

در این لفظ "اخوّت" جمع است تمام قرآن مجید و آمدن تمام انبیاء و رسل و نزُول تمام کُتب محض برای این لفظ است۔ فقیر چندین رُوز و شب درین تأمّل و تفکّر بُودم که چرا خدا یتعالی فرمُوده است ای مردم بدانید که من شُمارا از یک پدر و یک مادر خلق نمُودم۔ و در هر مقام خطاب میفرماید "یا بنی آدم" ای پسران آدم۔ و بالاتر از همه میفرماید "بدرستیکه مؤمنان حقیقی واقعی برادرند یکدیگر را"۔ این لفظ در سایر السنه و در میان سایر اقوام نیز موجُود است۔ بسیاری از جماعات را در زبان انگریزی "برادر" و "برادر هُود" میخوانند همچنانکه ما می گوئیم "برادران دینی۔ یا برادران طریقت"۔ یک فرقه از عیسویان انگریز و امریکائی در میان خود مرد و زن بیکدیگر خطاب برادر و خواهر میکنند۔ مگر یادُور نمیرویم در تمام کُتب اهل اسلام شیعه و سُنّی نوشته اند که حضرت رسُول مقبُول ما صلّی الله علیه وسلم بسیاری یا تمام صحابهٔ خُود را با یکدیگر برادر فرمُود چنانچه در ترجمۂ تاریخ الخلفاء سیُوطی طبع مطبع صدیقی لاهور صفحه ۹۲ نوشته است "ترمذی نے لکھا ہے کہ حضرت ابن عمرؓ کہتے ہین کہ رسُول الله صلّی الله علیه وآله وسلم نے صحابیون کے آپس مین بھائی چارا کرایا۔ حضرت علی کرم الله وجہہ روتے ہوئے تشریف لائے اور عرض کیا کہ آپ نے ہر ایک مین بھائی چارا کرا دیا مگر مین رہ گیا۔ آپ نے ارشاد

فرمایا کہ تم دنیا و آخرت میں میرے بھائی ہو"۔ ازین بالاتر نمی شود کہ رسول اللہ صلعم با وجود ابن عم بودن و شریک در انفسنا بودن حضرت علی مرتضی ع در آیۂ مباہلہ باز اورا برادر خود ساخت هم در دنیا و هم در آخرت + بالجملہ بیش ازاین تحقیق نمی توان کرد و فکر بجائی نمی رسد کہ این همہ تاکید و مبالغہ در امر "اخوت" چیست و ازین همہ معلوم میشود کہ پایہ و درجۂ اخوت از هر چیزی اعلی تر است + البتہ یکی از کیفیات آن این است کہ مساوات واقع میشود در میان برادران یکی دیگر این است کہ بالطبع باید چنین باشد و هر کسی توقع این را دارد کہ "همدردی" در میان دو برادر بغایت کمال رسد کہ ما فوق آن در جهان یافت نشود تا بجائی کہ برادری در جانفشانی نسبت ببرادر خود ابدا مضایقہ نکند و در هر امر او را بر خود اختیار نماید +

حالا اولوا الالباب و اولوا الابصار باید تامل کنند کہ آیا ممکن است کہ این مقام عالی برعکس این شود و این عمارت عالی شان با خاک برابر گردد؟ بلی این ممکن است و از هر امری از امور سهل تر و هزارها بلکہ لکها و کرورها بار واقع شده و در پیش چشم ما و همہ روزه واقع میشود نہ صرف در میان ادانی خلق بلکہ در میان اعالی هم - نہ صرف در میان صاحبان ملک و مملکت و دولت و ثروت بلکہ در میان بینوایان هم - نہ صرف در میان جہال لایعلم بلکہ در میان عالمان و دانشمندان عالی مقام و بالاتر ازاین ها هم + ابتدا این خشت را در جهان کج گذاشت قابیل کہ هابیل را کشت و از روی قرآن مجید معلوم می شود کہ محض بسبب آن بود کہ نذر هابیل در نزد خدا قبول شد اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما یعنی چون هر دو قربانی کردند و قربانی یکی از آنها (هابیل) قبول شد پس آن دیگری یعنی قابیل قال لاقتلنک گفت هابیل را کہ هر آئینہ خواهم کشت ترا + اگرچہ ظاهراً هیچ سببی معلوم نمی شود آن حسد و کین را در ابتدای جهان کہ هیچ چیزی ها وجود نداشت کہ موجب انگیختگی آتش آن کین شود مگر باز سببی را بر آن نسبت میدهند + در کتابها نوشتہ اند کہ حضرت حوا در هر حملی یک پسر و یک دختر را توام می آورد و حضرت آدم ع از آن پسران و دخترانی کہ از حمل دیگر بوده اند و از یک شکم نبودند

با دیگران مناکحت می نمود - یک دختر را که اراده داشت به هابیل دهد وشاید که توامان قابیل هم بود قابیل چشم بر او گماشت پس حضرت آدم فرمود که قربانی کنند و قربانی هر که قبول افتاد آن دختر زوجۂ او باشد - چون قربانی هابیل قبول شد قابیل بر او رشک برد و او را بکشت + بهر حال این حکایت زیاده مقوی غرض ماست که آینده ذکر خواهد شد + حکایت فرزندان یوسف را هم هر کسی میداند که هیچ سبب دیگری نداشت بجز آنکه یعقوب یوسف رابیش از سایر برادرانش دوست میداشت و آنها بی نهایت در رنج و رشک بودند و بهانۂ می جستند که یوسف را بکشند یا بهر نحو از پدر دور سازند - چنانچه ذکر آن در کلام مجید است اذ قالوا لیوسف واخوه احبّ الی ابینا منّا...... اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضاً یخل لکم وجه ابیکم و آخر چنین کردند +

پس باید دانست که در جهان و از آغاز جهان بموجب سرشت انسانی "که فرشته سرشته در حیوان یا شیطان" دو خصلت را حضرت ابو البشر از کتم عدم با خود آورد یکی جهل بود دیگی غرض - و تمام مفاسد عالم از ابتدا ازین دو خصلت بوده است و خواهد بود تا بقیامت - مگر هر یک ازین دو خصلت را بیان و شرح طویلی هست که درین مقام نمی توان کرد - مثلاً جهل و غرض مانند دو شاخ عظیم استند که از یک بیخ بر آمده اند و هر دو بسیط و خالص اند مگر جهل باریکتر و کمزورتر است و غرض قوی تر و پرزورتر - از پهلوی هر یک ازین شاخها یک شاخ باریکتری بر آمده است و آن هم یکی باریکتر و یکی قوی تر - آنکه باریکتر است و در پهلوی جهل بر آمده بیم است و آنکه در پهلوی غرض بر آمده امید است - پس چنین است که تمام تباهی عالم (۱) از جهل بسیط است در یک جانب - (۲) از غرض بسیط است در جانب دیگر (۳) از خوف و رجاست در وسط این دو + مثال آن این است که بظاهر فعل قابیل و برادران یوسف از روی جهل بسیط بوده است زیرا که در آغاز و اوائل جهان بوده اند که علم چندان نبوده است[1]

---

[1] در این مقام دو چیز از بحث ما خارج استند یکی بیان عقل و ثانی بیان اینکه فعل حضرت داؤد در حکایت نعجه و نعاج آیا از روی جهل بوده است یا از روی غرض یا از روی ترک اولی یا از روی مصلحت خدائی +

برخلاف فعل ہارون و پسر او مامون بخصوصہ از رو ی غرض بسیط بودہ است بزیرا کہ در بیان علم مامون کتابہا سراسر پر استند و از آنجملہ در تاریخ الخلفاء نوشتہ است کہ در طفولیت تحصیل علم نمود و حدیث را از پدر خود و فلان فلان کسان آموخت - ادب را از فلان کسان آموخت - "بڑا ہوکر فلسفہ اور علوم الاوائل مین اسکو توغل پیدا ہوا" - کہ بہ نتیجۂ آن قائل بخلق قرآن شد + قبل از آن می نویسد " پھر طاہر نے امین کا سر اور چادر چھڑی اور جھالی (جو کھجور کا بنا ہوا تھا) مامون کے پاس بھجوا دیا - مامون پر اپنے بھائی کے قتل کا سخت صدمہ ہوا - فی الاصل اسکا انشاء تھا کہ امین کو اسکی سامنے زندہ حاضر لایا جاے اور خود اسکے لئے کوئی سزا تجویز کرے " + ازین عبارت معلوم میشود کہ ہیچ او محض از آن بود کہ خود درویدہ او را سزا اندازہ بود + جناب فاضل کامل شبلی نعمانی ازین ہم مراتب در ہر دو مقام زیادہ غلو فرمودہ - اول در خصوص علم و کمالات دیگر مامون می نویسد " اسلام کو آج تیرہ سو برس سے کچھ اوپر ہوئے اس وسیع مدت مین ایک تخت نشین بھی ایسا نہین گذرا جو فضل و کمال کے اعتبار سے مامون کی شان یکتائی کا حریف ہو سکتا " - اگرچہ این تعریف در مامون وقتی صادق می آید کہ دیگر سلاطین اسلام صاحبان علم و دانش باشند و حال آنکہ بندرت یکی ہم صاحب علم بودہ و اگر ہم بودہ بسیار معمولی بودہ + از آن طرف در خصوص قتل امین مینویسد " اس غیر متوقع فتح کی خوشی نے مامون جیسے رقیق القلب شخص کو بھی ایسا سنگدل بنا دیا کہ اوسنے اپنے بھائی کے خون آلودہ سر کو مسرت کی نگاہ سے دیکھا اور خوش خوشی سے سجدۂ شکر ادا کیا " - قاصد کو مژدۂ فتح کے صلے مین دس لاکھ درہم انعام دے " الخ + یعنی خوشی این کامیابی غیر متوقع مامون شخصی چنان رقیق القلب را چندان سنگدل ساخت کہ چون سر خون آلودہ برادر را بدید از مسرت سجدۂ شکر بجا آورد و قاصد مژدہ آورندہ را دہ لک درہم انعام عطا فرمود الخ " +

در این عبارت جناب شبلی چند کیفیت را باید خردمندان بکمال غور ملاحظہ فرمایند

(۱) در هیچ مقامی از کتاب المامون تنظر نیامد رقت قلب مامون - (۲) رقت قلب یا قساوت قلب مامون هرچه بوده است ازین سنگدلی بر هر صاحب عقلی معلوم میشود - (۳) کمال بیشرمی و بی خوفی است از خدا که باوجود آنکه در جایی حکم به بنی اسرائیل نموده است یعنی حکم به بهائیان فرموده و در جایی بخود مسلمانان که قتل نفس (و آن هم هر نفسی که باشد) گناه بسیار عظیم است کسی از خوشی قتل برادر خود در حضور آن خدا سجدهٔ شکر و آن هم شکرا و بجا آرد - (۴) جای تأمل است که کسی از مال ضعیفان و مظلومان رعایای ملکی که بچنین خون برادر حاصل شود بکمال بی پروائی و اقتدار ده لک درهم را بکسی بدهد که خبر قتل یا سر برادر او را آورده است - این امر یعنی قتل برادر منسوب به مامون خاص نسبت داشت به غرض بسیط و خالص + اگرچه بنده را هیچ غرض دیگری نیست جز آنکه ثابت کنم بر مسلمانان این زمان که معنی مسلمانی و دینداری هیچ نیست جز همدردی و لیکن غیر ممکن است که بدون این تمهیدات و بیانات بر غرض خود برسم و چنانچه باید و شاید غرض خود را ظاهر سازم و مسلمانان بخوبی معلوم نمایند که معنی واقعی همدردی چیست + منجمله این است که در هر دو تاریخ الخلفاء و المامون درج است در اولین که " اسکی نسبت مشهور ہے کہ وہ شیعہ ہے اور کہتے ہے کہ اس نے اسی لئے اپنے بھائی مؤتمن کو معزول کر کے علی رضاء کو اپنا ولیعہد مقرر کیا تھا " + در ثانی یعنی کتاب المامون پس از آنکه بیعت ولیعهد مامون دربار عامی نمود چنین و چنان کرد فرمان جاری که تمام حاضرین آن مجلس با حضرت علی رضاء بیعت کردند و باین سبب لباس درباریان تماماً سبز رنگ شد که امتیازی باشد مرتبهٔ سادات را و لباس فوج نیز تبدیل یافت میگوید در سراسر ملک احکام شاهی نافذ گشت که " امیر المؤمنین مامون کے بعد حضرت علی رضاء تاج و تخت کے مالک ہیں اور اونکا لقب الرضاء من آل محمد ہے " + اگر مامون برادر خود را نکشته بود اول کسیکه این قول را قبول و یقین میکرد بندهٔ فقیر بود + در ایران ضرب المثلی هست که میگویند " هر که با مادر خود زنا کند با دیگری چها کند " یعنی هر که برادر خود را بکشد

نسبت بدیگران چه خواهد کرد +

اما دو شاخ دیگر که کوچکترند که یکی در جنب جهل بر آمده و دیگری در جنب غرض یعنی خوف و رجا + باید دانست که هر دو خوف و رجا در مقامی ممدوح استند و در مقامی مذموم - ولیکن این هر دو غالبا در لباس مذموم ظاهر شده و میشوند و مخصوصاً در آن ممالک و در میان آن اقوام و ملل که همیشه حکومتهای آنها بی اصول و بی قانون بوده اند و سلاطین در آن ممالک و در میان آن اقوام بالکل مطلق العنان و سرخود بوده اند و خلق عموماً بنده و عبید عبید آنها بوده اند آنها خلق را عبید خود و النعمة و خلق نیز خود را عبید آنها فهمیده اند + مگر همیشه بمقتضای جهل جهال که فیصدی (۹۹) بوده اند در حالت خوف و رجا بوده اند و علماء که فیصدی (۱) بوده اند در حالت غرض + و این گروه علماء باز بمقتضای حالت خود هم خوفشان زیاده بوده است و هم رجاشان زیرا که اینها رؤسای قوم بوده اند و جهال تماماً پیروان اینها بوده اند و اکثر این گروه نزد سلاطین و امراء و بزرگان تقرب داشته اند و حب مال و جاه و ثروت بیش در دل اینها بوده و از آنطرف صاحبان مال و دولت و ثروت و جاه و آب و جاگیر و زمین و عهده و خدمت بوده اند + اگر فقیری را بظلم در شکنجه عذاب در می انداختند آن فقیر جائیکه در تن نداشت ولی اگر یکی از این گروه علماء مورد قهر و غضب پادشاه یا وزیر یا امیر یا حاکم واقع می شد تمام خاندان و اموال و املاک و غلام و کنیز و زمین و جاگیر و عهده برباد می شد لهذا لازم بود این گروه بایستی زمانه سازی و مکر و فریب و خدعه و دین بدنیا فروشی بکار برند و بروفق خواهشهای نفس سلاطین و بزرگان رفتار کنند که تقرب و جاه و مال و آبروی آنها بیفزاید و بر نفوس و خیالات جهال نیز زیاده استیلا و غلبه داشته باشند + حالا در این مقام برای مثال یکی دو کیفیت را منسوب به هارون الرشید و فرزند او مامون می نویسیم که تمام مسلمان جهان باین دو فخر میکنند و مخصوصاً مولانا شبلی که مامون را بر فلک هفتم برافراشته ، همان چیزی را که جناب ممدوح عین مدح مامون تصور فرموده بنده عین قدح و ذم او و اقبح قبایح می دانم +

امّا ہارون و کیفیّات غرض

در کتاب تاریخ الخلفاء نوشتہ است "ہارون الرشید کے بعض دلچسپ حالات" +
معلوم نیست کہ این بزرگوار این کلمات را بطور طعن واز روی نفرت نوشتہ یا مانند جناب شبلی
واقعاً از روی دلچسپی یعنی پسندیدگی + پس میگوید "ابن مبارک کہتے ہین کہ جب ہارون خلیفہ
ہوا تو اُس کا دل مہدی کی ایک کنیزک پر آ گیا اور اُسکو طلب کیا۔ لیکن اُوس نے یہ کہکر انکار
کر دیا کہ مین تمہارے والد کی ہمخوابہ رہ چکی ہون اسلئے تم مجھ سے فائدہ نہین اُٹھا سکتے لیکن
ہارون الرشید تو دل کے ہاتون مجبور تھا۔ اوس نے فوراً قاضی ابو یوسف (رحمۃ اللہ ہم در اینجا مصرح
است) کو بلایا اور ان سے چارۂ کار پوچھا انہون نے کہا کہ امیر المؤمنین یہ فرض کر لینا کہ تمام
کنیزکین سچ بولا کرتی ہین صحیح نہین ہے کہ وہ جھوٹ بولتی ہو۔ آپ اسکو سچّا نہ مانئے اور کام
دل حاصل کیجئے۔ ابن مبارک کہتے ہین سمجھ مین نہین آتا کہ اس واقعہ مین مین کن باتون پر
تعجب کرون۔ آیا ایسا بادشاہ پر جسکے ہاتھ مین مسلمانون کے جان و مال دیدئے گئے ہین۔
اور وہ باپ کی حرمت کا بھی لحاظ نہین کرتا۔ یا اُس کنیزک پر جسنے بادشاہ تک سے کنارہ کیا
یا اس فقیہہ زمانہ و قاضی ممالک اسلامی پر جسنے بادشاہ کو مشورہ دیا۔ باپ کی حرمت کی توہین کر
اور اپنے باپ کی ہمخوابہ سے قضاء شہوت کر اور گناہ میری گردن پر رکھ" +

حاصل این عبارت در فارسی این است کہ "ابن مبارک میگوید چون ہارون خلیفۂ مسلمانان
و امیر مؤمنان شد کنیزکی از پدر را خواست کہ در بغل گیرد و کام دل حاصل کند کنیزک گفت من
ہمخوابۂ پدر تو بودم و بر تو حرام استم۔ ہارون قاضی القضات مسلمانان ابو یوسف را طلب داشت
و از و چارۂ کار خواست۔ آن قاضی دین بدنیا فروش گفت اگر امیر المؤمنین فرض کند کہ آنچہ
کنیزکان میگویند صحیح است این غلط و خلاف عقل است ممکن است کہ دروغ گویند بموجب فتوی
قاضی مسلمانان کام دل برگیر + ابن مبارک میگوید کہ من نمیدانم از کدام امر انگشت حیرت بدندان

گرم از فعل آن پادشاه مسلمانان یا از انکار آن کنیزک که دین خود را بدنیا نفروخت یا از فعل چنان قاضی مسلمانانی که دین خود را بدنیا فروخت و آن خلیفه را هدایت نمود بآن حرام خدا + مگر بنده را از ابن مبارک هم زیاده حیرت است از مصنف یا مترجم این فقره که بدنبال نام چنان قاضی علیه ما علیه رحمة الله نوشته است ۔ هیچ شک نیست که درین این صدها سال تمام مسلمان همان هارون را امیر المومنین خوانند و در کتب نوشتند و این قاضی صاحب را علیه الرحمه خوانند و نوشتند و یک مسلمان ذکر نکرد که این چه واقعه بود و چه شد و سراسر این یکهزار و سیصد سال تاریخ اسلام همین حال بوده است تا بامروز و هزارها خلیفه و غیر خلیفه با کنیزکان پدر بلکه با مادران خود همخوابه شده اند و هیچکس بر قباحت آن نظر نکرده + اگر کسی بگوید از خلفاء و غیر خلفاء که هیچکس با مادر خود چنین نکرده است ما می گوئیم بر فرض آنکه میکرد در این کدام کس انگشت حیرت بدندان میگزید باز حکایتی بیان میکند بموجب ذیل ۔

"عبد الله ابن یوسف کہتے کہ ہارون الرشید نے قاضی ابو یوسف سے کہا کہ مین نے ایک کنیزک خریدی ہے مگر مین چاہتا ہون کہ اس سے قبل از استبراء صحبت کرون اگر کوئی حیلہ ہو تو بتلائیے قاضی ابو یوسف نے کہا کہ اسکو اپنے کسی بیٹے کو ہبہ کر دیجئے اور پھر اس سے نکاح کر لیجئے" ۔ یعنی "ہارون الرشید قاضی ابو یوسف را طلب کرده گفت کنیزکی خریده ام میخواہم قبل از استبراء با او صحبت کنم ۔ قاضی صاحب گفت ورا بیکی از پسران خود ہبہ کن و پس او را انکاح نما" + مگر حالا باید دید که مزد این خدمات لائقه قاضی صاحب چه بود +

"اسحاق بن راہویہ کہتے ہین کہ ہارون الرشید نے رات کو قاضی ابو یوسف سے بلاکر کوئی مسئلہ پوچھا ۔ اور پھر انکو ایک لاکھ درہم دینے کا حکم دیا قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ درہم مجھے صبح سے پہلے ملجانے چاہئین ۔ چنانچہ امیر المؤمنین نے حکم دیا کہ فوراً ادا کر دیے جائین ۔ لیکن ایک شخص نے کہا کہ خزانچی اپنے گھر ہے اور خزانہ کا دروازہ بند ہے ۔ قاضی ابو یوسف نے فرمایا کہ دروازہ تو اسوقت بھی بند تھے کہ جب مین بلایا گیا تھا ۔ یہ سنکر

فوراً خزانہ کھلوا دیا گیا"۔ خلاصۂ این فقرہ این است کہ "اسحاق بن راہویہ گوید شبی ہارون قاضی ابویوسف را طلب داشت و مسئلۂ پرسید (بطور یقین این مسئلہ ہم از قبیل آن مسائل ماقبل الذکر بودہ) آنگاہ امیرالمؤمنین حکم نمود کہ یک لک درہم باو بدہند۔ قاضی صاحب گفت این مبلغ را باید قبل از طلوع بمن رسانند۔ شخصی گفت کہ در آن وقت در خزانہ بستہ است خزانچی در خانۂ خود است۔ قاضی صاحب فرمود آن زمان کہ خلیفہ مرا طلب داشت آن وقت ہم در خزانہ بستہ بود۔ بہر حال در خزانہ باز شد و مبلغ مذکور ادا گشت"۔ ہمدینان مالیعنی مسلمانان جہان بکمال غور ملاحظہ فرمایند کہ "غرض" چہ چیز است و اسباب غرض چگونہ است و غرض چگونہ خرابیہا در جہان کردہ است از آغاز جہان و میکند امروز در پیش چشم ما و خواہد کرد تا قیامت۔ چگونہ قاضی مسلمانان مردہ و کشتۂ دین فروش مال دنیا بود کہ نگذاشت صبح شود و برای اعمال شیطانی خود چگونہ جری و دلیر شدہ بود و بر پادشاہ مسلمانان غلبہ ہم رسانیدہ بود۔

الماموں وکیفیت خوف

جناب مولانا شبلی در کتاب مؤلفۂ خود المامون پس از آنکہ مامون را در تمام صفات کمالیہ بر فلک برافراشتہ ابتدا این فقرہ را نگاشتہ "شخصی حکومت کا زور مامون کے عہد میں بھی پوری قوت کے ساتھ قائم تھا۔ لیکن وہ اس بدعت کا موجد نہیں ہے۔ اور اگر اوسکی چلتی تو اس حالت میں ایک مفید انقلاب پیدا ہو جاتا"۔ یعنی حکومت شخصی در عہد مامون ہم بغایت زور و استیلا بود مگر او باعث و موجد این بدعت نبود بلکہ دیگران کہ قبل از و گذشتہ بودند آنہا موجد بودند و اگر از عہدۂ او بر می آمد در این حالت یک انقلاب مفید پیدا می شد"۔ حصۂ اخیر این جملہ را بندہ بخوبی نفہمیدم شاید مراد مولانا این است کہ اگر مامون میتوانست کہ این بدعت را دور و معدوم سازد انقلاب عظیمی پیدا می شد مگر نمی توانست ولی موانع آن چہ بود معلوم نیست و خود مولانا بیان نفرمودہ۔ مانعی کہ بنظر بندہ می رسد

جز غرض ہیچ چیز دیگر نبودہ است و نباید ہم باشد + ہر شخصی کہ ذرہ مغز در سر دارد میداند کہ معنی و مفہوم حکومت شخصی چیست + اکنون بندہ از روی کلمات خود مولانا ظاہر میکنم کہ مفہوم حکومت شخصی چیست ۔ نسبت بہ بیانی کہ نمودہ است در صفحہ ۲۲۱ کتاب خود کہ میگوید در زمان حضرت عمرؓ کمال آزادی بود مردم بر اعمال آن خلیفۂ عالیشان نکتہ چینی میکردند جناب شبلی میگوید " مامون کے عہد کا مقابلہ کرو کہ اوسکے غیر معتدل اصرافات پر کروروں مسلمانوں مین سے ایک بھی نکتہ چینی کی جرات نہین کرسکتا ۔ کل بیت المال (پبلک فنڈ) ایک شخص کے ہاتھ مین دیدیا گیا ہے اور وہ جسطرح چاہے اوسپر آزادانہ تصرف کرسکتا ہے " ۔ ہر دو غرض ما در این جملہ موجود است (۱) معنی حکومت شخصی و (۲) خوف +

خردمندان باید گوش خود را باز کنندہ ہوش خود را بر این کلمات حق ولی بسیار تلخ و ناگوار بگمارند + چیزی کہ موجب تباہی اساس اسلام شد از ابتدا کہ مرور باین زمان رسید این بود کہ نویسندگان اسلام ۔ مورخین اسلام ۔ مصاحبین سلاطین اسلام ۔ قاضی القضات مسلمانان ۔ تماما محض از روی غرض معلوی یا موہومی ہمیشہ تعریف و تمجید گفتند از سلاطین اسلام عہد خود یا زمانۂ ما قبل خود و تمام اعمال مقبوحہ ذمیمہ آنہا را ممدوحہ و پسندیدہ خواندند و دانستند و ظاہر نمودند + مگر کمال تعجب است کہ در چہاردہم صدی اسلام و باوجود آنکہ ہمہ مسلمانان و خصوصاً مسلمانان ہند بزعم خود از خواب غفلت بیدار شدہ اند چشم و گوش آنہا باز شدہ و بہات ترقی مردم یورپ را معلوم کردہ اند و آواز " ایجوکیشن ایجوکیشن " بر آسمان بر شدہ و صدہا مدرسہ و کالج باز شدہ مع ذلک بزرگواری قلم بر میگیرد و این چیزہا را می نویسد و ابداً ملاحظہ نمی کند کہ اگر غرض او بیداری و ہشیاری و بہبودی و ترقی ملت خود است باید ہر چیزی را کہ ممدوح است مدح کند و ہر چیزی را کہ مقبوح است ذم گوید و ہر فقرہ و جملۂ کتاب او مشتمل باشد ہم از مدح اعمال ممدوحہ و ہم از ذم افعال مذمومہ + بنا بر اینکہ جناب مولانا تمام اعمال و افعال مامون را نیک و ممدوح میداند یکی دو فقرہ از سر اسر کتاب مؤلفہ او شان اینک بیان می شود در ذیل ۔

"مامون کی فیاضی کی تعریف اور سکے ارکان دولت نے ضرور کی ہوگی جس نے زکاب سے پاؤن نکالنے کے پیشتر ایک ضلع کی آمدنی کے چار خمس جو بیس لاکھ چہار ہزار دینار تھے دیدے۔ یہ ایک جزئی مثال ہے۔ شعرا اور اہل فن کو ہزارون۔ لاکھون درہم و دینار عطا کر دیتا مامون کا ایک معمولی کام تھا"+ لب مطلب این فقرہ این است کہ "فیاضی مامون بحدی بود کہ پیش از آنکہ پای خودرا از رکاب بیرون آرد چار خمس از مالیات یک ضلع ملک را کہ بیست لک و چہار ہزار دینار بود بخشید۔ و این یک جزئی مثالی است از بذل و بخشش او۔ شعرا و اہل فن را (معلوم نیست کہ اہل فن کدام گروہ مراد اند شاید قوّال و قوّاد و مسخرہ و ہزال باشند) ہزارہا و لکہا درہم و دیناری بخشیدہ و این صرف یک کار معمولی او بودہ"+ شاید بعضی اشخاص و بسیار معدودی کہ از وضع جہان و جہانداری این زمان آگاہ استند و اینگونہ بخششہا را در شمار تبذیر و اینگونہ بذلہا را کار برادران شیاطین میدانند نکتہ چینی کردہ باشند و لہذا جناب شبلی در کمال رنجش خاطر و قہر میفرماید "این یک غلط عظیم است کہ ما طرز سلطنت امروز را با طرز سلطنتہای ایشیائی زمانۂ قدیم برابر کنیم۔ کسانی کہ در این زمان تعلیم یافتہ اند روایاتی کہ در تواریخ قدیم استند عموماً حمل بر اغراق میکنند و چنین گمان مینمایند کہ پس از مصارف ملکی و فوجی این ہمہ مبلغ کجا باقی می ماند کہ برای این فیاضی ہا کافی باشد۔ لیکن این غلطی آنہاست کہ مصارف ملکی و فوجی سلطنتہای قدیم ایشیا را قیاس بر این زمانہ میکنند و حال آنکہ آن زمانہا صیغہای مختلفۂ عہدہ (یعنی ادارہا و شعبہای حکومتی) نبود و مواجبہا نیز بسیار کم بودہ است "اس لیے خزانۂ عامرہ کا بڑا حصہ ان فیاضیون مین صرف ہوتا تھا جسکو آج ہم فضول اور لغو بتاتے ہین" باین سبب یک حصۂ عظیم خزانۂ عامرہ باین فیاضی ہا صرف می شد کہ امروز ما فضول و لغو ظاہر می کنیم"+

بندہ از آن اشخاص نیستم کہ این چیزہا را کہ در تواریخ اسلامیان نوشتہ باور نہ کنم و اغراق دانم بلکہ کمال یقین را دارم در واقعیت آنہا و این را ہم بخوبی میدانم کہ این حال در اسلام

ملک جهان از هزاران سال قبل از اسلام جاری بوده است مگر در میان مسلمانان از همان ابتدای
اسلام یعنی از زمان معاویه جاری شد صد و هزار بار بیش از سایر امم و همه جا جاری بود و
پیوسته فرود آمده تا بزمانه ما رسیده و در همین وقت هم که قلم در دست بنده است در سراسر
ممالک اسلامیان همین حال است و این کتاب نوشته میشود برای بیان این اعمال غیر محدوده که
جناب شبلی آنها را مدح و محمود نوشته و تاکید و مبالغه هم وارد که بیشک چنین بوده و اغراق
و کذب نبوده و مردم باید تصدیق آنها را قبول کنند - اکنون در پیش چشم همه مسلمانان است
که در ملک ما مجالس شورای ملی برپا شده و معلوم گشته است که قبل ازین چه خرابیها شده بوده است
بواسطه آنکه سلطنت شخصی و پادشاهان خودسر و مطلق العنان بودند - سابقا مردم ملک ما بطور
فخریه میگفتند که خزینه ایران پر است از اشرفی و چندانکه زر در خزانه ایران است در خزانه هیچ
مملکتی نیست ولیکن اکنون معلوم شد که ایران چندین کرور مقروض است هرچند که شاه بیچاره واقعی ما
مانند مامون فیاض نبود که زر ملک را به اوباش و مسخرگان بیجا بخشش و بخشش کند ولی بیشک
این مبلغ گزاف را که بقرض گرفته بوده بطاقی صرف کرده بوده است که بالکل بی ضرورت و خلاف
حکمرانی و سلطنت نیک بوده - اگر بجائی بود فقره چندی از بیهوده خرجی ها و اعمال خلاف دیگر
سلطان مراکو و سلاطین دیگر اسلام جهان هم بیان میکردم *

مگر بنده یک سؤال میکنم از جناب شبلی و بحقیقت از تمام خردمندان و علما و مولویان هندوستان
اسلام که در بین یکهزار و سیصد سال همه در خواب غفلت بودند و خود معترف استند که در خواب
غفلت بودند ولی بواقع در بین همین جزو زمان پنجاه سال از خواب غفلت بیدار شدند و شروع نمودند
در سراسر ممالک اسلامیان که خود را ترقی دهند و مدرسه ها و اسکولها و کالج ها برپا کردند و آوازه
ایجوکیشن را بر تمام جهان رسانیدند و جناب مولانا چندی در مدرسة العلوم علیگر مدرس
سرکاری پیرو سر سید احمد خان بوده است آیا ترقی عالم را او هم پیدا کردند؟ - آیا ترقی در بین
که مردم علوم مغربیه را حاصل کنند؟ سر سید احمد خان که خیالات دیگر داشت و احساس

را بر وضع دیگر یعنی وضع جدید و موجب خیالات امروزۂ ہمان قرار داد چگونہ در آغاز کتاب المامون تقریظ بر کتاب مذکور نوشت و مطالب آنرا پسند فرمود؟

اگرچہ ہمۂ خردمندان اسلام بطور یقین میدانند کہ مسلمانان ازاین درجۂ ترقی قدم پیشتر نخواہند گذاشت یعنی از تحصیل علم و برآمدن بی اے - یا بریسترات لا - یا داکتر - ہمین علومی کہ در زمانۂ مامون ہم آنہا را در کار بودند کہ یا قاضی شوند - یا شاعر و ادیب و مسخرہ و ہزال یا طبیب منجم و رمال و فال گیر و محدث و مورخ دروغ نویس و خوشامدگو - مگر آخر کسی بگوید کہ آیا مسلمانان ترقی را در وضع حالیۂ مردم یورپ میدانند و میخواہند یا در وضع حالت زمانۂ ہارون و مامون و بنی امیہ و بنی عباس؟ - در نظر دوربین فقیر الآن کما کان تمام کیفیات و حالات و وضع حکمرانی و حکومت و زیست و زندگی و معاشرت امروزۂ ترکی - ایران - مصر - افغانستان - مراکو - حیدرآباد وغیرہم بعینہ ہمان حالت زمان مامون است و بس - شاید اکثری از خردمندان اسلام زمانۂ ہارون و مامون را بہتر ازاین زمان بدانند مگر فقیر این زمان را بہتر و برتر میدانم چراکہ در زمانۂ ہارون و مامون درجات یونیورسیتی - بی اے - ایم اے - داکتر - و امثال اینہا - و نیز خطابات سی آئی اس آئی ای - کے سی آئی ای - سر فلان و سر ہمان - و فلان فلان نشان تمغہ نبود و امروز وجود دارد - بیشک برای انتظام مدرسۂ نظامیہ بغداد کابینی - کرسی نشین - ترستی ہا - سکرتری - پرنسپال - وغیرہ وغیرہ نبود و از طرف حکومت ہم و اکثر نبود و امروز ہمۂ اینہا موجود استند - بیشک در آن زمان عدالت العالیہ و ہزار ہا وکیل درجۂ اول و دوم و سوم نبود - پولیس و پوستخانہ و دفاتر فینانس - ہوم سکرتری - مالیات بندوبست - لوکل فند - مجالس وضع قوانین و کبنیت وغیرہ وغیرہ نبود و امروز تماماً را موجود دارند - مگر معلوم نیست کہ چون این ہمہ را مردم یورپ از مسلمانان آموختند کوتہ و پتلون و امثال اینہا ہم بود یا نہ اینہا صرف متعلق بزبان ما ہستند کہ کون در ترقی است - بہرحال باوجود آنچہ ذکر شد ہنوز ہمان آش است و ہمان کاسہ - ہمان اخلاق و تمدن - وضع زیست و زندگی و اعمال بیہودہ و اتلاف زر

و گرسنه بودن و خفتن و بیکفن مردن صاحبان علم و دانش و کمال و خوش گزرانیدن و بعیش و عشرت بسر بردن اوباش و کلاش و مسخره و مطرب و شیاد و رقاص و مخنث و فسق پیمان منوال است که در زمانهٔ خلفای بنی امیه و بنی عباس بود +

بنده یک سؤال میکنم از جناب شبلی که آیا خوش میدارد که کسی از و قدر نماید برای آنکه قصیدهٔ غزائی بگوید در مدح آنکس و اورا شاعر بخوانند - یا آنکه اورا احترام نمایند و قدر شناسند بجهة فضل او و اورا فاضل گویند - شاید طبیعت مولانا بآن امر اول زیاده مائل و راغب باشد یا آنکه شاعر کامل را با فاضل کامل یکسان داند ولی طبیعت بنده خلاف این است + من چنین میدانم که هرچند فردوسی در فارسی خلاق سخن بود و مردم اورا برای اشعار بلند پایهٔ آبدار او تعریف میکنند ولی بحقیقت تعریف فردوسی در این بود که روزگار سلاطین کهن را نو کرد و سراسر کتاب او اندرز و نصیحت است برای آیندگان + همچنین سعدی علیه الرحمه دیوانی دارد بسیار ضخیم و اشعار و غزلیاتی که بواقع آدم را مست میسازند مع ذلک چندانکه گلستان و بوستان او مفید استند بر احوال بندگان خدا دیگر اجزای دیوان او نیستند و بکار هیچکس نمیخورند + بالجمله غرض بنده ذم شعر و شاعری نیست بلکه غرض بنده فائدهٔ است که از هر چیزی بندگان خدا میرسد و باید برسد +

اکنون یک سؤال دیگر میکنم از جناب مولانا شبلی - آیا آنجناب که تمام کتب عرب را زیر و رو کرده است و خصوصاً احوال مامون را بخوبی میداند میتواند گفت که در عهد خلافت مامون عدت شعرای کامل و صاحبان فضل و کمالی که بودند که ولی نهایت مالدار بودند چند بود؟ - و از آنطرف عدت آنهائی که گرسنه بودند و بینوا بسر بردند و مردند چند بود؟ + جناب مولانا در صفحهٔ ۲۲۵ کتاب مؤلفهٔ خود مینویسد ”سوای این مغنی ها یک طائفهٔ دیگر نیز مجالس مامون را زیب و زینت می بخشیدند تمام گل اندام نازنینانی که از جنگهای روم و الیشیای کوچک اسیری آورده دلالان آنهارا بقیمت های ارزان خریده موسیقی - شاعری - ایام العرب - ادب - خوشنویسی - ظرافت و حاضر جوابی تعلیم میمودند و در این فنون آنهارا کامل کرده بقیمتهای بسیار گزاف میفروختند“ - پس این جمله

را میفرماید کہ بزبان خودش اُردو مینویسیم "مامون کے شبستان عیش مین ان حوروشون کا ایک بڑا جھرمٹ رہتا تھا جنکی خریداری اور تربیت نے خزانہ عامرہ کو اکثر زیربار کردیا تھا" ولیکن معلوم نمی شود کہ آیا آنہمہ کنیزکان را خاص مامون میخرید و واحد کالف بود یا دیگران ہم میخریدند۔ و دیگر آنکہ معلوم نمی شود کہ آن جھرمٹ مشتمل بود از چہار یا دہ ہزار + پس مینویسد کہ کنیزکی را باین صفات مذکورہ آوردند و قیمت گزافی برای او طلب کردند۔ مامون گفت من شعری میخوانم اگر جواب آن را فی البدیہہ گفت از اصل قیمت ہم زیادہ میدہم پس شعری بخواند و کنیزک فوراً در جواب گفت اذا وجدنا محبا قد اضربہ داء الصبابۃ اولیناہ احسانا۔ مگر معلوم نشد کہ چہ قیمت اورا عطا فرمود + اکنون بندہ از فحوای این کلمات میگویم کہ پادشاہ عظیم الشانی کہ شاید آمدنی ملکش پنجاہ کرور بودہ است و ہیچ ادارۂ حکومتی نداشتہ است و چاکران مواجب خوار او بسیار معدود بودہ اند و ہیچکس را قدرت دم زدن نبودہ است در آن ہمہ بیہودہ خرچی او و عیاشی و شہوت رانی او باین غایت بودہ است محتمل کہ دہ ہزار کنیزک داشتہ است و تمام آن آمدنی را در پای ایشان بر باد میکردہ است و ہمیشہ خزانۂ عامرۂ او زیربار بودہ +

پس بندہ سوال میکنم از جناب مولانا شبلی کہ آیا این وضع سلطنت و حکومت در نزد فہم و دانش ایشان مطبوع است۔ اگر مطبوع است جای گفتگو نیست۔ و اگر مطبوع نیست کمال تعجب است از بزرگواری کہ اینگونہ چیزہا و اعمال را داخل محامدات شمارد و اینگونہ زندگان خدا را بر باد دادن فیاضی خواند + خود جناب مولانا از وضع و حالت حیدرآباد شکایت داشت کہ چنانچہ لازمہ قدر و منزلت او بود و احترام نداشتند و یقین است کہ نزد ہر امیر و بزرگواری کہ معرفت بقدر موتی جان۔ یا رشیم جان فاحشہ و رقاصہ از این قبیل قدر و منزلت نداشت و آن فاحشہ را بیشتر احترام میگذاشتند از و۔ چنانچہ ماہی دو صد روپیہ برای او قرار دادہ بودند و حال آنکہ ہر یک ازاین فواحش را ماہی پنجصد و ہزار روپیہ بلکہ در یک شب پنجصد روپیہ میدادند و برین سوال یقین است کہ ہزار عالم فاضل را در نزد مامون احترام یکی از آن کنیزکان نبود۔

پس این چہ سلطنت و حکومت و ملک رانی بود کہ قابل مدح و ثنا باشد ✦
مگر از کیفیات بسیاری از کتاب المامون یکی دو فقرۂ دیگر را می نویسم و از این مطلب در استجادت میکشیم ✦ در صفحۂ ۷۸ مینویسد چون مامون بہ سرخس رسید چند شخص کہ سردار آنہا غالب مسعودی بود در شب جمعہ ۲ شعبان در حمام ذو الریاستین را بقتل رسانیدند۔ مامون منادی کرد کہ ہر کہ قاتلان مقتول را گرفتار کند دہ ہزار اشرفی باو دہد۔ چون قاتلان مذکور را آوردند معلوم شد کہ کدام کس آنہا را بران کار برداشت ہمہ گفتند تو خود بودی آن کس تیغ ذلک آن قاتلان را تمام کشت ✦ پس در صفحۂ ۱۹۷ مینویسد شاید معترضی بر مامون الزام آرد کہ "ذو الریاستین کہ اساس حکومت اور استوار نمود باشارۂ خود مامون بقتل رسید" لیکن ہم پوچھتے کہ آخر علاج کیا تھا نہ ذو الریاستین اپنی خود سری سے باز آسکتا تھا نہ اہل عرب اوسکے سامنے سر جھکا سکتے تھے۔ موقع ایسا آپڑا کہ بقای خلافت اور ذو الریاستین کا اجتماع ناممکن ہوگیا تھا" ✦ شاباش مولانا خوب رفع الزام از مامون نمودی۔ عذر بدتر از گناہی بہ ازین نمی شود۔ در این مقام باید بندہ بقول ابن مبارک بگویم کہ من نمیدانم بکدام یک ازین امور تعجب نمایم۔ از فعل مامون یا رفع الزام نمودن جناب شبلی ازاو ✦ مگر جناب مولانا میفرمایند حضرت علی رضا امام ہشتم را مامون جانشین خود قرار داد و شیعہا میگویند او را بقتل رسانید۔ (این ہم بر بندہ معلوم نشد کہ بچہ حساب یا اشتباہ حضرت رضا امام ہفتم شدہ) ✦ پس میفرماید "درستی موقع اسکے محاسن و فضائل کا علانیہ اعتراف کرکے بڑی حسرت سے لکھتے ہین کہ افسوس شیعی تھا" ✦
مشہور است کہ وقتی شخصی گفتہ بودہ است "حسن و حسین دختران معاویہ بودند" و شخصی دیگر بجواب گفتہ بودہ است کہ "حسن و حسین را درست کنم یا دختران معاویہ را" اگر مامون شیعہ بودہ است ما باید بفہمیم کہ شیعۂ بسیار بد و مردودی بودہ است کہ اول برادر خود را بجہت جاہ کشت و از خوشی قتل او سجدۂ شکر بجا آورد۔ بعد وزیر خود را کشت کہ او را

بر تخت نشانید و بسلطنت رسانید۔ بعد قاتلان او را کشت۔ تا آن غایت شهوت پرست بود که صدها و هزارها کنیز میخرید و نگاه میداشت۔ آنهمه مال خلق الله را بر باد میداد۔ و آخر الامر امام مفترض الطاعۂ خود را هم کشت۔ مرا ابداً با جناب شبلی خصومت و غرض نفسانی نیست بلکه شفیق بنده است و او تنها مورد افسوس نیست بلکه تمام مورخین اسلام مورد افسوس اند۔ افسوس است که چنین فاضل کاملی اینسان ساده لوح و بقول اهل ملک خودش پورانه فیشن است که مینویسد۔ تمام مورخین سنی علانیه بر محاسن و فضائل مامون معترف اند ولی بکمال حسرت میگویند۔ افسوس که شیعه بود۔ از این کلام معلوم میشود که تمام مورخین سنی بسادگی این جناب بوده اند و از ابتدا نام شیعه چنان بد بوده است که مورخین سنی از روی افسوس گفته اند مامون شیعه بوده ﴿

در این همه کیفیات مرا یک غرض خاص است و آن این است که مال دنیا و اغراض نفسانی چگونه است و چگونه صاحبان بصیرت را نابینا می سازد۔ و از آنطرف خوف هم عجب چیزی است یعنی خوفی که یا از روی بیم جان باشد یا از روی امید نان۔ و بالجمله تمام خرابی جهان و از ابتدا جهان یا از روی جهالت بوده یا از روی غرض۔ یا از بیم جان۔ یا از امید نان۔ و در میان این چهار کیفیت هیچ کار بد و مذموم و گناه کبیره یا صغیره در جهان فرو گذار نشده است حتی کشتن پدر پسر و پسر پدر و برادر برادر و مادر دختر و دختر مادر و خواهر خواهر را و همچنین زنای با محارم و اعمال از اینها بدتر هرچه را ما تصور کنیم ﴿

اکنون می آئیم بر سر کیفیات دینیه و امور مذهبیه مربوطه به جهل و غرض

پوشیده مباد که بنا بر ارتباط غرض این فقیر که ثابت نمودن این امر است که این همه اوضاع جهان و دین و مذهب و ایمان و خداشناسی و عبودیت و هر چیز دیگر محض برای همدردی بنی آدم است از یکدیگر و نسبت باهم باید ملاحظه نمود که دین و مذهب چها کردند در هر زمان و در میان هر قوم و هر ملت۔ و همچنین در میان جهل و غرض نفسانی و خوف و رجا دین و مذهب چه شعبده بازیها

میکرده اند و هنوز میکنند + باید دانست که دین یا مذهب در هر زمانی در میان جهل و غرض و خوف
در جا چیزی بوده اثری داشت مانند شراب و آتش ـ بزرگی گفته است "باده نی در هر سری شر میکند
آنچنان را آنچنان تر میکند" ـ مثلاً اگر شخصی جاهل محض باشد و در حالت هوشیاری اعمال و افعال
و اقوال و کردار او همه ناهنجار استند باید دید که اگر شراب بخورد چه حالتی بهم میرساند ـ همچنین اگر
اخگر آتشی بهیزم خشکی بگیرد چه نتیجه ازو حاصل میشود +

دین و مذهب را از ابتداء عالم چند اثر یا کیفیت خاصی بوده (۱) آنکه در میان معدودی
از خلق خدا که تنها هزار کرورها جاهل اند کی عاقل و با علم و هوشیار و چالاک تر بودند کیفیتی داشت
که آنها خود را رب النوع انسان میدانستند و خود را بر سایرین مالک جان و مال و زن و فرزند
تصور میکردند و خود را شبان بر کرورها رمه می پنداشتند (و غالباً وانمودند بجهال) که محض باراده
و خواهش نفس خود آنها را نگاه دارند و مهار در بینی افگنده بهر کجا که بخواهند بکشند ـ (۲)
آنکه کرورها جاهل بخت را باین عقیده در می افگند که ما بنده و برده و عبد و عبید آن گروه اول استیم
و جان و مال و اهل و عیال و زیست و زندگی ما از آن آن گروه است ما را ابداً اختیاری نداده اند
و ما باید تسلیم محض باشیم در قبضهٔ اختیار و اقتدار آنها ـ (۳) آنکه در دماغ گروه اولین در می انداخت
که ما باید تمام خلق جهان را بزور و جبروت طابع و منقاد خود سازیم و در این کار فتح و ظفر میسر نمیشد
جز آنکه بوعده و وعید جهال را در این کار بدارند و باقسام حیل و تدابیر و برغبت بهشت و خوف از
دوزخ آنها را بحرکت در آرند و انگیخته سازند برای مآرب و اغراض خود ـ (۴) آنکه در دماغ
گروه ثانی در می انداخت که آری حصول مال و زر و دولت و عیش و نشاط و شهوت رانی این
دنیا و اجر و ثواب آخرت محض موقوف است براین کار که بندگان خدا را بهانهٔ دین یا کفر و زندقه و الحاد
بکشیم و مال آنها را یغما و زن و دختر و پسر آنها را اسیر آریم یا آلوده دامن سازیم و نیز مستوجب قرب خدا
بشویم و بهشت ملک طلق ما گردد + مگر کامیابی در این امر بمقتضای حالت و وقت دو چیز دیگر را ضرور
داشت ـ اول شمشیر بود و ثانی زبان ـ اگر شمشیر بود ابداً حاجتی بزبان نداشت ـ ولی اگر شمشیر نبود

بناچار بایستی زبان درکار آید ولی بیشک زبان گاهی کامیاب نمی شد و اگر می شد بی نهایت کم. مگر بدو صورت حرکت میکرد یکی بملایمت و یکی بخشونت. در صورت اول فی الجمله کامیاب بود ولی در صورت ثانی قضیه برعکس بود زیرا که هزارها خون ناحق ریخته می گشت و عاقبت الامر مطلوب و مقصود هم بدست نمی آمد. این همه که عرض شد از قدیم الایام بر همین منوال در سراسر ملک جهان وجود داشت و اگر ما در تواریخ جهان ملاحظه کنیم صدق این کلام بر ما معلوم می شود +

اما آنچه واقع می شد در میان نصاری منسوب بتمام این شقوق بالا برین منوال بود. چون شاگردان یا حواریین حضرت مسیح پراکنده شدند و خلق را بدین مسیحی دعوت نمودند ابتدا یکی از آنها پالوس نام به شهر روم دار الخلافه مملکت رومة الکبری داخل شده اهل آن شهر را بدین عیسوی در آورد و بلحاظ آنکه این شهر اولین شهری بود که اهلش بدین مسیح در آمدند شهری گشت مقدس و متبرک مانند بیت المقدس یهود و کعبۀ اهل اسلام + از آن پس نصاری گفتند که شخصی را باید گزید که بمنزلۀ رئیس ما باشد و شخصی را گزیده ملقب نمودند به "پوپ". هر چند که یکی از آن پوپهای نخستین پسر عماری بود مگر بملاحظه ارتباط دین و بمقتضای حماقت خلق آن زمان عظمت و جاه و جلال و جبروت و استیلای خود را این پوپها بجائی رسانیدند که تحمل هیچیک از خلفاء اسلام یعنی خلفاء بنی امیه و بنی عباس بپایۀ آنها نرسید زیرا که پوپ در لباس دین کار میکرد نه در لباس پادشاهی و حکمرانی و لهذا مالک بود بر جان و مال و عیال خلق الله. چنانچه نوشته اند وقتی یکی از پوپها در رهگذاری سواره میرفت و دو پادشاه عظیم الشان پیاده در رکاب او مانند غلامان میرفتند و شخصی با کمال استعجاب آواز بر آورد که العظمة لله این چه شان و جبروت است که مشاهده میشود +

هر سال در روز خاصی پوپ بر منبر حاضر می شد و هر کسی را که در همین سال مورد عتاب و قهر او واقع شده بود یعنی بر وفق عقیدۀ اهل اسلام گناه کبیره کرده بود فتوی "اکس کامیونیکیشن" یعنی ارتداد در حق او جاری میکرد. تمام خلق از پادشاه عظیم الشان گرفته تا فروترین مردم بخود میلرزیدند که آیا این فتوی را در حق کدام اشخاص جاری خواهد کرد. البته سلاطین و بزرگان بیشتر مورد عتاب و قهر

او واقع می شدند بحقیقت غرض آنها هم همین بود که بر پادشاهان و بزرگان استیلا داشته باشند. چون پوپ حاکم ارتداد کسی را میداد اگرچه پادشاه مملکتی بود حتی زن و فرزندان او نیز از او کناره می کشیدند و بایستی بدست خود بپزد و بخورد و برین حال بسر میکرد تا هر زمانی که پوپ قلم عفو بر خطای او در میکشید + وقتی دیگر چنان بود که بر شهری و ملکی قهر میکرد و میگفت که این شهر ملعون و مورد غضب الهی واقع است. آن وقت تمام خلق در آفت عظیمی در بودند و باب معاملات و آمد و شد مسدود بود و هوای آن شهر ناپاک بود و مردگان را در کوچه و بازار می افکندند زیرا که نمی توانستند آنها را مس نمایند و بگورستان برند و بقبر بسپارند. اصولی قرار داده بودند که وابستگان کلیسا بقول ما اهل شرع اگر جرمی کنند حکم سزای آنها با پوپ و نواب او و اهل کلیساست و پادشاهان و عموم خلق غیر اهل کلیسا را ممنوع داشته بودند که بموجب قوانین ملکیه آنها را سزا دهند. لهذا وابستگان کلیسا و سلسله علما بسیاری از زنان و دختران مردم را آلوده دامن می ساختند. کسی را جرأت دم زدن نبود. بلکه مکرر خونهای ناحق هم میکردند + روزگاری رسمی شده بود که گناه کاران نزد پوپ یا نواب یا گماشتگان او آمده اعتراف بگناه خود میکردند و زری داده معفو می شدند + کتب مقدس توریت و انجیل در زبان یونانی و لاتین بودند خصوصاً انجیل (همچنانکه قرآن و احادیث ما در زبان عربی است و در هر زمانی گروهها خلق از دریافت معانی آن لایعلم و عاجزاند) عیسویان آن زمان نیز براین منوال لایعلم و بیخبر بودند از معانی و تفسیر کتب خود بلکه پوپ ها ممنوع و حرام داشته بودند که خارج از اهل کلیسا کسی زبان لاتین را حاصل کند و لهذا بهر نحوی که خاطر خواه و بموجب اغراض نفسانی خودشان بود کلمات انجیل را معنی و تفسیر میکردند + و نیز همچنانکه صدها کس در میان اهل اسلام هزارها حدیث را از خود تراشیده آنها نیز کلمات و عبارات بسیاری را از خود تراشیده نسبت به کتب مقدس و حواریون میدادند ❊

بالجمله این حال براین منوال بود تا آنکه شخصی برخاسته بنام "لوتهر" و کتب مقدس را بزبان خود ترجمه نمود و خلافهای پوپ و تابعین او را ظاهر ساخت و از آن زمان عیسویان دو

گروه شدند مانند سنی و شیعهٔ اسلام. گروه اول را که پوپ رئیس آنهاست "رومن کتولیک" میخوانند و گروه ثانی که مخالف گروه اول اند "پروتستانت" لقب یافتند. گروه اول حضرت مریم ع را نیز در الوهیت شریک کرده اند و اشکال حضرت عیسی ع و مریم را در کلیسای خود نهاده پرستش میکنند و همیشه چیزی بصورت صلیب از سیم و زر ساخته بگردن خود می آویزند و در هر مقام و هر جا صلیبی از چوب یا سنگ نصب کرده اند و تعظیم آن مینمایند + معتقد بسیاری از اولیاء و اشیاء متعلقه آنها میباشند + گروه ثانی میگویند اینهمه داخل بت پرستی است و جز وه حکم خدا که در کوه طور بحضرت موسی ع رسید و بر الواح نوشته بود و نیز یک فرمان حضرت مسیح که فرمود "دوست دارید همسایهٔ خود را" هیچ عمل دیگری را بجا آوردن ضرور نیست و کفر است + از زمان لوتهر ۱۵۱۹ء تا دو صد سال پیشتر این دو گروه دشمن جانی یکدیگر بودند و از یکدیگر بسیاری را بر آتش کباب و بر آهن تفته بریان نمودند یا در روغن جوشانیدند + حتی آنکه "الیزابت" ملکهٔ انگلستان سی صد سال پیشتر ملکهٔ اسکاتلند را که خویش او بود بمخالفت مذهب بکشت. بلکه تا اوائل صد سال ماضی در انگلند هیچ رومن کتولیک را خدمات عالیهٔ حکومتی نمیدادند + مگر بحمد الله تعالی این وقت بسبب کثرت علم و نیز تغییر و تبدیل حالت جهان امور مذهبی با امور پولیتیکی تبدیل یافته و آن جنگ و جدال مذهبی بظاهر موقوف و معدوم گشته ولی البته در باطن و تا قیامت موجود خواهد بود + در این وقت سه شعبهٔ عظیم مذهب عیسوی در ممالک یورپ و امریکا وجود دارد (۱) مذهب رومن کتولیک (۲) مذهب پروتستانت (۳) مذهب نصرانیت که متعلق است به کلیسائی یونان و مردم روس تماماً پیروان آن مذهب استند. مگر البته همان سان که شعب مذاهب اسلام وقتی هفتاد و دو بود و محتمل که امروز صدها باشد شعب مذاهب عیسوی هم بسیار است چنانچه گویا درمیان پروتستانت ها ۳۰۰ فرقه مختلف اند و یکی را با دیگری کاری نیست +

مختلف کیفیات و حالات امروزهٔ عیسویان یورپ و امریکا

مسلمانان باید بخوبی چشم خودرا باز کرده براین فقرات بگمارند و بخوبی گوش خودرا فرا داشته
این کیفیات را بشنوند که بکار آنها آید - (۱) ابتدا باید دانست که عیسویان یا بموجب رافت
و رحمت الهی و توفیق آسمانی یا بنتیجهٔ آن تغیّر عظیمی که خدا تعالی در کلام خود فرموده است انّ
اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم از خواب غفلت بیدار شدند و حالت خودرا تغییر
دادند و پروردگار آنها را یاری فرمود که بسختی و استواری چنگ در زدند بعروة الوثقای علم و دانش
و لهذا بسیاری از توهمات جاهلانهٔ مذهب را از دست دادند و بظاهر جنگهای مذهبی را بر کنار
نهادند + (۲) آنکه باوجود علم پیروی نمودن آن آیه دیگر را که خدا تعالی فرموده لیس للانسان
الا ما سعی + کمر را بچستی بر میان بستند و بدنبال محنت و مشقت و پیشه و هنر و کمال و تجارت و
حرفت و دستکاری روان شدند + (۳) آنکه بموجب آن آیهٔ عظیم پر فائدهٔ دیگر عمل نمودند که
خدا تعالی در قرآن ما مسلمانان فرموده است وشاورهم فی الامر و پادشاه و گدا با تاج شاهی
و دلق گدائی متحد گشتند و در نیک و بد و فتح و هزیمت و خوشی و ناخوشی و جریان امور ملکی
یکدل و شریک شدند و تمام زور و استیلا و قوت و جبروت خودرا باین کار دادند و بطور اتحاد و
یگانگی اصول و قوانین نیک جاری داشتند + (۴) و از همه بالاتر آنکه این آیهٔ باقی بدایه را که
خدا تعالی به مسلمانان فرستاده و در کتاب مسلمانان است که فرموده انّ المؤمنون اخوة با کمال
توجه و مواظبت سخت و استوار گرفتند و در آن صراط مستقیم قدم زدند + و لیکن مسلمانان نباید فخر کنند
که عیسویان این صفات و خصال و چیزها را همه از دین و قرآن ما اخذ کردند بلکه خدا تعالی عقل و
دانش بهر فردی از افراد بندگان خود عنایت فرموده و چشم و گوش هم بهمه داده و راه نیک و بد را هم
بهمه نموده گروهی آن راه را پیش گرفتند و بمنزل رسیدند و گروهی این راه را پیش گرفتند و در
بادیهٔ حیرت سرگردان میگردند و راه بجائی نمی برند + مقام حیرت و عبرت است که از ابتدای اسلام
یعنی پس از رسول الله هیچکس براین آیات مذکوره عمل نکرد + بنی امیه و بنی عباس و هارون و
مامون عمل نکردند + خاندانهای دیگر عرب و عجم و ترک و هندی و صفوی و مغول و غیر ذلک عمل نکردند

وا مروز هم که اهل ایران ما میخواهند عمل کنند نه پادشاه راضی میشود که اختیارات و اقتدارات خود
را از دست بدهد و نه علما میخواهند زور و استیلای خود را فرو گذارند و تا اینکه بنده قلم در دست
دارم هیچ چیز کاری نکرده اند و محتمل که گاهی نخواهند کرد + (۵) آنکه آن آیهٔ عظیم الشانی را که در
قرآن اهل اسلام است یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء الخ بکمال
سختی عیسویان پیروی میکنند و پیوسته سعی و جهد دارند که مسلمان و چینی و یهود و هندو و ذاتهای دیگر
را از جهان معدوم سازند + بر خلاف مسلمانان که از غلامی و کفش برداری نصاری مفتخر و سرافراز اند
(۶) این آیهٔ قرآن را هم بکمال ثبات قدم پیروی میکنند که خدا تعالی بمسلمانان فرموده واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا الخ + (۷) ولیکن یک کلامی را که حضرت مسیح پسر مولود خدا فرموده است
که دوست بدارید همسایهٔ خود را و اگر کسی طپانچهٔ بیک رخسار شما بزند رخسار دیگر را پیش آرید بکلی
فراموش کرده اند - و هر یک از آنها دشمن خونخوار همسایهٔ خود است و اگر ممکن باشد و بشود هیچ یکدیگر
را برمی آرند و اگر چنین کاری ممکن نباشد و از جهازات بسیار عظیم جنگی و لشکرهای گران کاری نباید
بعوض آن بجهة توسعهٔ تجارت خود و تباهی تجارت همسایگان خود در سایر ممالک اقوام دیگر فتنها
برپا میکنند و خرابیها مینمایند و آن ممالک را بظلم و جور و زور بقبضهٔ خود در می آرند + (۸)
علوم حکمتیه طبیعیه - ریاضیه وصدها علم دیگر را بحد کمال رسانیده و از هیچکس مخفی نداشته اند مگر
صرف خود میتوانند از آنها دولت دنیا را بچنگ آرند و بکمال خوشی و راحت و بدون بیکاری و بیماری
بسر برند و محض از پرتو خود و اسباب و آسایش و راحت و جاه و تجمل خود دیگران را هم چیزی
براحت و از پرتو دولت و مکنت خود دیگران را هم بدولت میسر سازند +

اگرچه معاملات دین و دنیا و امور زیست و زندگی فرزندان آدم که بلحاظ افراد اگر دست
بالا را بگیریم زیاده از هفتاد یا هشتاد سال عمر بیش نیست اما بلحاظ قومیت و اجتماع تا هر زمانی
است که دنیا وجود دارد + ولی سخن ما بر این است که اگر ما فرض کنیم که این دنیای موجوده آخر شود
و پس از آن دنیای دیگری بیاید باز معاملات دین و دنیا و زیست و زندگی آن مخلوق نیز اسباب

وجهات و شباهت‌ها و رشته‌ها و کیفیات و مقتضیاتِ لا تعد و لا تحصایی خواهند داشت و اختلاف
طبایع و آراء و خیالات و افهام بندگان خدا نیز لا تعد و لا تحصی خواهند بود بر همین نهج که امروز
می‌باشند و سوای این غیر ممکن است + آن خالق حکیم و پروردگار مطلق که این دنیا و مافیها را
آفریده می‌داند که چه آفریده و فکر هیچ مخلوقی به کنه آفرینش او نمی‌رسد - و هیچ مخلوقی هر درجهٔ
طاقت و علم و حکمت و کمالی که باشد نمی‌تواند در یک امر بسیار جزئی عالم قاعدهٔ کلی قرار دهد و
دو چیز را همگان یکسان سازد چنانچه دو برادر - دو خواهر - دو پسر - مردی و زنی - دو اسب -
دو خر - دو گاو - دو درخت - دو سیب - دو خربوزه و هر دو چیز از موجودات جهان را برابر یکسان
کند + آدم و حوا را یک طبیعت و خصلت نبود - هابیل و قابیل را یک طبیعت و خصلت نبود
و کذلک هر کس و هر چیز را که ما ملاحظه کنیم بر این حال است + با وجود اینهمه اختلاف حالات
و افتراقِ خیالات و کیفیات باعتقاد هر قوم و هر ملت خداتعالی منتظمی را فرستاده و دستور العملی بدست
او داده است برای انتظام این عالم و اولاد ابوالبشر + چنانچه باعتقاد اهل اسلام خدای آنها
که صلی الله علیه وسلم بوده است رسولی را فرستاده و هدایت نامه هم باو فرستاد که بموجب آن مسلمانان
عمل نمایند + و قرآن دستور العمل جاودانی پیغمبر باید که مسلمانان را فرض است که بر این کتاب و کتب ماقبل
این عمل نمایند زیرا که فرقی در میان آنها نیست - در جای دیگر فرماید هر گروهی از آنچه دارند و در میان
آنها خوشحال و مسرور از خوشی استند + شاعری در این باب گفته است "متاع کفر و دین بی مشتری نیست
گروهی این گروهی آن پسندند" + دیگری گفته است "جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه -
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند" +

پس بظاهر امر بر افراد و اجتماعات هر قومی فرض است که بموجب دستور العمل و هدایت نامه که در دست
دارند عمل نمایند - و همچنین از دیگر مردمان و حیوانات هم هر چه را که نیک بینند و نیک دانند اخذ کنند +
هیچ شکی نیست که در این وقت آنچه را که ما از مردم یورپ مشاهده میکنیم در امور زیست و زندگی و تمدن
و حکمرانی و طرز معاشرت سراسر نیک و معقول و درست و بر وفق اصول استند + اگر آن وضع ها را پسندیده

نباشد اینقدر میتوان گفت که اقلاً برای نفس و ذات و آسایش و راحت آن اقوام ازین بهتر نخواهد شد + واگر ما از طرفی فخر کنیم که آن جهات نیکی و آسایش و راحت و افتخار دولت و نظام ملکرانی و تمدن را از ما و از کتاب ما اخذ کرده اند از طرف دیگری ما باید کفش آنها را بر سر خود بزنیم و خاک قدم آنها را بر فرق خود بریزیم و سر بی غیرت خود را بزیر افکنیم که ما خود آن طریق را از دست وادیم و پیروی نکردیم که از اخذ و پیروی آن آن اقوام بر ما چیره شدند و غالب آمدند و کفش بر سر ما میزنند + اگر بعضی از اعمال و افعال آنها در نظر ما مکروه و قبیح و ناپسندیده است این بلحاظ وضع جهان است که بسیاری از اعمال ما نیز در نظر آنها بد و مکروه و قبیح و ناپسندیده اند + آنها نیز همین سخن را برلب رانند که شما بر لب دارید "هر ملک و هر رسم". قالوا وجدنا آبائنا لها عابدین + مثلاً اگر آنها دست زنان یکدیگر را گرفته رقص میکنند شما دست زنان پست ترین و آنها را گرفته هم بستری شوید و از بطن آنها پسر و دختر بهم میرسانید که یکی شاهزاده میشود و دیگری شاهزاده خانم یا یکی نواب می شود و دیگری بیگم صاحبه + اگر آنها خلاف هدایت نامهٔ خود عمل میکنند شما نیز خلاف هدایت نامهٔ خود عمل میکنید و ابداً فرقی در این دو نیست + هان البته یک شخص حکیم ممیزی باید در میان این دو امر انصاف کند و فیصله نماید که ازین دو قبیح تر کدام است + مگر از قباحت این اعمال باید چشم پوشید و بر نتایج این اعمال بدیدهٔ بصیرت و انصاف و از روی دانش و بینش نظر انداخت که عموماً برای بهبودی و خوشی و راحت قوم کدام یک از اینها بهتر است + با وجود این خط ظنی که شما را حاصل است و این عیش و عشرتی که شما را میسر است باز میگوئید الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر - پس چه شد که دنیا زندان شما گشته است و بهشت کفار؟ در این امر بکمال دقت باید غور نمود +

حالا می آئیم بر سر کیفیاتی که در میان مردم یورپ یعنی عیسویان وجود دارند و آنها خود خوش استند و از پرتو آنها دیگر اقوام نیز خوش اند مگر در میان شما اهل اسلام گاهی وجود نداشته است تا بامروز هر چند این کیفیات نیز بیشمار اند و کتب بسیاری در کار و اند ولی بنده صرف یک چند را بیان میکنم - لیکن ضامن نیستم که نتایج هر چیزی چگونه باشد و چگونه بشود +

اوّل آزادی است - آزادی در ملک خود شان و در ممالک مقبوضهٔ خود + ابتدا باید ملاحظه نمود که آزادی نیک است یا بد است + آزادی بر دو قسم است (۱) آزادی در امور دین و (۲) آزادی در امور دنیوی + اوّل اگر مسلمانان بگویند آزادی در اسلام نبود بموجب قرآن ما ظاهر میکنیم که آزادی بحد کمال بود و از بسیاری از آیات قرآنی معلوم میشود - خدا تعالی فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها + ولا تزر وازرة وزر اخری + لا اکراه فی الدین + و امثال ذلک + اگر رسول الله صلعم یا بموجب علم لدنی یا بر وفق وحی سماوی از هر چیز آگاه بود بیقین میدانست که چه عدت از مسلمانان صرف بزبان مسلمان بودند و در قلوب آنها ایمان نبود مع ذلک خاموش بود و صرف بظاهر ملاحظه میفرمود - و اگر سخت گیری هم در کار بود محض برای این بود که ابتدای اسلام بود و بایستی که مسلمانان افزایش یابند + گذشته ازین در همان زمان رسول الله مسلمانانی که بوقع از خدا خوف داشتند بسیار معدود بودند همچنانکه امروز در سراسر ممالک اسلام همین حال است + اگرچه شراب مثلاً در اسلام حرام است مگر بیشک در بیت الله هم استعمال میشود و همچنین زنا و سایر گناهان کبیره - و بالجمله آن اموریکه خاص متعلق هستند بارتباط و سر و کار خدا و بندگان او خاص نسبت دارند بخدا و جوابدهی آنها صرف بخداست و بس خواه او عفو نماید خواه عقوبت + اما اگر بخواهند که بظاهر مسلمانان چادر را یکسو نهند و علانیه خلاف شرایع دین خود بکنند همچنانکه هر کسی میداند و هر دم و ساعت به چشم می بیند در حیدر آباد که هزار ها دکان شراب و سیندهی فروشی موجود است و هر مسلمان صاحبی که بخواهد بفراغ خاطر در آنها داخل میشود و تا بحلق میخورد و بسیاری در خانهای خود میبرد و هر کسی از اهل خانه بدون استثنا نوش میفرماید و هیچ مقام تبرک هیچ روز تعبدی مستثنی نیست آن موقوف است به کیفیات دیگر - (۱) باید عموم خلق علم بیاموزند و بکمال خوبی تربیت شوند + (۲) بزرگان قوم باید خود ازین امور احتراز کنند یعنی قباحت این اعمال دانسته معتقد این افعال را بد دانند نیز تامل نمایند که این اعمال بهتّال و جوانان را تباه روزگار میسازند (۳) پدران و مادران اول خود براه راست قدم نهند پس اولاد خود را هم هدایت کنند + (۴)

از طرف حکومت یا عموم بزرگان یا انجمن ها واعظان متعددی در هر شهر و بلد و مقام مقرر باشد که مردم را نصیحت و موعظت نمایند + (۵) انجمن ها و سوسیتی ها در هر مقامی که جمعی از بزرگان و صاحبان زور و استیلا و عهده و دولت باشند ضرور است که برپا کنند برای اصلاح حال و طرز معاشرت خلق و خود نیز پای بند ضوابط آن باشند زیرا وقتی که امیری با ریش سفید بلبلی در دست دارد جوانان و فرومایگان بطریق اولی در دست خواهند گرفت + (۶) از همه بالاتر قانون حکومتی است که حکومت باید برای هر امری از این امور قانونی جاری نماید بدون خوف ملاحظه و مرتکب سختی پای بندی آنرا نمایند + اگرچه بسیار مشکل است حق گوئی و حق نویسی ولی بنده میگویم و مینویسم - از این آب گندیدهٔ بدبو یعنی سینه ها میتوان گفت که در این ریاست آبروی هزاران مرد خاک میریزد و ناموس هزاران زن برباد میشود ولیکن هیچکس قبح آنرا نمیداند و نه پروا دارد زیرا که میگویند "هر ملک و هر رسم" بحقیقت این امور از دائرهٔ منصب امثال بنده خارج اند و اینها از اهل فرائض منصبی پیران و مرشدان و مولویان و قاضی و مفتی شهر اند +

ثانی آزادی است در امور انتظام میان خلق الله یعنی حفظ حقوق مردم که کسی بدیگری ظلم نکند - مال دیگری را نخورد - سرقت - زنای بالجبر - وقتل نفس نکند - و در بخش میراث حق تلفی نشود و امثال اینها + در تمام این امور بالضروره باید که بروفق شرع و قوانین ملکیه دیگر که با رضای عموم رعایا وجود یافته اند عمل شود و در آن ابداً آزادی نیست + البته این امور با واسطهٔ تعلیم و تربیت نیک و انجمنهای نیک و قوانین سخت حکومتی بسیار تخفیف خواهند یافت + مگر یک قسم آزادی میباشد که آن آزادی حقوق خلق الله میگویند خواه آن شخصی باشد یا غیر شخصی یعنی که خلق الله عبد عبید هیچکس نیستند و اگر مقید استند صرف مقید آن قانون استند که کسی را با کسی کاری نباشد و هیچ یکی دیگری را ایذا نرساند و مزاحم نشود + در اینگونه آزادی است که عموم خلق ملکی ترقی میکنند و فوائد بیحسابی هست بهبودی قوم را + این آزادی اخیر بطور کمال و بدون موئی کم و کاست در تمام ممالک یورپ و امریکا (سوای ملک روس) جاری است که شاه و گدا هر دو حفظ حقوق خود را می شناسند و مرتق

از آن تجاوز نمی کنند و صاحبان دانش اند که تمیز هر نیک و بد را می دهند و تماماً تابع و منقاد
قانون استند + حالا یک مثال میدهم اگرچه در نظر اکثر اهل مشرق و عموم اهل اسلام بدعی نماید زیرا که
عادی نیستند و نیز غالباً عقل سلیم ندارند مگر بتحقیقت بسیار خوب و مفید است خصوصاً برای آن
اقوام و در آن ممالک +

در ممالک یورپ قاعده این است که دختران باید تا حد رشد که ۱۲ سالگی است عروسی نکنند و
اگر قبل از آن کنند یعنی از ۱۰ سالگی ببالا بسیار نادر است + در این عمرها دختران بحقیقت زن استند
و عاقل و از جهان با خبر و همه با علم استند و از خوشی و ناخوشی بخوبی آگاهند + پس اینها در کوچه و
بازار و باغ و بستان و تماشاگاه و کلیسا و دیگر مقامات مردی را دوچار میشوند بعضی اوقات دو سه
و چهار مرد را چند ماهی در میان ایشان آمد و شد و صحبت و گفتگو است و در حضور و با اطلاع پدر و مادر
هم و آن هر دو از حال و قال طبیعت و خوبی یکدیگر بخوبی وقوف بهم میرسانند و خوشی و ناخوشی
مستقبل خود را کماکان در مد نظر میدارند که آینده موجب رنجش هیچ طرفی نباشد + چون آن دختر
عاقبت الامر یکی از آن کسان را پسندید قول میدهد و وعدهٔ واثق میکند که با او نکاح کند و آن مرد نیز
همچنین قول میدهد که او را در نکاح خود در آورد و همین عهد و پیمان و تراضی نخستین بمنزلهٔ نکاح است
و هر آینه اگر یکی یا دیگری خلاف عهد نمود بروفق قانون دیگری را حق است که داد خواهی کند و
تقاص آن عهد شکنی را بنماید که گویا در میان خلق بی عزت شده + پس چون بهر حیثیت هر دو کمال
رضایت را از یکدیگر دارند بروفق قانون ملک اشتهار میدهند که فلان و فلانه در فلان روز عروسی
میکنند و آن اشتهار را بدیوار کلیسا نصب مینمایند که هر کسی آگاه شود و اگر احیاناً کسی بداند که آن مرد
یا آن زن در جای دیگری زن یا شوهر دارد فوراً اطلاع میدهد و آن اشتهار سه چهار هفته بدیوار
کلیسا نصب است تا پس از مناکحت +

بالجمله عموم اهل اسلام چنین می پندارند که باین موجب که ذکر شد بالضروره تمام دختران قبل از
نکاح خراب میشوند + اگر ما بقول این اشخاص فرض کنیم و مسلم داریم که واقعاً این چنین است [illegible]

میگوئیم چندان قباحتی ندارد زیرا که بواقع نکاح همان تراضی طرفین بود و باقی کارها مراسم آن
استند و آن مرد شوهر آینده آن زن است و این کار داخل زناهای بالجبر یا زناهای محصنه محسوب نیست +
یک قانون سخت دیگر این است که پس از نکاح نه مرد را اجازت است که زن دیگری را بگیرد یا با زن
بیگانه همخوابه شود و نه زن را اجازت است که نزد مرد دیگری برود مگر آنکه در خفیه باشد فعل هر دو و اگر
ظاهر شود بموجب قانون جدائی و طلاق واقع میشود + بهر حال این کیفیات تماما برای آن اقوام
بی نهایت خوب استند و پر فائده + بیشک در وضع مناکحات ما بسیار قباحتها و مضرات استند که
بنده ذکر نمی کنم ولی خردمندان ما میدانند +

اما آزادی اقوام یورپ در ممالک مفتوحه و مقبوضه آنها مثل آزادی انگریزان در ملک هند
که فرق کلی دارد با آزادی ملک خودشان و بحقیقت نقصان آن از فایده اش زیاده است و این
آزادی مصلحتانه و از روی حکمت عملی است نه از روی واقعیت + (۱) در ملک انگلستان حکومت
حکومت خودی است و در هند حکومت بیگانه + (۲) در آنجا خلق ملک مفتوح نیستند و اینجا خلق ملک
مفتوح اند و بالضروره باید فرقی در میان فاتح و مفتوح باشد یعنی نه بخیال بنده بلکه بخیال انگریزان و بعضی از
مسلمانان هم + (۳) در آنجا حکومت در قبضه وکلای خلق است و قانون ملک با رضای آن وکیلان
صورت وجود می یابد و در اینجا چنین نیست + (۴) در آنجا حکومت نمی تواند باختیار کامل هر چه میخواهد بکند
و هر خراجی که میخواهد جاری کند مگر در اینجا حکومت هر چه میخواهد می کند و کسی را قدرت دم زدن نیست +
(۵) در آنجا حکومت از رعیت خائف نیست در اینجا حکومت از خلق خائف است چونکه از جنس و از
مذهب خودشان نیست + (۶) در آنجا حکومت و مناصب و عهده های عالیه همه در دست اهل ملک
است و در اینجا در دست بیگانگان است + (۷) در آنجا تمام خلق یکذات اند و یک مذهب و یک مشرب
و یک زبان دارند و در اینجا بیک لحاظ ذاتهای مختلف و مذاهب و السنه مختلف دارند - مگر
بحقیقت دو گروه بیش نیستند مسلمان و هندو و رقابت این دو مانع آزادی واقعی و تمسک و بهانه
عظیمی شده است حکومت غیر را + (۸) در آنجا غالب خلق با علم و از وضع حکومت با اصول و نیک

واقف اند و در اینجا غالب خلق جاهل‌اند و از هر چیز بیخبر اند + (۹) در آنجا خلق بخوبی میدانند شغل شان چیست و فرائض افراد و اجتماعات کله چیست - یعنی که فرائض حکومت کدام و فرائض رعایا کدام است - مگر در این ملک کسی این امر را بخوبی نمیداند و کسانی که میدانند بسیار معدود اند - توضیح آن این است که فی المثل اگر حکومت خراجی را جاری بسازد کسی نمی پرسد برای چه یا در کدام طریق صرف میشود - از آنطرف غالب خلق شاید گمان میکنند که چون حکومت خراج از ما میگیرد و اگر ما شب در خانه خود را مضبوط نبندیم و دزد بخانهٔ ما آید فرض حکومت است که خانهٔ ما را حفظ کند - این هر دو فعل از روی جهل و بیخبری از جهان است + (۱۰) و بالجمله و بالاتر و لب همه این است که در انگلستان آزادی برای صاحبان دانش است و برخلاف آن در هند آزادی برای جهال و اشرار است - خلق انگلستان بیش و کم از قدیم الایام آزاد بوده اند و معنی آزادی را میدانند برخلاف اهل هند که همیشه عبد عبید بوده اند و معنی آزادی همین را میدانند که مانند حیوانات هر فعل خلاف شرع و عقل و تهذیب را بکنند و بس و در امور دیگر ابداً معنی آزادی را نمیدانند + در پیش چشم ماست که هر روزه کیفیتی را می‌بینیم که هر چه شود هیچکس نمیداند چه میشود و اگر بدانند پروای دم زدن را دارد و نه جرأت دم زدن را + در ملک انگلستان هر امر جزئی و کلی که واقع شود برخلاف حقوق و مرضی خلق هزارها اجتماع میکنند و شور و شغب برپا مینمایند - برخلاف در این ملک اگر مردم جمع شوند و شور و شغب کنند فوراً یکی و دو کس از بزرگان آنها را گرفته حبس میکنند و باقی خاموش می‌شوند + اگرچه انگریزان هر روز ظلم و زیادتی ترکان را نسبت به رعایای خود در اخبارها بیان مینمایند مگر کسی از کارهای خودشان شکایت بلکه نکته چینی کند نام آن شکایت و نکته چینی را میگذارند بغاوت و سرکشی و مخالفت با حکومت و عدم دولتخواهی +

هان البته ما بطور انصاف میگوئیم که چون انگریزان وضع حکمرانی را بخوبی میدانند چنان بندوبستی کرده و میکنند که اغلب مردم خوش اند - و اینها که خوش اند بر دو گونه اند - اول آن گروه بیشماری هستند که تماماً ناخوانده و جاهل و جنگلی اند و بخوشی و آرامش نقد قانع اند

و از آزادی بهیمه صفتانه که مطلق العنانی است از هر چه زدن و هر چه کردن و هر چه گفتن مسرور اند
ابدا از نتایج آن نمی اندیشند. اگر حکومت تکلیفهای عملی و رنگهای مختلف خون آنها را در شیشه
کند و هر روز یک قانون جدیدی جاری کند و خراج تازه بگردن آنها بیندازد ابدا آنها نمی فهمند
و نه دم میزنند + باقی آن گروه معدودی هستند که اگر چه بحقیقت از اعمال و افعال حکومت با خبر
اند و در واقع راضی هم نیستند مگر اغراض نفسانی و حب جاه و خدمت حکومتی و رغبت یافتن خطاب
و تمغه و امثال این چیزها و از همه بالاتر تعصب مذهبی و رقابت با دیگران آنها را خوش وا داشته
و خوش میدارد از هر چه بشود و هر چه بر سر آنها وارد آید + مگر در این وقت آنها نیز اندکی مایوس
شده و کم کم بهوش آمده اند که خیال پلاو می پزند و نباید بوعدهای حکومتی بکلی خاطر جمع باشند
زیرا که حکومت آنچه میکند محض بهبودی قوم خود را در مد نظر دارد +

باید دانست که در این کتاب غرض بنده صرف این است که بر تمام مسلمان جهان ظاهر سازم
که با وجود آنهمه شور و شغب عالمگیر اسلام که کتاب ها پراست از آثار ظهور اسلام - خاموش شدن
آتشکده های ایران - زلزله طاق کسری - انهدام دولت روم - و پیدایش ذات اقدس رسول
آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم - خبر دادن بسیار کاهنان و ستاره شناسان و رهبانان -
و نصاری و یهود - و خبر دادن حضرت مسیح از آمدن رسولی که نام او احمد است - آمدن جبرئیل بزمین
و آوردن پیام سلام و کلام حق - و عروج حضرت خیر المرسلین بمقام قاب و قوسین شکستن اصنام
خانه کعبه - شق القمر - مباهله با کفار - آن جنگهای عظیم بدر و حنین و خندق و خیبر - یاری نمودن
فرشتگان از مسلمانان - توحید - نبوت - نماز - روزه - حج بیت الله - جهادهای بسیار در راه خدا
ایمان بخدا - وعده بهشت و وعید دوزخ - و پس از آن جنگ و جدالهای فیمابین مهاجر و انصار و شیعه
و سنی و آل امیه و آل عباس و هفتاد و دو یا بیشتر ملت اسلام که یکی از آنها و نا معلوم ناجی
خواهد بود و باقی بدوزخ خواهند رفت - تنازع در امر خلافت چه در حین ارتحال رسول الله و چه
پس از رسول الله در میان متعدد خلیفه و امیر المومنین و شهید شدن نبیره رسول الله و اسیری

دختران فاطمه زهرا عا و جنگها و ملک گیری های بسیار از ممالک جهان و قتل تکهای سید و مؤمن
و کشتن هزارها پدر و پسر و پسر پدر او آنهمه تنازعی که از آن روز جاری بوده است تا با مروز درین
یکهزار و سیصد و بیست و پنجسال از هجرت نبوی که بحتمل صدها کرور مسلمان کشته شده اند و هزارها کرور
زیر پا و شده آیا بر یک شخص واحد معلوم گشته است که آخر اسلام و توحید چه بوده ایمان بخدا و
وحدانیت او و رسالت رسول و نزول قرآن و حساب و کتاب و جزا و عقوبت قیامت برای چیست
و نتیجهٔ این همه کیفیات و غایت اینهمه داد و فریاد و غوغا کدام است ؟ + این چیزها و کیفیات و دخائق
اسلام و تمام آنچه مربوط و متعلق است به اسلام تماماً برای معنی واقعی این لفظ همدردی بوده است
ولی جز معدود بسیار معدودی هیچکس از اهل اسلام ندانست و امروز هم نمیداند که همدردی چیست
و تمام آنچه مسلمانان در بین این سیزده صد سال کرده اند بر خلاف این لفظ و مفهوم آن بوده است
همدردی چیست ؟ هیچکس نمیداند و اگر بداند نمی تواند بیان کند که چیست و هر کسی
آنرا بطوری بیان کرده و تعبیر نموده است . فردوسی فرموده " پسندی و همداستانی کنی
که جانداری و جان ستانی کنی ؟ میازار موری که دانه کش است که جاندار و جان شیرین خوش
است " + سعدی علیه الرحمه فرموده " چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار "
و ایضاً " زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل " دیگری بزبان اردو گفته
است " درد دل کے واسطے پیدا کیا انسان کو ورنہ طاعت کے لئے کچھ کم نہ تھے کروبیان "
انگریزان در زبان خود معنی همدردی را چنین نوشته اند

"Sympathy:- The quality of being affected in like manner with others; fellow feeling with those around us. especially in their afflictions."

مگر احتمال بسیار کلی میرود که هنوز از این بیانات هیچکس بخوبی کیفیت همدردی را نداند
البته ممکن است که دو کس معنی و حقیقت همدردی را چنانچه باید و شاید بدانند و بفهمند و آن هم

در صورتی که در هر کیفیتی یکسان باشند. «آن دو زنی که هر یک را جوانی نوخط باشد هر دو
در یک روز هر دو ناکام در پیش چشم آن دو بمیرند. بیشک اینها از سوز جگر یکدیگر آگاه اند
و ایشان را توان گفت که همدرد یکدیگرند.» + پس کسی که بداند حال همسایهٔ خود را که نور دیده اش مرده است
همان سان که گویا نور دیدهٔ خودش مرده است این کس را گویند «همدرد» +

غزل

کسی ز گردش گیتی ندیده درد سرش — چه حال داند آنرا که خون بود جگرش
خبر نباشدش هیچ از آنکه هجر کرده فگار — کسی که شاد نشسته است و یار در برش
مرا بود خبر از حالِ عاشقِ زاری — که از انتظار بود دیده هر زمان بدرش
چو دستِ طفلِ تو باشد بدستِ تو در راه — چه سان بود دلِ طفلی که شد ز سر پدرش
کجا ز دردِ دلِ دیگران شود آگاه — که نیست از غم و اندوهِ این جهان خبرش
یکی نشسته بزندان درونِ تاریکی — یکی نشسته بباغی و دو دیده بر قمرش
یکی بعشرت و یک هیچ نیست در دلِ او — یکی بکربت و صد کوه درد بر کمرش
تفاوتی نکند پیشِ مردگان این حال — هر آنکه زنده بود در دل آید این اثرش

ز دردِ او چه بود آگهی ترا دردی
زنی که تازه بمرده نوجوان پسرش

گروه بیشماری جاهل اند که حقیقت نه خوف جان دارند و نه امید نان. گروه بسیار قلیل دیگر
هستند که هم بیم جان دارند و هم امید نان و خصوصاً ثانی را + گروه اول جهال اند که کلی از نیک و بد
جهان بیخبر اند. گروه ثانی صاحبان دانش اند ولی همه دنیا دار و اهل غرض اند + ولیکن چنانچه
پیش ازین گفتیم اگر ما تعصب را بر کنار گذاریم و بدیدهٔ انصاف ملاحظه کنیم با وجود آنکه انگریزان
در این ملک بیگانه و فاتح هستند نسبت بسیار اقوامی که در اینملک حکومت کردند خصوصاً نسبت
بمسلمانان که چه در ملکِ خود و چه در ملکِ بیگانگان حکومت کردند بهر حیثیت هزار بار بهتر اند. انگریزان

صدها کار نیک کرده اند برای مردم هند + مردم هند تماماً جاهل و العلم بحث بودند و امروز صدها
هزار صاحب دانش درین ملک وجود دارد و همه مردمان بسیار کامل + تجارت این ملک را
بی نهایت افزایش دادند + طرق و شوارع را صاف و پاک دامن و آمد و شد را بطور راحت
آسایش و سهولت نمودند + اشرار و قاطعان طریق و خونخواران را معدوم ساختند - تمام معادن
ملک را برآوردند + ملک را از آشوب و فتنه و جنگ و جدال صاف نمودند + مردم را از آفات
و بلیات قحط و غلا و امراض بسیاری نجات دادند و شفاخانهای متعددی در هر جا برپا نمودند
شک نیست درین که چون قوم فاتح استند و بموجب سرشت و طبیعت انسانی قوم خود را بر سایر
خلق عالم ترجیح میدهند و بیشتر در فکر این اند که ملک خود را آباد و دولت خود را زیاد و تجارت
خود را زیاده وسعت دهند و ملک خود را برای اهل ملک خود بهشت سازند و ملک مفتوحه و
مقبوضه خود را از حمله دیگر همسایگان هم مذهب خود محفوظ دارند بسیار کارهای دیگر هم کرده
میکنند که خلاف طبع و مرضی مردم هند بلکه تمام اقوام اطراف هند هم میباشند و بهر حال دست اندازی
میکنند و مردمان و اقوام ضعیف را ایذا میرسانند + پس باید گفت که هم عیب دارند و هم هنر
بموجب این کلام خدا واثمهما اکبر من نفعهما + ولیکن اگر با عموم نصاری را مقابل
کنیم با عموم مسلمانان می بینیم که نصاری هر دو عیب و هنر را باهم دارند بر خلاف مسلمانان
که ابداً هنری نداشته اند و هر چه داشته اند تا با امروز عیب بوده است +

در یک رساله که نزد بنده است در زبان انگریزی و تاریخ آن سه چهار سال پیشتر است
نسبت بظلم ترکان در سر زمین مقدونیا چیزها در آن رساله درج است که اگر صدق باشند
کمال بهیمه صفتی است اگر حق هم داشته بوده اند - مگر اینگونه ظلم و جفا بکلی از انسان دور است
ولی از مسلمانان ابداً بعید نیست و باین سبب است که در سراسر جهان اسلام و دین حق و اهل
انسانیت را بدنام نموده اند + یک جمله کوچک را بنده درینجا از آن رساله می نویسم
و صدق و کذب آنرا براوی حواله میکنم -

"In one place two children - one aged eighteen months, the other four years, had their skulls split open by the soldiers."

یعنی در یک مقام دو طفل خردسال که یکی هجده ماهه بوده و دیگری چهار ساله لشکریان ترک فرق
آنها را انشکاف زدند" + در هیچ جای قرآن اسلام چنین حکمی نرسیده است. حتی در آیهٔ سیف
هم چنین سختی و ظلم نیست. پیغمبر مسلمانان چون حالت اسیران کفر را میدید اشکش از دیده روان
می شد + مگر هیچ عجبی نیست از اینکه با اولاد پیغمبر خود از اینگونه معاملات را کردند و گوش دختر
سه چهار ساله را برای گوشواره پاره نمودند + بعضی جمل و فقرات دیگر در این رسالهٔ انگریزی
منسوب بهمین مطلب درج است که موی بر بدن انسان و مسلمان حقیقی راست میشود + صورت
سلطان ترک را بحال فضیحت کشیده اند که به پشت در افتاده است و دو داکتر که یه از دولت
روس و آستریا بر سر او ایستاده اند و چون بیمار است میخواهند بزور دوائی در حلق او کنند و آن دوا
تمر انظام و انتظام نامهٔ صوبهٔ مقدونیا است. بالجمله او را به پشت افکنده و یک داکتر بینی او را گرفته
است بنحوی که دهان او باز گشته و داکتر دیگر قاشقی پر از آن دوا در دست دارد و این کلمات را با او میگوید.

"Dr Nisholus: You must take it friend Abdul Humid."

"Dr Franz Joseph: 'And quickly."

یعنی "داکتر نیکولاس میگوید دوست شفیق من عبدالحمید باید این دوا را در کشی" +
"داکتر فرانس جوزف میگوید فوراً" +

این است ذلت مسلمانان در سراسر روی زمین بسبب عدم قابلیت در حکمرانی و ظلم و جفا جوئی +
و لیکن البته مسلمانان آن اعمال فقرهٔ اول را که بشنوند خواهند گفت "خوب کردند که با کفار و مشرکین
چنین و چنان کردند" - و چون این فقرهٔ ثانی را بشنوند اول که قبول نخواهند کرد و ثانی اگر قبول کنند

خواهند گفت "این همه از تقدیر است و هرچه خدا میخواهد چنان میشود" - ولیکن خود خدا بآواز بلند میفرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ "اینهمه از شماست به شما از من و خواست من ندانید" + ببینید که انگریزان چگونه بحکمت عملی و خردمندی سی کرور خلق را در دست مشتی مردم یوروپی چنان نگاهداشته اند که احدی دم نمی تواند زد و اقوام دیگر هم نمی توانند قدم در میان نهند و اکثر و اغلب اهل هند هم یا بظاهر یا بجهالت از آنها خوش اند و اگر هم ناخوش باشند قدرت نفس کشیدن ندارند + چرا مسلمانان نباید چنین باشند و باین نحو حکمرانی کنند که خواه نیک و خواه بد هر دو تن یک اصول و ضابطه و قانونی باشد که کسی را مجال میانجی گری نباشد +

اکنون می آئیم بر سر حالت مسلمانان از یکهزار و سیصد سال پیشتر

مگر باید دانست که این یک لفظ "همدردی" اگرچه صرف یک لفظ است و چون حروف زواید اول و آخر آنرا که ملحقات اند دور سازیم فقط لب و اصل و جوهر آن باقی می ماند "درد" و بتغییر حرکتی میشود "درد" و من باید در این مقام بگویم "با درد بساز دردت دوا باشد" تا دم مرگ زانرو که دوای درد تو مرگ بود" - در این سه حرف تهجی یعنی درد یک جهان معنی است تمام حالات و کیفیات و اسباب و جهات و لوازمات زیست و زندگی و خوشی و ناخوشی و راحت و مصیبت و غم و شادی اولاد ممتدن و وحشی الطبع حضرت ابو البشر + بلکه مرغان هوا و ماهیان دریا و بهایم صحرا حتی حیوان ضعیف موقوف و وابسته است باین لفظ + دنیا گذشت است هر قومی را که "همدردی" در میان آنها وجود دارد - وجود سح است هر قومی را که "همدردی" در میان آنها معدوم و صرف لفظی است در کتاب و بر زبان مانند کیمیا و عنقا + اگرچه خداوند علی اعلی در کلام خود بجا کان تب طرق همدردی را بیان فرموده است ولیکن چونکه خلق همدردی را در کار ندارند پس ذکر آن نیز بیفایده و فعل عبث است و اگر چنین نبود در بین این یکهزار و سیصد سال تاریخ اسلام بزرگواری کتابی در این باب می نوشت و مختلف

کیفیات و طرق همدردی را بیان میکرد + در باب نماز و روزه و حج و خلافت خلفاء و شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام و شرح حال اولیاء کرام و امراض جسمانی و خون و بلغم و صفرا و سودا و نجوم و رمل و
عملیات و کیمیا و ادعیه و جادو و سحر و ایام العرب و ناول و اشعار عشق و عاشقی و حتی خوان الوان غذا و غیره
کرورها کتاب نوشتند و هر روز می نویسند ولی هیچکس تا بامروز در باب همدردی یک کتاب چهار
ورقی هم ننوشته + حرف در این است که تا بامروز کسی ندانسته است که همدردی چیست و چه قسم
مخلوق است - دریائی است یا صحرائی - و چگونه کتابی باید نوشت که مشتمل باشد از همدردی +
هزارها محدث آمدند و رفتند و هزارها حدیث دیدند مگر یک کس از آنها ملتفت نشد که همدردی چیست
و چگونه باید باشد + اگرچه بعضی از بزرگان ما چیزها نوشته اند مگر یا آنها خود نفهمیده اند که چه
نوشته اند یا خود بخوبی فهمیده اند مگر خوانندگان کتب آنها نفهمیده اند + کتاب خدا و حدیث رسول
که بر طاق نسیان استند + از زمانی که سعدی علیه الرحمه گلستان و بوستان را نوشته است تحمیل
که پنجاه یا لک جلد آن ها نوشته و طبع شده و هر طفل مسلمانی تبرکا ابتدا آن کتاب را میخواند و
هر بیچاره کم سوادی که یک لفظ فارسی بیداند ولی معلم مدرسه است آنرا تعلیم صدها طفل مینماید - مگر
یک کس از مولوی حاشیه نویس و معلم مدرسه ابداً ندانسته و نفهمیده که سراسر آن کتاب در باب
همدردی است و از هر مولوی صاحبی که کسی سؤال کند که در گلستان سعدی ده یا پنج مقام را نشان
دهد که ذکر همدردی شده است بیشک دو چار ا هم نشان نمی دهد + تحمیل که اگر یک مولوی صاحبی
یا یک استاد مدرسه که صد طفل را سبق می آموزد کسی بگوید یک شعر را از گلستان سعدی نشان دهد
شعر بر همدردی چونکه او می بیند و میداند که هزارها گدا و کلاش و قلاش و اوباش را مردم مفت
میخورانند شاید این شعر را نشان دهد " نیم نانی گر خورد مرد خدای بذل درویشان کند نیم دگر "
پس اگر از و بپرسند که در این شعر چه همدردی است " استاد معلم چو بود کم آزار خرسک بازند
طفلگان در بازار " نخواهد دانست که در این هم یک پهلوی هم دردی موجود است + آنچه بنده از
حالت مدارس و اسکولهای حیدرآباد میدانم و البته سراسر ملک هند چنین است برا استاد و معلم و

ناظم تعلیمات و حکومت و والدین اطفال فرض است که اگر همدردی دارند با صلاح آنها بکوشند چنان

دانند که دراین خصوص هر یک را همدردی و فرض منصبی جداگانه است + مثلاً بسیاری از مسلمان عالم

از ابتدا چنین فهمیده اند (نه از روی قرآن و حدیث بلکه از روی خیالات خود یا بدعت یا رسم یا تقلید)

که کاری بهتر از خورانیدن و پوشانیدن فقرا و مساکین نیست چراکه آنها مریض استند + بنده هم

این کتاب را برای این امر می نویسم و تمام آیات قرآنی را برای اثبات این امر دراین کتاب درج

نموده ام ولی نه بدون شرط و شروط + آن فقیرانی که واقع مریض اند و درد دارند ما باید همدرد آنها

باشیم و آنها را دوا بخورانیم برای رفع و دفع امراض آنها آن گروه نیستند که پیش ازین ذکر نمودیم

بلکه رفع و دفع امراض آنها را معالجه دیگر در کار است که بر امراض آنها نیفزاید دار امراض آنها بکاهد

آنها بیشک مریض استند ولیکن از زیادتی خوردن بریانی های پرگوشت و پر روغن بیمار شده اند

واسهال گرفته اند و باید آنها را مسهل و جلاب دهند و امر بپرهیز کنند از بسیار خوردن و پیوسته

آنها را بخورانند تا بروند و کار و پیشه و مکتبی را اختیار کنند + پس صاحبان دانش و کنایه فهم ما

بدانند که از همدردی مراد چیست و شعب و طرق همدردی چند و کدام کدام استند +

همدردی درمیان مسلمانان از ابتدا

چون ابتدا از مقام واجب الوجود گرفته فرود آمدیم و بر خود گرفتیم که از کلام بیچون و چند

خالق بیچون و چند ثابت نمائیم که این جهان خلق شده است محض برای انسان و انسان خلق

شده است محض برای همدردی و ثبوت این امر جز بواسطهٔ محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم

که رسول خدا بوده و قرآن که هدایت نامهٔ خدا بود بهیچ چیز دیگر نمی شود پس ضرور است که معلوم

کنیم که نتایج این همه شور و شغب و آواز و زور و شور اسلام و اقرار و اعتراف بوحدانیت خدا و رسالت

محمد مصطفی چه بوده پس از رحلت آن رسول و برقرار ماندن آن قرآن درمیان این امت چه و چگونه

از یکدیگر "همدردی" کرده و کرده اند تا با مروز و بیشک خواهند کرد تا به قیامت + پس باید دانست

کہ ابتدا بالضرورہ ذکری از خلافت رسول الله خواهد شد زیرا که آنچه پس از رسول الله ص در آن

اساس محکم و بنای مستحکم اسلام واقع شد که بحقیقت اولین رخنه بود در آن قلعه کرده باشند رفته

رفته آن رخنه بزرگ شد و دیگر رخنها نیز بهم رسید و کار را بجائی کشانید که امروز بکلی

برج و باره این قلعه متزلزل و متراکم است و تحمل کرده در اندک زمانی منهدم گردد از همان زمان

و همان روز و ساعت آغاز شد که این امت مرحومه در سقیفه بنی ساعده گشتند برای

و حفاظت این عمارت + ولی بنده بصداقت و راستی می گویم که ابداً مرا با مر خلافت و حق و

استحقاق کسی گفتگوئی نیست و نه من از این گروه هستم و نه از آن گروه . نه از گروه ثالث -

نه از گروه رابع و خامس وغیره هستم و جنگ هفتاد و دو ملت را عذری نهم + نه . بلکه افسوس میخورم

که چرا باید اسلام هفتاد و دو یا صدها ملت و شعبه و پارچه بشود و همه مخالف و معاند یکدیگر و مخرب آن

عمارت . و من صرف یک مسلمانم از کرورها مسلمان جهان و بصداقت و راستی و بی بیمی و خوف جان

یا امیدنان و بآواز بلند میگویم اشهد ان لا اله الا الله - و اشهد ان محمداً رسول الله و

حلف میگویم که اگرچه مرا هیچ غرض و مرضی نیست و به هیچ وجه من الوجوه نه خوف جان است از کسی

و نه امیدنان و ابداً با هیچیک از این مخالفین شریک و شامل نیستم و تمام تنازع هر فرقه را پوچ

و پا در هوا و اعمال و افعال تمام اهل اسلام را سوای اوامر و نواهی الهی بدعت میدانم مگر پس از

شهادت بخدا و رسول ص شهادت میدهم که علی ولی الله است و این را هم چنین میگویم تا سی و پیروی قول

خدا که فرموده است انما ولیکم الله الخ -

بطور حقیقت و از صفای قلب میگویم و می نویسم که هر چه تصور کردم و هر چه تفکر نمودم هیچ کاری را در

جهان بیهوده تر از جنگ تنازع مذهبی نیافتم خواه در میان مسلمان و هندو باشد . خواه در میان مسلمان

و یهود و نصاری باشد - خواه در میان مسلمان و آریه باشد . خواه در میان شیعه و سنی و مهدوی

و وهابی و نیچری و معتزلی و خارجی و زیدی و اسماعیلی و غیره و غیره باشد +

چندی قبل از این کتابی بدست بنده افتاد که میرزا غلام احمد قادیانی نوشته بود و در رد آریه ها

فرقهٔ آریه بر مسلمانان - و اکنون یک کتاب انگریزی بدست بنده آمده است که مولوی صاحبی نوشته است
بجواب رساله که میرزا حیرت دهلوی نوشته بوده است در خلافت شیخین + این مولوی بزرگوار شیعه
چندین کتاب را در اوایل این تصنیف خود ذکر میفرماید که بعضی را خود تصنیف یا تالیف نموده است
بعضی را دیگران و از جمله یکی را نام برده است که ۵۰ مجلد است در رد اعتقادات اهل سنت - باز کتاب
دیگر را ذکر نموده است موسوم به "عبقات الانوار" که ۳۰ مجلد است و جمله پنجاه هزار ورق
میشود + کمال حیرت و افسوس است که سراسر عمر کرورها مسلمان در این طرق و امور صرف شده است
و اتفاقاً صد هزار بلکه صد لک اینگونه کتب نوشته شده باشد و علاوه بر این خون صد کرور مسلمان
هم ریخته شده باشد و حال آنکه نه خلافت از چنگ حضرات شیخین بیرون شده بدست حضرت علیؑ
در آمده و نه یک سنی شیعه یا یک شیعه سنی شده است یعنی بر وفق دلائل قرآنی و احادیث نبوی و دیگر
دلائل عقلیه و نقلیه + نه یک عیسوی مسلمان شده و نه یک مسلمان عیسوی گشته + هان البته اگر زر یا
زور در میان بوده است شده و گرنه آتش - شمشیر - توپ - تفنگ - حکمت - قرآن - حدیث و حتی
مباهله هم کاری نکرده نتوانسته است بکند + بنده این امر را بهتر از همه فیصله کرده ام در آغاز
این کتاب + اولاد حضرت آدم از هابیل و قابیل گرفته تا امروز چنین بوده و بعد از این هم تا جهان
باقی ماند چنین خواهد بود که بندگان خدا از این چند حالت بیرون نیستند (۱) جاهل بسیط اند (۲)
صاحب غرض بسیط اند - (۳) عالم کامل با غرض اند (۴) عالم [illegible] کامل با غرض اند - (۵) جاهل
خائف اند - (۶) عاقل خائف اند - (۷) جاهل با غرض اند - (۸) عاقل امیدوار اند + لب اینهمه
جهل است - غرض - بیم جان - و امیدشان + چنین معلوم میشود که در حقیقت جهالت خالص و غرض
خالص امر اختیاری و جبلی بوده اند و خوف و رجا امر اضطراری و عارضی + مگر همیشه جهل تابع و منقاد
غرض بوده و جهلا تابع و منقاد عالمان با غرض بوده اند + و برهان حق الیقین است که حقیقت این امر
کماکان بر تمام بزرگان و علماء و عقلاء اهل تمدن معلوم بوده است خواه تنها با غرض کامل و خالص بوده
اند - خواه خائف خالص - خواه هم خائف و هم امیدوار شان بوده اند - هیچ شکی نیست که در

هر زمان در میان مسلمانان بطور تخمین بنده اقلاً یک لک جاهل بوده است در مقابل یک عالم - چنانچه از کیفیات زمانهٔ هارون الرشید و مامون بخوبی بر ما ظاهر گشت زیرا که تمام آن مخلوقی که در تحت فرمان آن دو خلیفه بودند خواه سنی و خواه شیعه خائف بودند + بیشک بچندین لحاظ خوف شیعها زیاده بوده است از سنی ها - (الف) بلحاظ کثرت سنی ها و قلت شیعها - (ب) آنکه غالباً خود حاکم و حکومت هم سنی بوده - (ج) آنکه علماء دربار سلطان و حاکم که در امور خلوقی و حلوقی و شهوقی و ملکی و مالی و عهده های قضاء وغیره بودند سنی واقعی بودند یا سنی غیر واقعی ولی باغرض و دنیادار و دین بدنیا فروش بوده اند - (د) از آن طرف البته بمجبوری شیعها نیز امید وار نان و گذران و زندگی و آسایش بوده - (س) تعصب جهال هر دو فرقه همیشه یکسان حقیقی بوده است تا بامروز یعنی که از روی جهل بسیط بوده و هر دو یکسان تبرا میکرده و بد میگفته اند از بزرگان مذهب یکدیگر - (ع) تعصب درجات عالیه مثل خلیفه و پادشاه و علماء و بزرگان مختلف بوده است - بعبارهٔ اخری آنچه از طرف اهل سنت بوده محض از روی دینداری نبوده است بلکه از روی دنیاداری و حب مال و جاه و دنیا بوده یا از روی خوف - ولیکن آنچه از طرف شیعها بوده اکثر خالص و از روی حب اهل بیت رسول الله بوده است امروز هم تا کنون همین اوضاع است در همه جای عالم + اگرچه میگویند و میشنویم که این حال در همه جا اندکی تخفیف یافته است مگر بنده بطور یقین نمی توانم گفت که این حال تخفیف یافته باشد + هر چند که امیر حبیب الله فرموده "در ملک من سنی و شیعه همه یکسان اند" - اگر شاه ایران هم چنین بگوید و سلطان ترکی و نظام حیدرآباد هم چنین نفر باید ما از آنها قبول میکنیم ولیکن اگر کسی بگوید که در ممالک اینها سنی و شیعه هر دو یکسان آزاد استند در امور عقاید دین و مذهب خود و کلی خرافات مذهبی از میان برداشته شده باشد ما قبول نخواهیم کرد تا هنگامیکه عموم خلق علم آموزند و بخوبی تربیت شوند و علاوه بر آن در اصول ملک آزادی مذهب شامل گردد و قانونی پاس شود و شرائط آزادی مذهب وحد و د آن را مقرر و معین نمایند و برای خلاف آن شرائط ضوابط عقوبت و سزائی جاری نمایند +

در این مقام مثالی را بیان میکنم تا بزرگان هر دو فرقه خوب غور کنند در آن و مطلب را دریابند -

در ایام محرم این همه اشکال بهائم و سباعی که در کوچه و بازار میگردند و اقسام مختلف اشخاص پیر و جوان مینوازند
و می سرایند و رقص میکنند و سینه زنی و شراب میخورند و سبزه پری و لال پری میشوند و مردان لباس زنانه
می پوشند و در مقابل چشم بزرگان و امرا رقص و مسخرگی میکنند تماماً سنی اند و یک شیعه هم در میان آنها نیست
بلکه تابوت و علم هم که در کوچه و بازار میگردانند همه را سنی ها میکنند یا فاتحه‌ای بست هنود خواه از روی
اعتقاد نیک باشد خواه از روی اعتقاد بد مگر بسیاری از آنها این کارها را نسبت به شیعها میدهند و بد
میگویند و بدعت میخوانند و در اخبارات رای میدهند که این خرافات را موقوف سازند یعنی بلحاظ آنکه
این اعمال را از شیعها میدانند + ولیکن بحقیقت این اعمال در نظر شیعها هم مذموم و خلاف شرع و بدعت
استند و گذشته از خلاف شرع و بدعت بسیاری از روی خصومت و دشمنی با اهل بیت رسول الله صلعم میدانند
و آن اشخاص که این کارها را می کنند محرم را عید میخوانند و لباسهای نو می پوشند و شادمانی می نمایند +
من نمی گویم که تمام یا اکثری از اعمال شیعها هم که نسبت به عزاداری امام حسین عم میدهند نیک است و
علماء و بزرگان شیعه آنها را پسند میکنند. مگر بیشک از روی عزاداری است نه از روی شادی و انبساط.
بیشک بعضی کیفیات و رسوم و افعال در ملک هند جاری و مرسوم شده اند در میان شیعها که در ایران
و جاهای دیگر جاری و مرسوم نیستند + بنزد رای بنده اینها همه خلاف شرع و خلاف مصلحت ملت
اسلام استند و مایهٔ خصومت و عداوت اند +

پس جای بسیار افسوس است و ما از روی افسوس می نویسیم که آنچه شد شد و اصلاح آن
غیر ممکن است + مثلاً اگر ما ثابت کنیم (و شاید که ضرورت ثبوت هم نباشد) که آنچه در سقیفه واقع شد
خلاف شد کاری که پس از یک دقیقه از علاج خارج باشد پس از یکهزار و سیصد سال چه
علاج می پذیرد + مثال آن این است که شخصی دیگری را میکشد و کسان مقتول که بیشک در رنج اند
و دلشان میسوزد بکسان قاتل دشنام میگویند آنها نیز بایشان دشنام میگویند - یا آنکه هم در هم افتند
و یکدیگر را میزنند یا میکشند و البته یا از هر دو طرف کشته میشوند بطور مساوات یا آنکه از طرفی زیاده و
از طرفی کمتر کشته میشوند - مگر با وجود این آخر تقاص واقع نمی شود - هان اگر از طرف مقتول غلبه زیاده

باشد و اشخاص زیادی را بکشند از کسان قاتل میتوان گفت که تقاصی شده ولی در صورتی که این
قضیه بر عکس شود باز تقاص واقعی نشده و بالجمله سؤال میرود که لطف و فائده و نتیجه نیک این کار
چیست؟ هیچ نیست جز نقصان هر دو طرف *

باقی ماند در این تنازع یک علاج - یا باید شیعها بعضاً یا تماماً سنی شوند یا سنیها بعضاً یا تماماً
شیعه شوند - این کار از جملهٔ محالات است و آخر الامر این کار هیچ چیز دیگر نمی شود جز بزور یا بزر +
ممکن است که در ریاستهای اهل شیعه بزور حکومت و اجبار یا بخوف جان و امید نان بعضی از سنیها
بظاهر شیعه شوند - و همچنین در ریاستهای اهل سنت بعضی از شیعها باین نحو مذکور سنی شوند و گرنه از
امکان خارج است خصوصاً بدشنام و لعن و طعن و تبرا کسی مذهب خود را از دست بدهد + بنده
بخوبی میدانم که اکنون در حیدرآباد چند شیعه سنی شده اند مگر از باطن آنها خدا آگاه است + شخصی
را از عهده داران بنده می شناسم و میدانم که چند سال قبل ازین شیعه بود مگر امروز سنی است یا از خوف
جان یا از امید نان + البته یک زمانی همین حال بلکه ازین هم سخت تر وجود داشت در لکهنؤ *

مگر بنده هر دو شیعه و سنی را سوگند میدهم بخدا که تأمل کنند در این روز حال تباه خود را و بدانند
که پس از یکهزار و سیصد سال تجربه و ریختن کرورها خون ناحق و انهدام دولت اسلام (اگرچه
بکلی ولی قریب بکلی) و بدنامی دین اسلام در انظار دیگران و پرده برداری یا پرده براُفگنی از تمام کیفیات
و واقعات اسلام و این مذلت و نکبت امروز این چه حماقت و بلاهت است که زنجیر بگردن شما افگنده
میکشند که شما را اول بچاه در اندازد و بعد بدوزخ و عاقبت الامر این چند ریاست ضعیف و نیز نام
اسلام را از صفحهٔ روزگار براندازد + حالا بهوش آئید و از خر جهل پیاده شوید و باهم اتفاق
و یکدلی نمائید در اصلاح امور دنیویهٔ خود و تهذیب اخلاق + من نمی گویم که عقاید خود را از
کف بگذارید بلکه میگویم بنا بر مصالح امور دنیویهٔ این زمانهٔ موجوده باهم یار و متحد شوید و هم
خیال و یکدل گردید که اول ملک و دولت خود را حفظ کنید و بعد دین خود را از این نکبت و
فلاکت خود را نجات دهید *

اگرچہ من بدونِ باکِ کسی خوفِ جان و بدونِ باکِ کسی امیدنان بآواز بلند میگویم و علانیہ مینویسم کہ شیعہ ہستم و حبِّ علی و اولادِ علی را بہر دو کون نمی فروشم۔ و ہر چند کہ من در حیدرآباد دکن میباشم کہ پادشاہ و حکومتِ آن سنّی المذہب میباشند و از پرتو دولت ابد مدّت نظام الملک آصفجاہ خلد اللہ ملکہ زندہ رہا ہستم و لہذا از اظہار عقیدۂ خود در صورتی کہ شیعہ و سنّی را ہر دو مسلمان و برادر بدانم و زبان و قلم خود را از بدگوئی بزرگان ہر مذہب و فرقہ کوتاہ دارم و در بہبودی و بہبودی ہر مسلمانی سعی و جہد کنم چرا باید عقیدۂ خود را مخفی دارم۔ و ہنگامیکہ خود پادشاہ این ملک فرمودہ است

"مجھ سچ کہو تو خدائی ہیں بندہ یکتا — علی کو بعد رسالتماب سمجھے ہیں
کریں لقب سے غلامی کے گر ملقب وہ — ہم اپنے حق میں یہ اعلیٰ خطاب سمجھے ہیں
جہان ہیں کہتے ہیں اکسیر جسکو ای آصف — ہم اسکو خاک در بوتراب سمجھے ہیں"

پس مرا ابداً پروائی از کسی نباشد کہ بگویم "من نصیری نیم ولی بخدا کہ علی نیست از خدا ہی جدا" مع ذالک چنانچہ بارہا گفتہ ام بازہم میگویم کہ من از صمیم قلب و ارادتِ خالص از این تنازع شیعہ و سنّی نفرت دارم و این را قہر الہی و غضبِ آسمانی میدانم بر جانِ مسلمانانِ عالم۔ ہر چند مسلمانان بیشتر بدنبالِ این تنازع مذہبی روان شوند زیادہ زور آنہا کم و زور و استیلای دشمنان دین و دولت آنہا یعنی نصاری بیشتر میشود بلکہ یقین است کہ آن دشمنان خود ہیمہ بر این آتش ہی ہند و بادی و میدمند و زیادہ این آتش را مشتعل میسازند و خصومت میان شیعہ و سنّی را افزایش میدہند و این بیچارہا گاہی از این کیفیات آگاہی ہم نمیرسانند۔

در این روز اوّل جنوری سنہ ۱۹۱۰ع مطابق ۲۶ ذیقعدہ سنہ ۱۳۲۷ ہجری سی کرور اہل ہند دیدند و شنیدند و معلوم کردند کہ "نیشنل کانگرس[1] ہند" پس از ۲۳ سال زور و قوّت آن

---

[1] نیشنل کانگرس مجمعی است مشتمل از بزرگان و دانشمندگان ہند کہ ہر سالہ چند روز در شہر و بلد خاصّی جمع آمدہ گفتگوئی کنند و رای میزنند در طلب حقوق خود از حکومت انگلیش۔ بملاحظات چندی مسلمانان شامل این مجمع۔ بقیہ صفحہ ۱۲۹

بواسطهٔ یک مرد بیدانش خودسر و باغرض درهم شکسته و مضمحل گشت. چون از قومی یکی بیدانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را + در ملک ایران جمعی از مردم جمع شده در حمایت انگریزان رفتند که ما
سلطنت بااصول یعنی مشروطه میخواهیم - چون مدعای خود را حاصل کردند ابداً ندانستند که ترقی خود
انگریزان و زور و استیلا و دولت ابدمدت آنها از همین نحو حکومت و سلطنت بود مگر ایرانیان
قدر آن را ندانستند و در اخبار هفتهٔ گذشته ما دیدیم که حالت مجلس شورای ملی برهم خورده و این
اشخاصی که این مجلس را اساس نهادند محض برای استیلای خود قرار دادند نه برای بهبودی ملک
و رعایای آن - و مدیر یک روزنامه را بد گفتند و مغضوب ساختند و اخبار او را بند کردند که نوشته بوده است
که سایر مذاهب از رعایا را نیز با مسلمانان باید بیک پایهٔ مساوات بدارند و یکسان شمارند یعنی
همه را در دین و مذهب و عقاید و رسوم مذهبیهٔ خود آزاد کنند و سوای قوانین شرعیه قوانین ملکیه
نیز جاری دارند برای بهبودی ملک +

اگرچه مردم ملک من که در حیدرآباد استند مرا کافر میخوانند مگر با وجود کفر من برای آنها
پیغامبری و پیشگوئی میکنم. عنقریب ملک ما بمخاطرات عظیمه درخواهد افتاد و با وجود مجلس شورای
ملی هیچ زمانی و هیچ فرصتی بهتر ازاین زمان نخواهد بود بیگانگان را خصوصاً که ترکان هم از
طرفی حمله بر ایران آورده اند و بیشک روسیان و انگریزان خاموش نخواهند نشست و بهرحال
مداخلتی دراین میان خواهند کرد. - ولیکن این مخاطرات خاص برای ایران نخواهد بود بلکه ترکی
هم حصه خواهد برد و بحقیقت از هر دو طرف سود دیگران خواهد بود زیرا که هر دو ملک ضعیف خواهند
شد. - و ما باید بگوئیم که این هم از قهر و غضب الهی است براین ملت که در تباهی خود ساعی و جاهد استند

ما نیستند + دراین سال اجزای این مجمع دو گروه شدند - یک گروه که ابتدا همه چنین بودند براین رای هستند که باید کار کرد
برفق ملایمت و گروه جدید براین اند که ملایمت را باید برکنار گذاشت + بالجمله گروه اخیر که قلیل اند دراین سال شور و شغبی کردند
و فی الجمله مجلس را برهم زدند + مگر سخن براین است که با حکومت انگلیش بخشونت پیش آمدن مشکل است و اگر این گروه بتوانند
با حکومت برآیند خوب است قدم در میدان نهادن و الا فعل لغوی میکنند و خود را ضعیف میسازند +

در زمانی که باید باهم یار و شفیق و یکدل باشند[1]*

چند روز پیشتر در جائی کتابی دیدم که اسم با مسمای آن این است "دلیل المتحیرین رد خلافت شیخین" + کتاب را برگرفته چند ورقی را گردانیدم مالک آن فرمود اگر میخواهی با خود بخانه ببر و بخوبی ملاحظه کن + این کتاب مشتمل است از ۳۲۴ صفحه و مولوی صاحبی نوشته است در رد رساله یا کتابی که جناب میرزا حیرت دهلوی گویا در اثبات خلافت حضرات شیخین نوشته و کتاب مذکور بیش و کم ۶۰ صفحه میشود + بر همه کس معلوم است در این ملک که سه چهار سال پیشتر جناب حیرت در اخبار خود "کرزن گزت" مضمونی نوشته منکر شده بود شهادت امام حسین عم را در کربلا - معلوم نیست که جناب مذکور بچه ملاحظه و اراده و غرضی آن مضمون را نوشت که هر فرقهٔ از اهل اسلام را بهیجان در آورده و هرکسی نسبت باین حرکت چیزی گفت و بعضی را نسبت بآن واده اکثر حمل براین کردند که از طرف انگریزان اشاره شده - ولیکن اگر انگریزان را درانگونه معاملات مذهبی فائدهٔ پولتیکی باشد در ملک هند نیست بلکه در میان ممالک و حکومتهای ترکی و ایران و افغانستان وغیره ممکن است باشد + مگر بیشک و شبه این فعل از روی یک غرض خاصی بوده است که معلوم نیست - اینقدر هست که تمام اینگونه امور از ابتدای عالم و از ابتدای اسلام محض از روی غرض یعنی از حب مال و دنیا بوده است بهر نحوی که حاصل شود + بهر حال جمعی از هر فرقهٔ جواب اورا نوشتند و زبان بذم او گشودند و اورا جاهل محض خواندند زیرا که هیچ فرقهٔ از اهل اسلام تا این زمان منکر شهادت امام حسین عم در کربلا نشده و در هیچ کتابی انکار آن نرفته + باصرار و ابرام بزرگواری فقیر نیز جواب آنرا نوشتم و از روی تاریخ الخلفاء شهادت امام حسین عم را ثابت نمودم خواه میرزای مذکور قبول کند خواه نکند +

---

[1] درماه ذیقعدهٔ ماضی (۱۳۲۵) بهنگام تحریر این کتاب اندکی پیشگوئی شد از مخاطرات آیندهٔ ایران درین وقت که این کتاب در زیر طبع است باز اندکی از آثار آن مخاطرات بطور اشاره نوشته میشود + اگر کسی بخواهد از حالات این چند روزه یعنی اواخر جمادی الاول (۱۳۲۶) ایران را ببیند ملاحظه کند در روزنامهٔ تیمز آف اینڈیا + بالفعل که مجلس شورای ملی معدوم شده است باقی کیفیات دیگر را خدا خبر کند + بطور اختصار این همه از آن است که عموم اهل ملک از ادنی گرفته تا اعلی هم جاهل علمی اند و هم جاهل از امور ملکرانی + مگر چون این کیفیات را انگریزان نوشته اند سراسر دروغ است انشاء الله +

جناب حیرت تمام اهل هند را وعده فرموده که کتابی بنویسد و اسناد انکار شهادت را ظاهر سازد
ولیکن آن کتاب تا کنون بنظر کسی نرسیده است و محتمل که پس از مرگ او نیز کسی نخواهد دید ٭
این کتاب که بعد نوشته است در باب خلافت شیخین رض معلوم نیست که کدام زمان نوشته مگر فقرات
آنرا بنده در کتاب "دلیل المتحیرین" ملاحظه نموده که جواب آنهارا آن مولوی صاحب مفصلاً داده + چنانچه
سابقاً اشاره شد که این مولوی صاحب بعضی کتب را ذکر نموده است در رد خلافت شیخین که یکی از آنها
تا ۹ مجلد است و همچنین کتاب دیگری که ۳۰ جلد و مشتمل است از پنجاه هزار ورق + بنده میگویم که سبب
این کارها و این خیالات هیچ چیز دیگری نیست بجز قهر و غضب الهی و بیشک خدا تعالی این امت و این
ملت را بخود واگذاشته و بهم در انداخته است که یکدیگر را بخورند تا آنکه همه معدوم شوند و نامی هم از اسلام
نماند + آخر این چه بلاییست که مسلمانان را محیط شده است که در این روز آفت و بلا تمام عمر خود را
صرف کنند در نوشتن اینگونه کتب که صد هزار بار نقصان آن بیش است از فایده آن - بلکه با [illegible]
که صد هزار نقصان وارد می‌آید فایده در آن متصور نیست - اگر بعوض نوشتن اینگونه کتب ضخیم [illegible]
و بربادی زر بسیار و صرف اوقات عزیز کتابی می نوشتند باین ضخامت در ترتیب القلوب [illegible]
یا در اخلاق یا در تاریخ معتبری از عالم - یا در اصلاح تمدن و معاشرت و امثال آن - یا در صنعت [illegible]
دستکاری و امثال اینها البته نهایت بهتر و مفیدتر بود + نتایج و نقایص مضره این کتب [illegible] هم
بطور اختصار اینها ست (۱) هیچ فایده ندارد برای اغراض آنها - خلافت بهر حال [illegible] گذشته
[illegible] از آن گذشت و سوای آن یک اسباب عداوت و خصومت و خونریزی [illegible]
فایده نبخشیده [illegible] + (۲) باوجود آنکه مسلمانان [illegible]
دولت و هیچ [illegible] مسلمانان [illegible] نهایت ضعیف اند [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] مسلمان [illegible] نیست [illegible]
[illegible] نفاق و خصومت [illegible] برای نصاری بهتر است [illegible]
[illegible] که این ملت [illegible] حالت نفاق و خصومت [illegible]

چنانچه از این حملهٔ ترکان بر ایران بسیار خوش اند و بی عنقریب در میان می افتند و هر دو قوم را
زیاده از پیش ذلیل میکنند خصوصاً ترکان را + (۳) در نظر آشنا و بیگانه عظمت و شان و جلال
اسلام بی نهایت تخفیف می یابد - خود اهل اسلام و خصوصاً جهال و جوانانی که در این زمان تربیت
مغربی میشوند و کتب و علوم مغربیه را ملاحظه و تحصیل میکنند و "مزهبی تینکر" میشوند زیاده بی اعتنا
خواهند شد نسبت به دین و شرایع اسلام خود هنگامیکه بعضی واقعات و کیفیات را از روی کتب
خود می بینند - و از آن طرف نصاری که در کوچه و بازار هر ملک موعظه مینمایند که حضرت مسیح پسر خدا
بود زیرا که گاهی زن نگرفت و از شهوت رانی مبرا بود و این کیفیات را تمسک دعوی خود قرار میدهند
و طعن بر مسلمانان و دین اسلام و پیغمبر اسلام خواهند نمود - زیرا که مؤسس اسلام و بزرگان
اسلام اعمال بسیاری نموده اند از روی شهوت رانی + پس کمال افسوس است که مسلمانان در این
زمانه که کون در ترقی است در علیین جهالت و ضلالت مانده پیوسته سعی و جهد کنند در خرابی اساس
دین و زیست و زندگی خود ٭

برای مثال یکی دو فقره را از این کتاب یعنی از بیانات جناب میرزا حیرت و جوابهای آن در این
مقام درج میشود که خردمندان ما بغور ملاحظه نمایند که چگونه خرابیها بوده و شده است در میان ما
مسلمانان + قبل از آن که این فقرات نوشته شود عرض میکنم که چنانچه معلوم میشود میرزا حیرت
هیچ چه پایه و مایهٔ در آگاهی از جهان و تواریخ و علم عربی یا فارسی ندارد - نام چند کتاب اهل تشیع
را شنیده و بی نادیده و از آنها آنچه را که مینویسد یا بآنها نسبت میدهد بقول مصنف یا مؤلفی حواله
میدهد یا عبارتی را از کتابی بیان نمی کند و بی معلوم میشود که جهال کاملی است و در سخن بافی
دست کاملی دارد مانند آن زندیقی که نزد هارون الرشیدش آوردند و حکم بقتلش نمود
"اس نے کہا کہ اون ایکہزار احادیث کو آپ کیا کرینگے کہ جو مین نے اپنی طرف سے وضع کرکے
شایع کردی ہین حالانکہ اوسمین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی زبان مبارک سے نکلا ہوا ایک لفظ نہین ہے"
یحتمل که نسب میرزا صاحب باین شخص منتهی شود ٭

جناب حیرت در صفحہ ۱۷ کتاب خود مینویسد "حضرت علی کی خلافت پر خدا کی دہمکی" پس
میگوید "ایک مستند شیعی کتاب مین یہ روایت ہے کہ خداوند تعالی نے حضرت امیر کی امامت
کے لیے یہ آیت نازل کی تھی جسکا ایک حصہ توڑ دیا گیا اور ایک پارہ لوگون نے قرآن مجید سے
اڑا دیا وہ آیت یہ ہے یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک منی علی وان لم تفعل عذبتک
عذابا الیما + جناب میرزا صاحب نہ نام کتاب را نوشتہ نہ نام مصنف را۔ نہ فقرہ روایت را
و نہ نام راوی را + بر ہر طفلی معلوم خواہد شد کہ تا کجا حیرت صاحب بی مایہ و بیخبر و جہال است اگر
این الفاظ زاید منی علی و عذبتک عذابا الیما را از آیہ خارج کنند کہ الفاظ جعلی میباشند
باقی میماند کلام خدا کہ در ہر قرآنی موجود است و ہیچکس را جرات آن نیست کہ آفتاب نصف النہار
را بہ پشت یا منکر شود و حرفی بر قرآن موجود بیفزاید + ولیکن سخن بر سر "دہمکی" است کہ جناب میرزا
لباسی در بر آن فرموده و غازه بر رخسار آن زده یعنی بقول ایرانی ہا "شاه کار" حیرت این
کہ شیعہا این سان غلو کرده اند کہ میگویند خدا تعالی رسول مقبول و حبیب محبوب خدا را تہدید
فرموده است در امر خلافت (یا امامت) حضرت علی ع و از آن طرف جہال راہم در حیرت و بادیہ
گمراہی سرگردان نماید کہ این حکایت جعل را باور کنند + خواه این آیہ نسبت بہ خلافت علی ع
داشتہ باشد و خواه بامر دیگری شکی نیست کہ در این کلمات تہدید ہست یا بوی تہدید از آن
می آید کہ فرموده است وان لم تفعل فما بلغت رسالتہ + جناب حیرت در عالم حیرت
فراموش نموده است کہ بقیہ آیہ را ننویسد و ملاحظہ معنی آنرا بکند کہ درست میشود یا نہ۔ بلکہ احتمال
کلی میرود کہ گاہی در تمام عمر خود این آیہ را ندیده بوده است ہمچنانکہ آیات دیگر قرآن را + مگر حرف
بر سر یک مطلب نکتہ دیگر است کہ اصل مطلب است و آن این است کہ این آیہ تہدید آمیز
منسوب بکدام امر بوده است کہ این سان تاکید در آن رفتہ و اہمیت آن باین درجہ بوده؟
خود جناب حیرت سر بجیب تفکر فرو برده جواب خود را بدہد +
آن مولوی صاحب شیعی کہ گویا تمام عمر خود را در این کار بسر برده یعنی در ملاحظہ کتب

اہل سنت کہ از شگوفہ مطالب و مباحث و کتب را جواب بنویسد در کتاب مؤلفہ خود در صفحہ (۲۹۵)

در جواب بعضی از فقرات جناب حیرت می نویسد۔

"ام المومنین عائشہ سے آنحضرت کا خوش فعلی کرنا"

"مشکوۃ شریف و صحیح ابن داؤد کی کتاب الصوم میں لکھا ہے قالت عائشۃ ان النبی کان یقبلہا وھو صائم ویمص لسانہا عائشہ کہتی ہیں کہ نبی روزہ میں مجھکو آغوش میں لیکر میری زبان کو چوستے تھے" + در صفحہ ۳۴۹ می نویسد۔ "صحیح بخاری میں صفحہ (۲۰۸) پر مرقوم ہے حدثنی محمد بن المثنی حدثنا عبد وحدثنا شعبۃ عن ہشام عن ابیہ عن عائشۃ ان ابا بکر دخل علیہا الخ (پوری عبارت نقل نہیں کی گئی ۔۔۔۔۔۔) بخاری نے باسناد خود عائشہ سے روایت کی ہے کہ عید فطر کے دن میں آنحضرت ایک جگہ بیٹھے ہوئے تھے اور گانیوالی عورتیں یوم بعاث کے واقعہ کو (یہ وہ لڑائی ہے جو کہ اوس و خزرج میں ہوئی تھی) گارہی تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور ان گیت گانیوالی عورتوں کو منع کیا کہ یہ شیطانی کام ہے حضرت نے فرمایا کہ اے ابوبکر ان کو چھوڑ دو ہر قوم کے لئے ایک عید ہوتی ہے اور آج ہمارا عید ہے" + لمؤلف سبحان اللہ جو فعل کہ باجتہاد ابوبکر فعل شیطانی تھا اسکو رسولخدا صلعم ازجملہ اعمال عید قرار دیں۔ خود بھی گانا سنیں اور اپنی بی بی کو بھی سنوائیں"۔۔۔۔۔۔۔۔

صحیح بخاری کی جلد دوم میں صفحہ (۱۴۵) پر لکھا ہے کہ نبی و عائشہ میدان منی ناچ تماشہ راگ رنگ دیکھ رہے تھے۔ رسولخدا صلعم منہ پر کپڑا لپیٹے ہوئے تھے اور عائشہ رو کشادہ سرگرم نظارہ تھیں دفعتاً ابوبکر آگئے اور گانے والوں کو اس حرکت بیجا سے روکا۔ رسولخدا نے چہرہ سے نقاب اٹھادی اور فرمایا کہ اے ابوبکر ہمارے عیش میں خلل نہ ڈالو آج یوم منی ہے"۔۔۔۔۔۔۔۔

صحیح بخاری کے صفحہ مذکور پر یہ حدیث بھی نقل ہوئی ہے۔ وقالت عائشۃ رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشۃ وھم یلعبون فی المسجد فزجرھم عمر فقال النبی صلعم دعھم امنا بنی ارفدۃ یعنی من الامن انتہی کلامہ۔ عائشہ فرماتی ہیں کہ رسول مقبول صلعم

بیچا ور لیٹے ہوئے تھے حبشی مسجد مین ناچ رہے تھے اور مین ان کی طرف دیکھتی تھی ناگاہ عمر نے
ان ناچنے گانیوالون کو منع کیا رسول ؐ نے فرمایا اے عمر ان کو زجر و توبیخ نکرو ہم نے بنی ارفدہ
کو پناہ دی ہے یہ ہماری امان مین ہین" +

ایضاً۔ "مشکوۃ شریف کی کتاب الفتن باب جامع المناقب ازواج مین ایک حدیث
لکھی ہے جسکو ہدیۂ ناظرین کرتا ہون عن عائشۃ ان جبرئیل جاء بصورتھا فی خرقۃ حریر
خضراء الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ھذہ زوجتک فی الدنیا والاخرۃ
رواہ الترمذی۔ خود عائشہ ناقل ہین کہ جبرئیل حریر سبز پر میری تصویر حضرت کے پاس لائے
اور فرمایا کہ دنیا و آخرت مین یہ آپ کی زوجہ ہے" * مولوی صاحب درانیجا نکتہ چینی میکند و
میگوید " اہل عقل غور فرمائین کہ جسکی تصویر آسمانی فوٹوگراف سے لیگئی ہو وہ یہی قابلیت
رکھتی تھی کہ نبی اسکو فرط تعشق و ازدیادی محبت سے بجا بجا ناچ دکھاتے پھرین کبھی میدان منی
مین لیجائین اور گاہے مسجد مین رقص و سرود کرائین۔ عید الفطر و بقر عید کو ان کا تماشا
دل ہر طرح کے ناچ رنگ سے خوش کرین۔ افسوس ہے کہ حضرت نے اس محبوب بی بی کے
عشق مین عزت نبوی کو بھی بٹہ لگا دیا۔ مگر کیا کرتے خود بھی عاشقانہ مزاج رکھتے تھے اور اتفاقات
وقت سے خدا بھی ایسا ہی شوخ طبیعت و محرک عشقبازی مل گیا تھا جو کہ تصویر بھیج بھیج کر طبیعت
مین گدگدیان پیدا کراتا تھا"۔

در صفحہ ۲۹۵ کتاب خود جناب مولوی صاحب میرزا حیرت را مخاطب نمودہ می فرماید۔
"میرزا صاحب آپکو ایسے واقعات کتب اہل سنت مین دکھلاؤنگا جنکا مشہور ہونا حقیقتاً و اہل
تعجب ہوگا۔ مثلاً عالم تخلیہ مین جناب سرور کائنات کا حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ سے
مصروف ہونا۔ لباس آنحضرت سے مقطعہ موصوفہ کا منی کے دھبے چھڑانا۔ رسول کے کاندھا
پر سوار ہوکر حبشیون کا ناچ دیکھنا وغیرہ وغیرہ۔ ہر ایک بات کو بہ تفصیل و حوالۂ کتب
عرض کرتا ہون" *

غرض ای برادران دین و اسلام بدانید که هر که غیرت دین داشته باشد باید از ملاحظهٔ [illegible]
کیفیات مسیر و هنوز مطالبی بیایت شده اند اینها هم هزار بار بدتر و قبیح تر - اگر چه سابقاً این [illegible]
کتابها بسیار نوشته اند - امکان ندارد که هیچ فرقه از این خبر جعل پیاده شود و رنگ حقیقت [illegible]
درآید و مصمم شود که باب اینگونه خرافات تبلیغی و جنگ و جدال هیچ بیرون [illegible] است [illegible]
افسوس این است که اگر این کیفیات بنظر اغیار و بیگانگان برسد چه زبان طعن [illegible]
و بوستن اساس اسلام دراز خواهند کرد که "چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی" [illegible]
بود حالت پیغمبر اسلام پس وای بر احوال دیگران + با وجود این همه بیهوده نویسی [illegible]
چه از طرف میرزا حیرت و چه از طرف این مولوی صاحب [illegible] از اینها [illegible]
بزرگواران آخر چه شد و چه میشود نه یک سنی شیعه میشود نه یک شیعه سنی [illegible] البته اگر [illegible]
باشد هر دو فریق مذهب خود را از دست خواهند داد خواه حق باشد خواه باطل مگر [illegible]
افسوسی زیاده از این نیست که چنانچه خدا خود فرموده است "کل حزب بما لدیهم فرحون" [illegible]
فرق اسلام از آنچه دارند و از آنچه میکنند و از آنچه بر آنها [illegible] جنگ [illegible]
طعن و لعن و فحش و دشنام و فتنه و فساد - خونریزی و ضعف و حقارت [illegible]
عدم اتفاق خود و آنچه از دشمنان بیگانه تحقیق بر آنها وارد می آید کمال خوش [illegible]
[illegible] این امور بی نهایت ناخوش اند و مصلح این امور را بیشتر تف و لعنت میکنند [illegible]
دشمنان آشنا و بیگانه خود - مثلاً اگر من بگویم "پدر او خلیفه نبود کشیش شهر" خواه از نسل [illegible]
خواه از شهر" معلوم نیست که هر فرقه چه [illegible] نسبت این - و لیکن هر که هر چه میگوید بگوید [illegible]
[illegible] تمام مسلمانان جهان بشنوند - اگر شنیده شود و آن مجوسشان عاید می شود و اگر نشنیدند
[illegible] مجوسشان عاید میشود مسلمانان جهان در هر فرقه مذهبی که باشند [illegible] باشند
[illegible] تمام [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] خواه اصلاح کنند خواه نکنند + اگر مسلمانان توقع ترقی دارند

در دنیا همهٔ امور ملکی و تمدنی و تهذیبی و معاشرتی و تعلیمی و تربیتی خودرا باید تغییر و تبدیل یعنی اصلاح نمایند و این طرز جدید را اختیار کنند که مردم یورپ اختیار کرده اند از قرآن و هدایات رسول خودشان وما علی الرسول الا البلاغ ❊

بعضی دیگر حالات ملکیّه و تمدنیّهٔ مسلمانان از زمان اوائل

ابتداء این تمهید که بدنبال می آید خالی از لطف نیست ❊

وقتی از اوقات یک کتاب بنده در حیدرآباد بذریعهٔ بزرگواری نزد بزرگوار دیگری ارسال شد برای ملاحظه و بدو سرکار - این بزرگوار ثانی کتاب را به بزرگوار ثالثی داد که او ملاحظه نماید و این بزرگوار هم مانند آن دو بزرگوار اول و ثانی بسیار در ملک هند معروف و مشهور است و انگریزی فیشن و یورپین مآب است و به انگلستان هم رفته و از حالات ممالک یورپ کمی هم میداند برای آگاهی و تهذیب اخلاق اهل ملک خود - باتفاق در زمانی که کتاب بنده را ملاحظه میفرمود روزی در جائی با بنده تلاقی گشته گفت شما تمام سلاطین اسلام را ذم کرده اید + گفتم آری همه و سزاوار ذم بوده اند + مگر آن کتاب بنده که تاریخ روانگی آن از دفتر فنانس واقع ۱۲ شوال سنه ۱۳۱۱ هـ و غرهٔ تیرماه الهی ۱۳۰۳ ف بود در میان این بزرگواران و بخصوصه در خدمت این بزرگوار آخر الذکر از دست برفت و تاکنون بمن نرسیده + جای تامل است که این بزرگواران که اخلاق خودشان چنین است کجا فهم می آرند که اخلاق حمیده و پسندیده یا ذمیمه و ناستوده چیست در میان ما مسلمانان از برای هیچ امری از امور اصول و میزانی قرار نیافته و هیچ کاری برفق ضابطه نیست + اگرچه برای تعقل و مناظره و محاجه قانون و میزان لبسیار نیکی قرار داده اند که منطق باشد و در مجالس شورای ممالک متمدنه جز برفق منطق نمی توان گفتگو کرد و همین است باعث ترقی آن اقوام ولی در میان ما چنین نیست + مثلاً شخصی میگوید " زید در سخا مانند حاتم است " ولی هیچ جه تمیز نمی آرد در میان سخاوت واقعی و سخاوت غیر واقعی - یا آنکه بگوئیم ابدا آگاه

از اصول تشبیه و مشبّه و مشبّهٌ به و وجه شبه وغیره نیست + آن سخاوت حاتمی خاص بود حاتم را و در حق او ممدوح بود ولی در حق ابن زید یا بگویم در حق مامون کمال مذمت را داشت + "الهی کور شود روشن شمع کافوری نهد زود باشد کش بشب روغن نبینی در چراغ" - (۱) هیچ پادشاهی را حق آن نیست که بیت المال مساکین را طعمهٔ اخوان شیاطین سازد و در میان اوباش و مزال و قوال بخش و بخشش کند (۲) از مال دزدی و رشوت سخاوت حرام است - (۳) سخاوتی که زیاده از اندازهٔ دخل یا مؤنت کسی باشد آن هم در شرع حرام است - (۴) در ممالک یورپ و امریکا کرورها بخشش میکنند ولی آن بخششی نیست که باوباش بدهند و بخورانند و ملت و قوم خود را سست و تن پرور و بیغیرت کنند بلکه بخششی است که قوم خود را ترقی میدهند در هر خصوص + حالا اگر کسی اندک مغزی در سر داشته باشد درک مینماید که مدح نیک و بد چگونه است و صفت حمیده و غیر حمیده کدام است +

اگرچه ارادهٔ بنده بود که شرح حال تمام سلاطین اسلام یا اقلاً شرح حال تمام خلفاء بنی امیه و بنی عباس را که در تاریخ الخلفاست مختصر مختصر بنویسم ولی ملاحظه میکنم که هم کتاب ضخیم میشود و هم بی سود است و اگر "در خانه کس است یک حرف بس است" شرح حال یکی هم کافی است + ترجمهٔ تاریخ الخلفاء در زبان اردو موجود است هر که بخواهد بردارد و ملاحظه کند ولی از روی تحقیق ملاحظه کند + مثلاً در صفحهٔ ۱۰۶ در شرح حال هند بنت عتبه نوشته است که فاکه بن مغیرهٔ قریشی او را نکاح کرد و چون همیشه در مکان فاکه هر کس و ناکس آمد و شد داشت وقتی مردی داخل آن خانه شد هند را در آن جا تنها بدید بازگشت و آنگاه فاکه در رسید و بشک و ظن در افتاد و باین سبب آن زن خود را بر گرفته بیمن نزد کاهنی برد و آن کاهن هند را گفت تو خطائی کردهٔ ولی زنا نکردهٔ و از تو پسری پیدا شود که پادشاه خواهد شد الخ + یکی از حماقتهای مسلمانان همیشه این بوده است که معتقد به نجومی و رمال و کاهن بوده اند تا بامروز + اگرچه این حکایت نسبت بزمان جاهلیت دارد مگر پوشیده را غرض از بیان این حکایت این است که هند با کدامین بوده و پس از مرگ یا رهائی فاکه (این معلوم نشده) هند بنکاح ابوسفیان در آمده معاویه را بزاد + معاویه در وقت انتقال یک مود تا خن

یا خراب و تباه شده اگر امیر المؤمنین مناسب داند آنرا بطور جاگیر بما بدہد تا ما در آبادی آن کوشش
کنیم - عمر بجواب نوشت "اس خط کے پڑھتے ہی اوس شہر مین عدل کے ساتھ قلعے بناؤ اور
ان کے راستون کو ظلم دور کر کے پاس کر دو بس یہی اسکی مرمت ہے" + والسلام +

اگر این کیفیات و بیانات در نزد رای دیگر مسلمانان داخل محامد و تعریف است
من فقیر سراسر این بیانات را خرافات جاہلانہ میدانم + "وہب منبہ کہتے ہین کہ اگر اس امت مین
کوئی مہدی ہونیوالا ہے تو وہ عمر بن عبد العزیز ہین" + یک بزرگوار دیگر که صرف او "حسن" است
او نیز گفته است که اگر عمر عبد العزیز مهدی نیست دیگری نخواهد بود + این بیان ہم یا محض از روی
جہالت است یا از روی غرض یا ہر دو + الغرض آنچه مؤرخین و مصنفین اسلام نسبت به عمر عبد العزیز
یا مامون یا دیگر پادشاہان اسلام عہد خود شان یا بعد از خود شان نوشته اند سراسر پوچ و لایعنی
و دروغ و اغراق اند + این اعمال و افعال ہیچ نسبتی به تمدن و ملکرانی نیک ندارند و ابداً از
وضع ملکرانی او چیزی ننوشته است که سرمشق آیندگان باشد + این حکایات محض برای بیان
کردن است برای اطفال چند ساله + گذشته ازین من میگویم ہر کسی را در عالم یک درجه و مرتبه
خاصی است که از آن تجاوز کردن خلاف است و شاید که بشرک منجر شود + مثلاً بزرگی گفته است
"احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدہوش ماند جبرئیل" - دیگری فرموده است "ز احمد تا احد یک
میم فرق است جہانی اندرین یک میم غرق است" + این بزرگواران ہر دو درست فرموده اند +
ہیچکس نمی تواند بگوید که محمد صلعم در درجه خدا بود یا علی در درجه محمد صلعم - درین صورت نمی توان گفت
که عمر عبد العزیز مهدی بود + و بالجمله ہر که چنین بگوید یا بغایت جاہل است یا بغایت اہل غرض
و دین بدنیا فروش است +

مگر در تاریخی انگریزی نوشته است که عمر عبد العزیز در سنه ۷۱۹ع از جہان بشد و شریف
الموسوی یکی از شعرای عرب در حق او گفته است -

"O son of Abdul Aziz if human eyes ought to weep

they should weep for you. You freed us from the cursing of Ali, and if it is possible you should be freed from it yourself."

یعنی " ای پسر عبدالعزیز اگر چشم آدمی باید بگرید باید بگرید برای تو - تو ما را آزاد نمودی از سب نمودن بعلی ؑ اگر ممکن باشد باید خود را نیز از آن سب آزادی بخشی " +

باز چند فقرهٔ منسوب به مامون

اکنون باز می آییم بر سر یک چند فقره از کیفیات و حالات مامون + در صفحه ۱۹۶ تاریخ الخلفاء در سنه ۲۱۰ مامون بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورده و کردر نا زر را بر باد داد و دو لکھا دولت را به مهر او بخشید + پدر عروس تمام فوج را خلعت پوشانید و ۱۷ روز دعوت از مردم نمود و هر شخصی را نوشته جاگیری عطا کرد الخ + جناب مولانا شبلی مینویسد که در این عروسی شخص مفلسی دو کیسه از نمک و اشنان نزد مامون فرستاده خطی نوشت مشعر بر معذرت از آن تحفهٔ محقر - " مامون نے حکم دیا کہ دونوں تھیلیاں اشرفیوں سے بھر کر اسکو واپس دیجائیں " - یعنی مامون حکم نمود که آن دو کیسه را از اشرفی پر کرده نزد آن مرد فرستند + در آن روز هیچکس نبود که بپرسد این همه مال بندگان خدا را چرا اینسان بر باد میدهید و این ملک ملک دیگران است چرا بجاگیر یعنی بطور بخشش میکنید + مگر این حال در این زمانهٔ ما هم کما کان در سراسر ممالک اسلامیان وجود دارد و در تمام ممالک اسلام در هر زمان و در میان هر خاندانی بر همین منوال بوده -

در همین صفحهٔ ۱۹۶ تاریخ الخلفاء نوشته است که در سنه ۲۱۸ " مامون نے مسئلہ خلق قرآن میں لوگوں کا امتحان کرنا چاہا " + در این مسئلہ قیامتی برپا شد و بنده غرض اصلی خود را مینویسم + جمعی از علماء را که نام همه در تاریخ الخلفاء مذکور است مامون طلب کرد - " اور جب تک انہوں نے قرآن شریف کے مخلوق ہونیکا اقرار نہ کر لیا اونکو رقہ سے بغداد نہ آنے دیا - پہلے تو ان سب نے اس مسئلہ میں

توقف کیا مگر آخر تقیہ کرکے قائل ہوگئے" + ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ یحیی معین وغیرہ نے بعد کہا کہ ہمنے بھی
خلق قرآن کو محض تلوار کے خوف سے مان لیا ہے" + پس از آنکہ از جمعی از علماء سوال رفت
و ہر یکی از ایشان مجمل جوابی داد + "پھر امام احمد بن حنبل سے پوچھا تو انہون نے بھی کہا کہ
قرآن اللہ تعالیٰ کا کلام ہے اسحاق نے کہا کہ وہ مخلوق ہے یا نہین۔ امام صاحب نے فرمایا کہ اس
سے زیادہ مین اور کچھ نہین کہتا" + چون اسحاق جواب ہمہ را نزد خلیفہ فرستاد مامون گفت فلان
کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ فلان کس را چنین بگو۔ از آنجملہ گفت احمد حنبل را بگو کہ
بیانات تو را امیر المؤمنین معلوم شد اینہمہ دلیل است بر جہل تو + فضل بن غانم را بگو کہ آنچہ تو در مصر کردی
ہمہ بر من معلوم است کہ در یکسال قضاوت مال بسیاری گرد آوردی و از من خوف نداری + ابن نوح
و ابن حاتم را بگو کہ از بس سود خوردید ایمانی بشما باقی نماندہ + سعدویہ واسطی را بگو کہ ہر شخص کہ
حدیثہای جعلی می بافد و حرص ریاست دارد انجام او نیک نباشد + بالجملہ چون ہریک را ازین قبیل
پیامی داد و از شمشیر خائف ساخت تا بخلق قرآن اقرار و اعتراف نمودند سوای احمد حنبل و سہ
کس دیگر۔ پس مامون حکم نمود کہ ہمہ را نزد او حاضر آرند کہ خود بگوش خود از زبان آنہا اقرار شنود۔
"لیکن خدا تعالیٰ کی کارسازی دیکھو کہ یہ ابھی پہونچے بھی نپائے تھے کہ راستہ مین ہی مامون کے
مرنے کی خبر انکو پہونچ گئی اور خدا نے انکی مشکلات آسان کردین" [۱] +

این بود سرگذشت حال مامون در بحث او بر سر دین و خلقت قرآن و خوف و ترس اعمال و افعال
ہریک از علماء و قضات وغیرہ زمان او + و در این مقام ما سوال میکنیم کہ چنین خلیفہ ظالم و بیوقوف
و جاہل زمانہ و ہیچ مدعلماء نالیعنی و بدفعل و قضات ہرزہ و فاسق و رشوت خوار چہ تعریف دارند + اگر
مامون بخوف شمشیر از آنہا اقرار و اعتراف بشرک میخواست بیشک از خوف شمشیر اعتراف میکردند + ہنوز
بسیار کیفیات نزد بندہ موجود است از حالت مامون و دستگاہ او و چاکران و خدم و حشم و منشیان
و مشاورین او کہ بسیاری نصاری و مجوس بودند ہمچنانکہ در این روز حال تمام ممالک اسلامیان این است
این زمان نفاق بود کہ گویا مسلمانان بنقطۂ اوج کمال رسیدہ بودند مسلمانان این زمان

بآن مفتخر اند + تمام فخر مسلمانان به علم زمان مأمون است مگر اشخاصی که نزد مأمون بودند یکی جبرئیل بن
بختیشوع یک فاضل عیسوی بود که مأمون حکم نموده بود هر که بخدمت و عهده سرافراز شود اول بخدمت
جبرئیل برسد + مدرسه در خراسان بود که معلم اول آن عیسوی بود + عبد المسیح بن اسحاق کندی یک
عالم عیسوی بود که بر عهده جلیل القدری ممتاز بود + ماهوار جبرئیل را بنده حساب کرده ام در سال
(۱۷۹۰۰۰۰) هفده لک و نود هزار درهم بوده است بسیار بیش از ماهوار مستر واکر و مستر ونلاپ و غیرهم
در حیدرآباد + ترجمه کتب ارسطو به یعقوب بن اسحاق کندی واگذار بود + قسطا بن لوقا فلاسفر
دیگری بود او هم عیسوی + "سهل ابن هارون کو جو ایک فارسی النسل حکیم تھا مجوسیوں کے علوم
و فنون کے ترجمہ کی خدمت دی" + باید ملاحظه نمود که امروز در ترکی - ایران - مصر - مراکش - افغانستان
زنگبار - حیدرآباد و هر ریاست خردی از مسلمانان چند عیسوی عهده های جلیل القدر دارند و در این
حیدرآباد چند عیسوی و فارسی بخدمات عالیشان مشغول اند و فریدون جنگ فارسی چه دستگاه عظیمی دارد
که خدا را بنده نیست و هیچکس دیگر اعتنائی ندارد جز انگریزان و زنان انگریز + مگر جناب عالی اینها
اوج و حضیض دیگران و مسلمانان را امروزه میدانند که میگوید

"چکور اور شہباز سب اوج پر ہیں — مگر ایک ہم ہیں کہ بے بال و پر ہیں"

این حال همیشه برین منوال بوده است و ازین معلوم میشود که گاهی ترقی مسلمانان ذاتی نبوده +
ازانجا فروتری آئیم حالت محمود سبکتگین پدر خاندان او چه بود و فردوسی در حق او چه گفته +
بعدی آئیم بزمانه سعدی علیه الرحمه - حکایت رفیقی که شکایت ایام ناموافق را نزد او آورده بود + جنگ
وزیران - عمل پادشاهان - حال آن رفیق در مراجعت سعدی از حج - حکایت قاضی همدان - حکایات
بسیاری که یا در زمانه خود سعدی واقع شده اند یا اندک زمانی قبل از او - آخر جدال سعدی با مدعی
در باب توانگری و درویشی - همه در سینه ما نقش استند و سر موئی از حالت امروزه سراسر ممالک اسلامیان
بهتر نبودند + اگر ما در سراسر تاریخ اندلس ملاحظه کنیم - اگر در سراسر تاریخ ایران تا با عهد ... ملاحظه کنیم
اگر در سراسر تاریخ هند یعنی تاریخ سلطنت و حکومت مسلمانان ملاحظه کنیم - اگر در سراسر تاریخ دولت عثمانیه

ملاحظه کنیم تا باین دم - واگر در تاریخ هر سلطنت دیگری از اسلامیان ملاحظه کنیم همین اوضاع پوچ بیمعنی را می بینیم در تمام حالات زیست و زندگی این امّت مرحومه + آنچه که عموم اهل اسلام تعریف میکنند و مایهٔ فخر و سرافرازی خود میدانند غالباً دو چیز است اوّل این است که یک زمانهٔ درازی (بهر صورت نیک و بدی و سراسر بد) مسلمانان حکومت داشتند و بسیاری از ممالک عالم + ثانی آنکه یک زمانهٔ و چند صد سال قلیلی (که قبل از آن چندین هزار سال دولتها و اقوام بسیار عظیم الشان مثل مصر - اسیریا - یونان - روم - ایران - و هند - بلکه چین هم گذشته بودند و قبل از آنکه اقوام یورپ شروع کنند باین ترقی حالیه) علم منحصر بمسلمانان بود که بموجب حالات و مقتضیات آن زمان بغایت کمال رسیده بود ولی نسبت باین زمان یورپ هیچ نبود + ولیکن اگر ما بچشم تحقیق و تدقیق و موشگافی ملاحظه نمائیم هیچ چیزی نمی یابیم که بتوان نام آنرا سلطنت و حکومت نیک و وضع زندگی و معاشرت نیک و خوشی و آرامش بندگان خدا نام نهیم + (۱) بر سر خلافت رسول الله بسیار خرابیها کردند که انسان از ذکر آن عاجز است + (۲) سلطنت ها و حکومت ها همه شخصی و بی اصول بود و خلیفه و سلطان و پادشاه و حاکم تماماً ظالم و جابر و خونریز و یغماگر و شهوت پرست بودند + (۳) خلق همه عبد عبید خلیفه و سلطان و پادشاه و وزیر و امراء و صاحبان دولت بودند + (۴) هیچ قانون و ضابطهٔ در امور ملکرانی نبود و هیچ کاری بر وفق اصول و قانون و ضابطه جاری نبود - (۵) خلیفه و پادشاه مطلق العنان بودند و هر چه از مردم بظلم میگرفتند در کارهای بیهوده و شهوت رانی و حظ نفس خود بر باد میدادند + (۶) حکّام و امراء صاحبان عمل و قاضیان قضاة و علماء و غیره اکثر و اغلب اهل غرض و شهوت پرست و راشی و دین بدنیا فروش و فاسق بودند + (۷) عموم خلق جاهل و ناخوانده و نیز در میان خود ظالم و شهوت پرست و راهزن و مال یکدیگر خور بودند + (۸) همیشه در میان خلفاء و سلاطین و پادشاهان و عموم خلق بر سر دین و مذهب و عقاید مذهبیه و از روی تعصب جنگ و جدال و قتال و خونریزش بود + (۹) همیشه علم بی نهایت کم و جهل بی نهایت بسیار بود - (۱۰) جز معدودی از علماء دنیادار دین بدنیا فروش دیگر تمام علماء گرسنه و بینوا و بی نان بودند

و هیچکس از آنها نمی رسید و ذلیل و خوار بودند + (۱۱) برخلاف آن همیشه اوباش و اراذل و مطرب و مسخره و قوّاد و چاپلوس و خوشامد گو و هزّال و شیّاد و امثال ذلک در کمال خوشی و عیش انبساط بودند و در نزد بزرگان عزّت داشتند و صاحبان دولت و ثروت آنها را پرورش میکردند و در صحبت آنها بسر میکردند + (۱۲) همیشه رمّال و ستاره شناس و جادوگر و فقیر و درویش و انگشت نما و اصناف خلق بیشمار بودند + (۱۳) همیشه علم منحصر بود به علم دین و پس از آن بعلم طب و نجوم و رمل و یک چند علوم دیگر از این قبیل همه ناقص و بیکار و مهمل + (۱۴) همیشه محدودی از خلق هر ملکی بکار و کسبی اشتغال داشتند و بسیاری بیکار و هرزه گرد و دزد و قمار باز و تن پرور بودند + (۱۵) همیشه هنر و دستکاری و تجارت بسیار کم بود و بدون علم و ضابطه + (۱۶) گاهی قانون و ضابطه نبود برای تشویق اهل علم و کمال و هنر و باین سبب این چیزها گاهی ترقی نکردند و بکمال نرسیدند + (۱۷) گاهی مردم را شوق بجهت و تحصیل کمال و هنر نبود و برخلاف آن شوق بتن پروری و اقسام کارهای پوچ بیمعنی و لهو و لعب و کوچه گردی و بیهوده گوئی بود + (۱۸) اگر زنان مسلمانان صاحبان علم یا هنری بودند غالباً آنگونه زنان بودند و آن گونه علوم و هنرها را حاصل کردند که برای حظ نفس شهوت ربائی سلاطین و صاحبان دولت و ثروت بودند و زنان خانگی و شریف بندرت صاحب علم و هنر معقولی بودند و بسبب بی علمی و بی تربیتی نیک زنان هزاران فساد و مفاسد در هر خانه وجود داشت که بواقع نمی توان آن گونه زنان را شریفه و عفیفه خواند + (۱۹) گاهی در امور معاشرتی و طرز معیشت و سوسیتی و آمد و شد و نشست و برخاست و گفتگو و رفتار و کردار خلق اصول و ضابطهٔ نبود + (۲۰) گاهی بزرگان قوم طرز معاشرت و کردار خود را در معقولات سر مشق قوم قرار ندادند و برخلاف در تمام اعمال و افعال ناشایسته نامعقول سر مشق قوم خود بودند + (۲۱) همیشه نزد بسیاری از خلق در مراسم بیمعنی و خرافات مذهبی و نذر و نیازهای پوچ لایعنی برباد شده هیچکس بحقیقت از آن فائدهٔ واقعی دنیوی یا اخروی حاصل نکرد. و حاصل کلام هنوز بسیار چیزها هستند که باید از قلم فروگذاشت +

مگر بنده بطور انصاف و از روی تجربه و بدون غرض خاصی میگوییم که چنین معلوم می شود که
تمام این امور مذکوره بالا در سایر ممالک اسلامیان همیشه یکی بوده و در ملک هند صد و هزار + دریافت
این امر بدا ضرور تحقیق نیست - اول آنکه از روی تواریخ معلوم میشود - و ثانی آنکه از روی ملاحظه واضح
است - البته مخلوق خدا هر قوم و باشنده هر ملک درین معایب مذکوره فوق شریک استند و مردم
هیچ ملکی فرشته و گروهی نیستند بلکه هر فردی از افراد خلق هر ملکی مثل ملک خود بنده ایران تمام یا
بعضی ازین معایب گرفتار است - برخلاف شرع اسلام عملی میکنند + شرابخواری - زناکاری - لواطه
قماربازی فسق و فجور - لهو و لعب و هرگونه خلاف شرع و تهذیب دیگری در تمام ممالک اسلامیان جاری
بوده و امروز هم کما کان بلکه باضعاف مضاعف جاری است + ولی بنظر چنین میرسد چندانکه این
اعمال در ملک هند جاری بوده و امروز جاری است در هیچ ملک دیگر نبوده و نیست + جهات ابتدائیه
آن ظاهر است که معاشرت و آمیختگی مسلمانان بود با مختلف ذاتهای هندو + البته ممکن است که در
زمانه مسلمانان که حکومت در قبضه آنها بود در بعضی از امور منع و نهی و گیر و بند کمی هم بوده است خصوصیت
از روی تعصب دینی و نسبت بدیگران - مگر در این زمان بواسطه آزادی عامه و بنده باید بگویم تربیت
و تعلیم انگریزی هم هیچ جور منع و نهیی از هیچ بابت نیست و لهذا آنچه قبل ازین بوده امروز هزار چندان شده +
در این مقام ضرور است شرح طویلی نوشتن منسوب بحالات و خیالات و آراء رفتار و کردار
و دیگر معاشرت و تمدن آن گروهی که در این زمان در ملک هند تربیت یافته مدارس و کالج های
انگریزی اند و بممالک یورپ رفته سیر و سیاحت کرده و در آنجاها در علوم خود امتحان داده اند + ولی
کتاب را مجال درج آن نیست و لهذا مختصری عرض میکنم +

چون آفتاب عالمتاب در نصف النهار هر فردی از افراد خلق می بیند هیچ ضرورتی ندارد که
[illegible] تعریف کنیم - یعنی هیچ ضرورتی نیست تعریف و بیان فواید و نتایج نیک علم هنگامیکه خدا و همه
انبیاء و اولیاء و بزرگان [illegible] نموده اند و رسول مقبول صلعم همه امت خود را امر فرموده
[illegible] تحصیل علم [illegible] ضرورت باشد باید بچین بروند + اگرچه چیزی تمیز است در میان

انسان و حیوان علم است و بس. و اگر چیزی انسان صوری را انسان معنوی میسازد و معرفت خدا و آیات
خدا را برا و معلوم میکند جز علم چیز دیگری نیست. و بنابراین عموماً توقع و امید این است که صاحبان علم
متصف باشند و متصف شوند بآن صفات و خصائل که لازمهٔ انسانیت افتاده و خوی بهیمگی را از
جبلت آدمیان دور میسازد. اگر چه در هر زمان در هر زبان و در میان هر قوم علم بوده است و فوائد
و نتایج آن هم یکسان بوده و هر چند که از ابتدای جهان منبع و گهوارهٔ علم ممالک شرق بوده و بواقع
مصر - یونان - اسیریا - ایران - هند و چین همه داخل مملکت ایشیا یعنی مشرق بوده اند و زمان درازی
هم نگذشته که علم از زمین ایشیا نقل نموده است به یورپ و امریکا و در مشرق زمین تنزل و در مغرب زمین
ترقی کرده مع ذلک هیچ شکی نیست که بلحاظ چندی علوم و نیز تربیت مغربی امروز تفوق و ترجیح دارد بر
علوم و تربیت شرقی پیشین. پس بالطبع توقع و امید همه این است که صاحبان علوم مغربیه و تربیت
یافتگان دار العلوم و دار الفنونهای انگریزی و یورپ بمراتب بهتر برآمده باشند و برآیند و لیکن این قضیه
غالباً برعکس است و اکثری از آن گروه سابق الذکر در تحت آن شعر سعدی علیه الرحمه واقع اند
"خر عیسی". بسیاری از این گروه چه در ایران و جاهای دیگر که ما می شنویم و چه در ملک هند که
ما هم میبینیم بالکل اخلاق و وضع معاشرت و زندگی شان ناپسندیده است و جز لباس و اکل و شرب
و بازیهای مختلف و صورت ظاهر شان دیگر هیچ اخلاق آنها تغیر پذیرفته. و کمال افسوس است که
بعضی از طبقهٔ ماضیهٔ آنها که بسیار معدود اند چندان از لباس و رفتار و کردار و گفتار ظاهری اهل
یورپ خوش اند که در لباس خود نمی گنجند و بحقیقت وضع خود را سرمشق این طبقهٔ حالیه نموده اند که
همه جوان اند و عدد شان هم روز بروز کثرت بهم میرساند. برای مثال مینویسیم که عکس بعضی
از مجالس را که بنده دیده ام هنگامیکه چند کس از بزرگان و معروفین کهن سال آنها مثل مولوی
نذیر احمد - نواب محسن الملک - نواب وقار الملک. یا بعضی از علماء و فضلاء و سادات و مشایخ
دیگر آنها نشسته اند با دستار و عمامه پنجاه جوان علقه مغفره طالب العلم پانزده - بیجاده - بیست و
پنجساله با سرهای برهنه و موی انگریزی مانند و لباس انگریزی شان ایستاده یا نشسته

انیز گاهی هم بی نهایت در هند رواج یافته و هر طفلک هفت و هشت ساله بر لب دارد (مگر این ها سوای طبقات ادنی میباشند که اطفال و یا سه ساله هم بیڑی می کشند) + این است یکی از اصول تربیت و تعلیم انگریزی + مجال تنگ است برای دیگر کیفیات + مگر از اخلاق و تهذیب و رفتار و کردار نیک و قول درست و ایفای عهده و همدردی بوی بمشام یکی هم نرسیده و یکی را آگاهی نیست + وگاهی اینها ازین تربیت خود فائده بنگیرند و نه دیگر هم خلقتان خود را میتوانند فائده برسانند +

حالتِ امروزهٔ ممالک اسلام که با چشم می بینیم

بمجال اختصار باید گفت حالت مسلمانان بطور عموم همیشه بیک طور و یک نحو بود در همه جا - ولی امروز بسبب ترقی و زور و استیلای مردم یورپ به دو قسمت یا دو حالت شده - حالت اول - آنچه را که قبل ازین ذکر کردیم که بحقیقت سراسر داخل معایب نقایص و خلاف شرع اسلام و عقل و تمدن و حکومت و معاشرت و تهذیب واقعی نیک و مانع ترقی حقیقی بود - که بمقتضای حالت و آب و هوای هر قوم و هر ملک بیش و کم در این روز کما کان وجود دارد + بر هر کس بیش و کم معلوم است که حالت ملک ترکی امروز بسبب حکمرانی چگونه است - چونکه بنده ایرانی هستم و کما کان هم از حالت ترکی خبر ندارم و آنچه در اخبارات انگریزی درج است آنرا هم قابل اطمینان نمیدانم یا واقعاً قابل اطمینان نیست لهذا از قول یک مسلمان صاحب هندی دهلوی که در کتابی نوشته و بسیار دائم نوشته صرف یک کلمه کوچک را درینجا درج میکنم "مگر ایشیائی ترکی کی حالت ابھی بہت کچھ قابل اصلاح ہے - اور وہ بھی ایسی بڑی ذمہ داری کے لیئے تیار نہیں ہے لیکن باوجود اسکے سلطان کو اس طرف سے غافل نہیں رہنا چاہئے" + مگر آن طوری که انگریزان بنویسند اگر بواقع چنین باشد تعجب بدن انسان راست میشود +

حالت ملک ایران نیز بیش و کم به همه کس معلوم است + یک گروه خواستند که پارلمنت قرار دهند و حقوق شاه و گدا را معین نمایند و از تظلم ارکین و عمال حکومتی بسیار شکایات و اقدار نوشتند و بنام انگریزان شروع مداقبت الامر بالفتح را صورت دادند +

ولیکن آنچه در اینوقت بیش و کم یا دروغ یا راست بر ما معلوم است این است که همان گروه
را یک غرض خاصی بود یعنی که خود حکومت و زور داشته باشند - گروه دیگری بملاحظهٔ
اغراض خاصهٔ خود مخالف پارلمنت و اصلاح اند و این گروه هواخواه محمد علی پادشاه اند و پادشاه
رغبت ندارد که پیروی کند اصول ملک را + بالجمله حالات دیگر ممالک اسلام بر همین منوال استند +

حالت ثانی - این سروکاری است که اکنون بیش و کم صد سال است بهم رسیده است
درمیان مسلمان و اهل یورپ یعنی نصاری + این حالت محتمل که از حالت اول و خصومت سابقی
که مسلمانان درمیان خود داشتند بمراتب بدتر و سخت تر است + ما باید بطور اختصار بگوئیم که
ابتدا که مسلمانان درمیان خود یا خصومت مذهبی یا خصومت پولیتکی داشتند غالباً مساوی بودند
و غالب و مغلوب یا فاتح و مفتوح مانند دو برادر بودند که گاهی ملک اسلامیان در قبضهٔ یکی یا
در قبضهٔ دیگری بود - مثل اینکه خاندان امیه معدوم شدند و خاندان بنی عباس جای آنها را گرفتند
و علی هذا القیاس متعدد خاندانها بنوبت بلند شدند و فرود آمدند مگر در هر حال دین و دولت برقرار
ماندند ولی در این زمان این حال برخلاف آن است که نصاری بزور و صلابت و هیبت شیران
شده اند و مسلمانان بضعف و بیچارگی گوسفندان + پیوسته آن شیران در پیش چشم این
گوسفندان خوابیده اند و می غرند و پی فرصت و بهانه هستند که یا بتدریج یا بیکباره حمله آرند
و این گوسفندان را یکی بعد دیگری از هم بدرند و در شکم خود فرو برند و این بیچاره گوسفندان در
حالت گوسفندی گری و بی پروائی و آسودگی خاطر میچرند مگر گاهی هم نظرشان بر آن شیران
می افتد و بخود می لرزند + هان البته بسبب آنکه مدت درازی در مقابل آنها بوده اند و بدیدن
آنها معتاد شده اند چنانچه باید پروائی ندارند و بکار خود مشغول اند + ولیکن اگر خدا نخواسته
زمان در رسد که نصاری این چند سلطنت و ملک اسلام را هم بقبضهٔ خود در آرند آن وقت
دین اسلام هم بدنبال ملک اسلام از دست میرود [illegible] حالت خلق [illegible]
[illegible] مسلمانان را چنین می بینم و چنین می پندارم که [illegible]

که هنوز ممالک دیگر اسلامیان برقرار است و احتمال بسیار کمی میرود که وقتی اینها ازین بیهوشی و مدهوشی بهوش آیند و اتفاقی کنند عام و دینی + بالجمله هرچه بیش ازین نوشته شود از تباهی حال مسلمانان بنظر و رای بنده همه از عدم اخوّت و همدردی است در میان آنها و تا هنگامیکه این امت معنی واقعی اخوّت و همدردی و اتفاق را ندانند و بثبات قدم پیروی نکنند انسان و مردود دنیائی شوند و گاهی در جهان ترقی نخواهند کرد بلکه ملک و دین آنها نیز از دست میرود +

اخوّت و همدردی چیست

معنی اخوّت و همدردی را تا امروز مسلمانان ندانسته اند چیست و اگر سراسر قرآن را بخوانند و تمام کتب احادیث را ملاحظه نمایند هم نخواهند فهمید + شاید که اگر مسلمانان چیزی را از قرآن و حدیث بفهمند یا فهمیده باشند که معنی اخوّت و همدردی چیست همین است که فقیری را (و آن هم هر فقیر که عمداً خود را فقیر بسازد و بدون امتیاز استحقاق) یا بخورانند یا بپوشانند + شکی نیست که این امر اولین و اعلی ترین درجات و کیفیات همدردی است در صورتی که کما کان مطابق شرع و عقل و اصول و تمدن نیک باشد + مگر خدا تعالی در کلام مجید خود بسیار چیزها را در شمار همدردی بیان فرموده است که از آنجمله اینهاست -

(۱) متفق باشید - (۲) یکدیگر را ایذا مدهید - (۳) غیبت از یکدیگر منمائید - (۴) عیب از یکدیگر مجوئید - (۵) امر بمعروف و نهی از منکر نمائید - (۶) اگر حاکم شوید بانصاف حکم کنید در میان خلق - (۷) در میان برادران خود صلح نمائید - (۸) اگر گواه باشید کتمان شهادت مکنید - (۹) بموعظه و نصیحت و حکمت خلق را بدین دعوت کنید - (۱۰) در عدل و انصاف ابداً ملاحظهٔ کسی را مکنید - (۱۱) دین و مذهب یا خدایان دیگران را دشنام مگوئید - (۱۲) صاحبان امر خود را اطاعت نمائید - (۱۳) در امور با یکدیگر مشاورت کنید - (۱۴) سود مطلقا یا اضعاف مضاعف مخورید - (۱۵) هیچکس ضامن و جوابده

گناه دیگری نیست - (۱۶) تکبر و نخوت بکسی مفروشید - (۱۷) با سایر بندگان خدا بملایمت و نیکی سلوک کنید و سخن بگوئید - (۱۸) اگر کسی بشما سلام گوید اورا جوابی بهتر از آن بگوئید (۱۹) مسافران و صاحبانِ تعفف و استحقاق را دستگیری کنید - (۲۰) همسایگانِ نزدیک و دور خود را مدد نمائید - (۲۱) مال ایتام را نخورید و نزدیک بآن مشوید - (۲۲) امانات را بصاحبانِ آنها مسترد نمائید - (۲۳) مال خود را بیهوده در میانِ خود نخورید و برباد مدهید (۲۴) مال خود را بظالمان مدهید و مخورانید که حقوق یکدیگر را پایمال سازید - (۲۵) اسراف و زیاده خرجی مکنید - (۲۶) والدین خود را حرمت نمائید و با آنها اُف مگوئید (۲۷) پیمانه را درست بدهید و میزان را کم و کاست مکنید - (۲۸) زنا و فسق مکنید - (۲۹) شراب نخورید - (۳۰) بعهود و مواثیق خود وفا کنید - (۳۱) دروغ مگوئید - (۳۲) در خرج کردن میانه روی کنید - (۳۳) مال خود را بابلهان مدهید - (۳۴) در کارهای یکدیگر جستجو مکنید - (۳۵) خشم خود را فرو خورید و بر مردم ببخشائید - و امثال ذلک + بعضی دیگر ازین قبیل فرمایشات و احکام الهی میباشند که در قرآن موجود استند که اگر کسی بر اینها شرح و تفسیر نویسد اقلاً پنجصد صفحه میشود + البته احادیث بیشماری هم منسوب بهر یک ازاین آیات از رسول الله ؐ و کلماتِ بسیاری هم از ائمهٔ طاهرین و بزرگان دین میباشند و سراسر گلستان و بوستانِ سعدی از اینها ماخوذ و ترجمه و فحوای اینها استند و همه محض در خصوص اخوت و همدردی اند + شاید بعضی کم دانش میباشند بگویند که بعضی ازاین احکام الهی نسبتی به همدردی ندارند مثل شرابخواری و اسراف و امثال اینها اگرچه بظاهر چنین اند مگر در نظرِ غائر و بخطِ غیرِ مستقیم اینها هم منجر میشوند به همدردی و حکمتی که در امتناع آنهاست همین است که مضر اند همدردی را +

امّا برادرانِ دینی ما بدانند که بطورِ انصاف باید گفت که ما مسلمانان بر یکی ازاین احکام الهی تاکنون عمل نکرده ایم و لی بیگانگانِ از دائرهٔ اسلام کرده اند و میکنند و نه خاص در حق خودشان

بلکه نسبت بدیگران هم + اگر بعضی از بزرگان خاص و اولیاء کرام ما از اینگونه اعمال را بجا آورده باشند مقام آنها مقام دیگر است - و لیکن از سلاطین و بزرگان و صاحبان دولت و ثروت ما و عموم اهل اسلام گاهی از این امور هم سرزد نشده است + بنده نام بسیاری از اشخاص و اعمال آنها را از مردم یوروپ و امریکا در اخبار ها و کتب نشان کرده ام که بنویسیم و نه از قدیم بلکه از جدید هم + مثلاً همین شاهنشاه حبشی و رئیس موجوده امریکا و شاهنشاه جاپان و بلکه شاه انگلستان و غیرهم بعضی خصائل اند که عقل حیران میشود که یکی هم در وجود سلاطین ماضیه و حال ما مسلمانان نبوده و نیست + اگرچه عموماً از شاهنشاه اکبر هند هر کسی تعریف میکند و لیکن در حق او بنده دو کلام میگویم (۱) آنکه اگر واقعاً چنین خصائل نیک در وجود او بوده است النادر کالمعدوم بوده است و از یک گل بهار نمی شود (۲) آنکه اگر ما در تاریخ حال و شرایح احوال او ملاحظه نمائیم بر ما معلوم خواهد شد که چون در زمانه او هم در سلطنت اصول نبود و حکومت شخصی بود بسیار کارهای خلاف شده بود و می شد و لهذا نیکی صفات اکبر بالنسبه بدیگران بود که اکثریا تماماً متعصب و جابر بودند + صدها هزار صاحبان دولت و ثروت امریکا و انگلستان کارهای خیر برای قوم و ملت خود و ترقی ملک و اهل ملک خود کرده اند و مبلغهای گزاف خرج کرده اند که عقل حیران میشود + برخلاف آن آنچه سلاطین و صاحبان دولت و مکنت اسلام کرده اند همه از آن قبیل بوده است که مامون و دیگر پادشاهان و بزرگان اسلام کرده اند + بنده در اینجا صرف یکی دو مطلب را بخدمت برادران دینی خود عرض میکنم +

یک فرقه از نصاری از شاخ پروتستانت (یعنی مذهبی که انگریزان پیرو آن استند) میباشند که آنها را میخوانند "میتودیست" شخص اولی که موسس اساس این طریقه و گروه بوده موسوم بوده است به "جان ویسلی" و لهذا نام یا لقب واقعی این گروه "ویسلیان" است یعنی پیروان ویسلی - مگر بسبب طرز خاصی که دارند در عبارت و رسوم مذهبیه و عقاید خود دیگران بطور طنز آنها را ملقب نمودند به "میتودیست" یعنی وضعدار و با ضابطه + اینها نیز بمرور ایام بازشعب دیگر شدند ولی باندک اختلافی مگر اصول همه یک است + تخمین که درین وقت عدت این فرقه در انگلستان

وامریکا بیست میلیون باشد + این گروه غالباً یا تماماً شراب نمیخورند + گاهی بلهو و لعب یعنی مشغول
نمی شوند. غالباً یعنی هر روز و هر شب عبادت میکنند نه چون سایرین که صرف در روز یکشنبه عبادت
میکنند. بسیار پرهیزگار و خداترس استند و همه یکدیگر را برادر و خواهر میخوانند و بی نهایت همدردی
از یکدیگر و سایر ناس مینمایند + از این گروه بسیاری از علماء و وعاظ هستند که در سراسر زمین
رفته وعظ میکنند و خلق را بدین مسیحی دعوت مینمایند. کرورها زر در میان خود جمع کرده اند محض برای
اشاعت دین و مذهب خود. هر یک از علماء و وعاظ و اعیان اینها هر کجا که رود و در شهری
و قریه که سکونت اختیار کند خود و عیال او در کمال راحت و آسایش میگذارند. مکان سکونت و گاری
یا اسب سواری و اکل و شرب او در نهایت خوبی است مثل سایر ناس. مدرسه برپا میکنند. شفا خانه
و بیمار خانه را اساس می نهند. کلیسائی میسازد. هر کرا که به دین خود در آرد مدد مینماید. کتابها و
رسالهای مذهبی هزارها طبع کرده بمردم مفت میدهد. زن و دخترش نیز در خانهای مردم میروند
بلکه در کوچه و بازار. بهر مقام همان رسالها را بمردم میدهند + بالجمله بنده در یک رساله انگریزی دیدم
فقره را که عبارت و مضمون آن این است "در شخصی موسوم داکتر بیکلی تفصیل نوشته
بیانی میکند از اینکه چگونه این گروه در ملک امریکا بنام بیستم صدی فند چهار کرور پوند جمع
کردند که چهار بار مضاعف است از آنچه هم مذهبان آنها در انگلستان جمع کرده اند" این جمله
در زبان انگریزی اصل آن مضمون است که برای تحقیق همدردان اسلام نوشته می شود

"Methodists all over the world will be in-terested in Dr Buckley's brief but lucid account of how the American methodists raised £ 4,000,000 as a Twentieth Century fund which is four times as much as the British methodists raised."

بر همه کس بیش و کم معلوم است که قوم یهود در این زمان بچه حالت بدی گرفتارند. مگر بخوبی
کسی را از حالات آنها آگاهی نیست + بطلیموس یکی از پادشاهان روم ۲۰۰ سال قبل از تاریخ مسیحی

بیت المقدس را گرفت و شهر مذکور را با خاک یکسان نمود و از آن زمان این قوم در روی صفحهٔ
ارض پراکنده شده اند و در همه جا ذلیل اند + عدت آنها بیش و کم هشت میلیون است که از آنجمله
چهار میلیون در ملک روس و شانزده لک در ملک استریا و بسیاری دیگر هم در جرمنی - اتالیا -
ترکی - امریکا - انگلستان و جاهای دیگر میباشند + البته در انگلستان آزادتر از ممالک دیگر
استند ولی چون دولت و حکومتی از خود ندارند در همه جا ذلیل و خوارند + بالجمله یکی از بزرگان این قوم بنام
"اسرائیل زنگویل" در یک رسالهٔ مشهور تجارتی "مگزین آف کامرس" یعنی مخزن تجارتی
شرح طویلی از حال تباه یهودان نوشته است و میگوید که از بس در هر جا یهودان را ایذا
داده میدهند این قوم از تجارت و کسب و کار باز مانده اند و باین سبب بکارهای پست دیگر
اشتغال دارند و بسیار فقیر و ذلیل اند + مگر در این زمان که زمانهٔ تجارت است باین خیال و
امید افتاده اند که بیاری بعضی از دول و بخصوصه بیاری دولت انگلیش اگر ممکن باشد باز به
بیت المقدس وطن اصلی و قدیمی خود مراجعت کنند زیرا که اگر بار دیگر بسرزمین خود مراجعت
نمایند بسبب آنکه سرزمین بسیار معمور است و اراضی بسیار خوب حاصل خیز دارد و برای زراعت و فلاحت
و بخصوصه برای تجارت بی نهایت مناسب است تجارت اختیار کنند +

خلاصه مطلب این است که این قوم یک سوسیتی برقرار نموده اند و نام نهاده اند "زایون"
(یا زیون[1]) و شعب و رشته های این سوسیتی در هر جای عالم که یهودی است موجود است و هر فردی
از افراد یهودان هر ماهه باندازهٔ حالت و مقدرت خود چیزی (ایک شکل[2]) برای مدد آن کار میدهد +
عبارت انگریزی آن برای همدردان اهل اسلام بموجب ذیل است -

All over the world now there are Zionist societies, and every member pays his "shekel," and has a

---

[1] زایون کوهی بود که پس از فتح بیت المقدس داود قصر پادشاهی خود را بر فراز آن ساخت و اولاد داود در آنجا
سکونت داشتند و گویا مسجد اقصی نیز در آنجا بود و آنجا را خانهٔ خدای نامند + [2] شکل سکه است بمقدار دو روپیه یا بیشتر +

vote in nominating a delegate to the annual Zionist Congress, held in the summer at Basle, and attended by Zionists all the world over, from Siberia to South Africa.

حالا اگر ما این اتحاد و اتفاق و همدردی عیسویان و یهودان (بلکه هندوها را نیز) با اتحاد و همدردی مسلمانان برابر کنیم معلوم میشود که بدترین و پست ترین همهٔ امم و ملل مسلمانان اند + و در این مقام من نمی گویم که این چنین اتحاد و اخوت و همدردی در میان شیعه و سنی باشد بلکه میگویم در میان هر فرقه و گروهی نسبت باجزاء هم مذهبان خود باشد - (اگرچه این کتاب را که بنده می نویسم غرض اصلی من این است که مسلمان هر ذات و طریقه و مذهبی باید با همدیگر متحد و متفق و همدرد باشند) + مگر کمال افسوس است که نه شیعه با شیعه باخوت و همدردی بسر میبرد و نه سنی با سنی - و نه دیگران در میان خود - این عجب غضبی است از خدا برای این امت + اگرچه بیقین کامل نمی توانم گفت ولی باحتمال کلی میتوانم گفت که شاید در میان تمام مسلمان جهان یا وجود نداشته باشد یا بسیار معدود باشد که دو برادر چنانچه باید و شاید شرط اخوت و همدردی را بجا آرند + مثلاً اگر دو برادر باشند یکی بزرگ و صاحب دولت و ثروت و دیگری خرد و فقیر و بینوا و هر دو را یک حاجتی باشد و آن بزرگ نزدیک وزیر یا امیری برای اظهار و درخواست آن حاجت برود هیچ شک نیست که ابتدا غرض و حاجت خود را اظهار میکند - یا آنکه چنین بگوییم که اگر برادر و پسرش هر دو یک حاجت داشته باشند اول حاجت پسرش را اظهار میکند و تا هنگامیکه آن حاجت حاصل نشود اظهار حاجت برادر را نمی کند و حواله میکند بر زمان و فرصت مستقبل که ابداً نه بآن زمان و نه بآن فرصت اعتمادی هست و شاید گاهی بدست هم نیایند +

وقتی از اوقات بعد از دیدن این مضامین بنده تخمینی کردم فرضی نه تحقیقی که اگر ما فرض کنیم که امروز در ملک هند هفت کرور مسلمان هست و بعضی از اینها در سال ده لک آمدنی دارند و بسیاری دیگر

غالباً بعاقبه میگذراند ولی همه روپیه هم هر فردی در هر روز دو آنه آمدنی دارد هیچ شک نیست که یک آنه
و نیم آن آمدنی در خوراک و پوشاک و مایلزم واقعی آن کس خرج میشود و نیم آنه آن در اقسام خرافات
بمعنی خواه در نذر و نیاز و امور و رسوم مذهبیه بدعیه باشد و خواه در دیگر امور خلاف شرع اسلام +
اگر این هفت کرور نیم آنه در کارهای خیر واقعی صرف میشد تا بچه اندازه موجب ترقی ملت بود در علم
و هنر و مکتب و تهذیب اخلاق + از آنطرف هنگامیکه در آن اعمال خسران دنیا و آخرت است در این
اعمال خیر دنیا و آخرت بود + مگر بیشک بسیار بیش ازین بلکه بتحقیق اقلاً پنج کرور روپیه در هر سال
در میان تمام مسلمان هند بامور خلاف برباد میشود و حال آنکه یک عمل نیک در بهبودی ملت نمیشود +
(همین بود حال مسلمان عالم در بین اینهزار و سیصد سال تاریخ اسلام) +

باز خیال میکنیم که اگر بطور فرض کسی یا جمعی اراده نماید که برای یک امر بسیار عظیمی که در آن بهبودی
و ترقی هفت کرور مسلمان متصور باشد چهار یا یک کرور روپیه جمع آوری کنند چه مدت ضرور در کار است
تا آن مبلغ جمع آید + بنظر بنده می آید که برای جمع آوری یک لک اقلاً یک سال و برای جمع آوری
یک کرور صد سال ضرور است + ولیکن البته اگر زیرا انگریزی یا امید حصول بعضی خطابها یا نشانهای
خشک و خالی انگریزی در کار باشد این مبالغ بسیار زود جمع آوری می شوند +

بنده را ابداً با امور دینیه و اعتقادیه هیچ فرقه از فرق اسلام کاری نیست و هرکه هرچه میکند بر آن
بحثی نمی کنم ولیکن بطریقه آن اعمال مرا گفتگو و بحث است + مثلاً در حیدرآباد دو کوه است یکی منسوب به
علی مرتضی علیه السلام که میگویند نشان پنجه آن حضرت بر سنگی نقش است . دیگری منسوب به حضرت بابا شرف الدین اولیا
که قبر آن ولی در آنجاست + مردم حیدرآباد عموماً هر دو خصوصاً شیعها به کوه مولا علی ع و سنی ها به کوه
بابا شرف الدین معتقد گردیده اند و نذر و نیازها و عرس ها میکنند در هر دو مقام + حالا چنانچه گفتم مرا با
اعتقادات مردم کاری نیست بلکه بطریق اعمال آنها کار است + این هر دو مقام را هر فرقه متبرک میداند
گر منهم هم پناه بخدا اعمال خلاف شرعی که در این مقامات متبرکه میشود و همچنین در دیگر مقامات متبرکه نیز
و ایام محرم و [illegible]

آنها را یک واندو بدانند که آنها در آن مقامات حاضر اند که این جاهل پیر و درویش حوائج خود را در حضور آنها
عرض میکند و از آنها مراد میخواهد یا که غیر آنها در این مقامات نیستند ولی این مقامات بنام آنها
منسوب اند پس در حضور آنها یا در مقاماتی که نسبت با آنها دارند نباید اعمال خلاف شرع و خلاف حرمت
آنها را بجا آرد + مگر افسوس است که در حضور این بزرگان صدها تن [illegible] نهاده اند [illegible]
پاک و زائرین و حاجتمندان ارادت کیش آن آب ناپاک متعفن را مانند شربت گلاب مینوشند [illegible] فسق
و فجور دیگر را هم بجا می آرند + مگر باید دانست که "گرچه تیر از کمان همی گذرد از کماندار بیند اهل خرد"
این ملامت را باید بر حکومت مسلمانی کرد که خود تعلقدار صاحب اختیاری در این مقامات حاضر است و در این
اوقات و مقامات فائده حکومت بیش از اوقات و مقامات دیگر است +

بنده را حکایتی است در این مقام که شاید برای مسلمانان جاهای دیگر موجب عبرت و حیرت شود +
چندی پیشتر مردی نه از اعالی و اواسط الناس بلکه از ادانی (اگرچه در این امر و از [illegible] اعالی
و اواسط نیز شریک اند) خواست که موی سر طفلک خود را بر سر تربت حضرت بابا شرف الدین [illegible] شد
بعضی از متعلقین بنده را نیز دعوت نمود و اینها اصرار کردند که تو هم در این رسم شریک [illegible] باشی
اول انکار کردم و عاقبت با خود اندیشیدم که این رسم را نیز ملاحظه نمودن چیزی بیجا [illegible]
لهذا قبول کردم + این بیچاره ده شکرام بکرایه گرفت به سی روپیه و از آنها [illegible] استاده
چون مکان بنده از مکان او دور بود دیگران از طرفی روان شدند و ما از طرفی دیگر و از [illegible] روان
شدیم تا آفتاب برآمد در وسط شهر حیدرآباد به یکدیگر ملحق گشتیم + شکی نیست که [illegible] این [illegible] آن
تربت مبارک یکی هم دوگانه صبح را برای خدای یگانه بجا نیاورد مگر یک قاضی صاحب در میان آنها
بود که بنده را آگاهی نیست که او نماز بجا آورد یا نه + بهرحال [illegible] از دروازه شهر قدم [illegible] نهادیم
و بهامون در افتادیم پردهها از شکرامها برکنار شد همه برآمدند زن و دختر [illegible] مرد و زن + جوانان از پیش
پس روان بودند [illegible] تمام این شکرامها آواز طبله و نغمه بر فلک بر شد [illegible] در وسط راه جائی [illegible] ایستاد

و عنابی و نیلی و پیازی و گل اناری و امثال ذلک چه که چهرهای آنها باین رنگها بود و چه که لباسهای
آنها + همه بطهارت رفتند و باز آمده بجای خود نشستند و نغمه ساز کردند + چون بمنزل مقصود رسیدند
در مکانی فرود آمدند که گفتند این مکان ماما رمضانی یا ماما دیگری باین نام بود - در آنجا دیگها بر سر
آتش بود و پلاو طبخ میشد + باز این زنان سیاه چهره از شکرامها بیرون آمده شور و شغب آغاز
نمودند + بنده یک شطرنجی گرفته در جای دور دستی پهن کرده نشستم و ملاحظهٔ اخباری را نمودم +
درین بین یک بزرگوار که گاریها وارد و بکرایه میدهد بر یک گاری دو اسبه نشسته با چند کس از هم
شهریان خود تشریف آورد - کسی مرا گفت که این بزرگوار در راه که آمده است اندکی سینهٔ
نوش فرموده و حالا میخواهد بقدم بوسی حضرت ولی مشرف شود + ساعتی بعد مرا گفتند باید بالای کوه
رفت و مراسم مذکوره را بجا آورد + بنده برخاسته باتفاق دیگران روان شدم - نزدیک زینهٔ اول
رسیدم گدائی تازه تراشیده نشسته بود مرا گفت فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی کفش خود
را از پای بیرون کن مرا بسپار که در اینجا پادشاه هم کفش خود را بیرون میکند + گفتم کفشهای خود را
بیرون میکنم ولی ترا امانت دار خود ندارم + چون بر سر تربت پیر رسیدیم چادر بسیار بزرگی از گل
سرخ که معلوم نیست چند سیر وزن آن بود بالای مزار او افکنده‌اند + صدها گدای توی گردن ایستاده
بودند و چراغ طلب میکردند + از اتفاق چشم بنده افتاد بر عرایض بیشماری که همه سرگشوده بود و
هر یکی بیک عنوان خاصی همت و حاجت خود را از آن ولی طلب نموده بود + زنی شکایت از شوهر
بدرفتار و بی مهری او داشت - یکی را شکایت از بدرفتاری هووی (سوکن) خود بود - یکی طفل
طلب کرده بود - یکی از بدرفتاری قرین خود گله داشت - یکی پسر میخواست - یکی نوکری در روزگار
میخواست و امثال ذلک + و در این همه عرایض نام هر کسی صحیح بود مثل فلان بی بی و فلان
بیگم قمر بی بی شمس النساء بیگم و غیره و غیره +
در آن مقام کوه پاره است کرورها من وزن که از زمان خلقت جهان در آنجا افتاده و [illegible]
[illegible] اتفاق زمین و آسمان از میان بفاصلهٔ یک گز شکاف خورده است از بالا بپایین و

ما بین این لخت کوه‌ها ارادت کیشی زینه ساخته است برای آمد و شد + هنگامیکه از آن عبور میکردیم شنیدم که بعضی ببعضی دیگر میگفتند که حضرت و بی بی بعصای خود این سنگ را شگاف زده + چون بپایان این کوه پاره رسیدیم قبر دیگری را ملاحظه کردیم و پیرزنی پیش ویدها زا رین را گفت "تربت بی بی را زیارت نمی کنید؟" من جویا شدم که این مزار کیست گفت این مزار "پیکر بی بی است" "زوجهٔ آنحضرت + پیکر در زبان هندی بی نمک را گویند. اگرچه وجه این تسمیه یا لقب تاکنون بر بنده معلوم نیست مگر اینقدر میدانم که هر که بنذر این بی بی طعامی طبخ کند آن طعام باید بدون نمک و مرچ باشد + بهر حال آن بی بی صاحبه را نیز زیارت کرده روان شدیم + بالای این کوه بعضی جاها صاف و مسطح است و بعضی جاها را مسطح هم نموده اند و صدها بساط گدائی گسترده است از گدایان که بعضی خود برای دیگر مشاغل خود رفته اند مگر آن بساط‌ها را گسترده نهاده اند و صاحبان خیر از زایرین یک پیسه یا چند کوری برآنها می اندازند و میروند + همین حال است در صدها زینه که بالای کوه میرود. و همچنین در سراسر راه از دروازهٔ حیدرآباد تا بآن کوه همه جا فقیر و گدا و کلاش موجود است +

چون بمنزل مراجعت کردیم سفره را گستردند و جمعی گرد آن نشستند و پلاو آوردند گرم گرم ولی گوشت آن مانند چرم نپخته گاومیش سخت بود + بعضی از جوانان چیزی از آن گوشت‌ها را به نیش کشیدند و باقی را بناچار نزد سگان انداختند + سگان هم که در آنجا بیشمارند شکم سیری از آن مائدهٔ لذیذ نوشجان کردند ولی نه بدون جنگ و جدال با یکدیگر. پس آنگاه من بمسجدی رفته کتاب و اخباری داشتم زمانی برآنها ملاحظه کردم و بعد خوابیدم. ساعت چهار کسی آمده مرا خبر کرد که اکنون وقت رحیل است بیا سوار شو + آن بزرگوار که با رفیقان خود در گاری دو اسبه آمده بود گاری خود را بشتاب براند و روان شد. کسی مرا گفت که در راه و میان صحرا مقام متبرکی است که این وقت در آنجا جمهای سینه‌ای خالی میشود و این شخص بآنجا میرود + اندک زمانی بآن جای متبرک رسیدیم که اگرچه وقت آمدن در آنجا تنفسی نبود مگر در این وقت مراجعت

قیامتی برپا بود و صدها مرد و زن و پسر و دختر از هر فرقه بخصوصاً از این گروهی که خدا آنها را
خطاب فرموده میگوید کنتم خیر امة + آن بزرگوار را با یاران دیدم که دایره وار نشسته و شمعی
در میان نهاده اند و از نیک و بد جهان فراغتی دارند + چون انتظار گاریها طویل بود و ما از همه پیشتر
بودیم لهذا معلوم نشد بر بنده که آیا آن شاخی که در گاریها بودند نیز کسی از آن آب حیات نوشیده
بود یا نه زیرا که چون گره (زخم) سینه‌زنی را از دور می بینند آب در دهان آنها جمع میشود و حالشان
دیگرگون میگردد + بالجمله ما گاریبانان خود را گفتیم که بشتاب برود مگر چنین معلوم میشود که این بزرگوار
وعده کرده بوده است که در مراجعت این گاریبانان را بخششی نماید و لهذا اینها آمده همه در گاری
خانه او جمع شدند که خارج از شاهراه بود و زمان طویلی در آنجا مکث کردند + اکنون دو ساعت از
شب گذشته ظلمت عالم را فرا گرفته و هر کسی را در خانه خود کاری و پخت و پزی است ولی گاری
بانان بامید بخشش قدم برنمی گیرند آخر الامر جمعی باتفاق گفتند که تا آن ختم سینه‌زنی تمام نشود آن
بزرگوار بخشش نخواهد نمود [illegible] احتمال که نیم شب شود. آن وقت گاریبانان مأیوس گشته روان شدند و
یک پاسی از شب گذشته بمکانات خود رسیدیم +

حالا ای صاحبان دانش ملاحظه فرمایند و ملاحظه این کیفیات نمایند. چنانچه سابقاً عرض شد
بنده را با عقاید مذهبیه هیچکس هیچ گونه رنجشی نیست و هر گونه خرافات مذهبیه ما مسلمانان
[illegible] عدم خواهد شد مگر آنکه علم و تربیت نیک عالمگیر شود + و لیکن بنده را بحث است
با امور دیگر مثلاً (۱) این است که یک فقیر بیچاره برای یک سرتراشی طفل خود اگر یک یا دو [illegible]
[illegible] اهل خانه و قرابتیان خود را همراه گرفته بچنین مقامی ببرد و ده یا پانزده روپیه دیگر
صرف کند [illegible] ولی بیشک در این کار چهار چندان آن مبلغ را برباد کرد و حال آنکه اگر بیچاره
[illegible] طفل خود یک آنه بخواهد یا دیگری برای روشنی مسجدی چهار آنه یا دیگری برای
خارج [illegible] طلب کند نخواهد داد. (۲) آنکه این همه زن و دختر جوان و خرد یا پیر از گرفتن
و [illegible] یا در قربت بیگانگان نواختن و سرائیدن برای کسانی که میگویند

با مسلمانیم بی نهایت قبیح است - (۳) در چنین مقامات متبرک و در حضور چنین اولیاء کرام شراب
و بنگ هی نوشیدن فرمودن کمال بیحرمتی و بی ادبی است - (۴) اگر ربع یا ده یک این مبلغی که در
این امر بیمعنی و بدتر از گناه عظیم صرف شد برای مخارج مدرسهٔ یا مسجدی صرف می شد هزار بار
فائده و ثواب آن بیش بود + بنده این مطالب را باین گونه عوام کالانعام بازاری نمی گویم
و روی خطاب من باین اصناف خلق نیست بلکه این چیزها را به مولویان عالی شان و بزرگان
و حکومت مسلمانان میگویم و روی خطاب من با نهاست +

بنده بطور نمونه از حالت تمام ممالک اسلام و خصوصاً از حالت حیدرآباد بیان میکنم نسبت
باین مقام سکندرآباد که سالهای دراز است بنده در آن سکونت دارم + دراین مقام که شهر بسیار
آباد و معموره پر خلقت است و بطور احتمال ده هزار یا بیشتر مسلمان در آن ساکن اند یک مدرسه
است نه بسیار قدیمی - یک مسجد بزرگ است و یک قبرستان + مسلمانان این سرزمین مانند مسلمانان
جهان اکثر و اغلب لاعلم استند مگر خداتعالی بحکمت بالغهٔ خود بعضی ازاین اشخاص را بسیار صاحب
دولت و مکنت نموده - یعنی که این اشخاص از پنجروپیه الی ده روپیه میتوانند در ماه اقلاً پنجاه روپیه
درمیان خودشان جمع آرند و بعضی دیگر از چهار آنه الی یک روپیه پنجاه روپیهٔ دیگر جمع آوری کنند
که صد روپیه میشود + قبرستان اینجا مانند قبرستانهای مسلمانان هر مقام دیگر است تباه و خراب و
بی بندوبست و مردگان را همه بر روی هم دفن میکنند + آن مسجد بزرگ که جامع خطاب دارد
همیشه پیش امام آن شاکی است که مسلمانان این مقام چندان مدد نمی کنند که اقلاً خرج روشنی
مسجد برآید و غالباً بجاهای دیگر رفته و از کسان دیگر چیزی اخذ میکند + مدرسهٔ این مقام را چه گویم
که مقام افسوس است و از کیسهٔ یک شخص یک آنه برای مخارج این مدرسه بیرون نمی آید + در
اینجا ضرور است که بطور جملهٔ معترضه دو مطلب دیگر را هم ذکر کنم - (۱) اینکه این یک عمل همیشه
درمیان مسلمانان از قدیم مروج بوده است که بعضی از صاحبان دولت در جایی مسجدی میساخته
اند چنانچه دراین سکندرآباد سوای آن مسجد جامع چند مسجد خرد دیگر هم میباشد که در هر یک سوای

امام مسجد و دو یا سه کس دیگر هم نماز میکنند و شبها یک چراغ گلین در آنها میگذارند + (۲)
اینکه این مدرسه سکندرآباد در ایک برادر یا خواهر خرد هم میباشد یعنی کتابخانه است که چند اخبار را
در آنجا ملاحظه مینماید مگر اجزای این کتابخانه تا بنده دیده ام از چهار یا پنج کس بیش نیستند +
ولیکن برخلاف آنچه اکنون ذکر شد در این سکندرآباد اقلاً در هر سال صد عروسی -
رسم تسمیه خوانی - رسم سرتراشی - ختنه - گل پوشی - عقیقه - نذر و نیاز های بمبئی - تعویذ و بلیته - چله
تازه مولود - رسم و چهلم مردگان - و بسیار کارهای بیهوده دیگر بجا آورده میشود که از اعلی گرفته
تا ادنی همه شریک و شامل اند و اگر هر یک صرف ده روپیه زاید از حد اعتدال خرج کند یک هزار
روپیه میشود - مگر نه چنین است بعضی ازین رسوم ها و نیازها که بکلی بمبئی و ناجایز استند و در هر یک هم اقلاً
پنجاه روپیه زاید صرف میشود و بالجمله پنجهزار روپیه در سال مفت برباد میرود و حال آنکه نه یک مسلمان
واقعی و مستحق از آن میخورد و پوشیده میگردد - نه یک طفل از آن علم حاصل میکند و تربیت معقول
میشود و نه پنجروپیه از آن بمدد خرج مدرسه یا برای روشنی مسجد یا در تعمیر قبرستان صرف میشود
و خدا تعالی در حق این اشخاص فرموده است وانّ المسرفین هم اصحاب النار +
همین است حال شیعه و هر فرقه دیگری از مسلمانان + اگرچه در مذهب مختلف اند ولی بموجب
این کلام که بر سر زبان همه است "هر ملک و هر رسم" یعنی انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون در رسوم و عادات و رواجهای بمبئی و خرچهای پوچ و اعمال خلاف شرع همه
یکسان اند + من از کارهای فرقه شیعه بیش و کم باخبر استم مگر جای ذکر آن ها اینجا نیست - همین قدر
میگویم که مثلاً آنچه در ایام محرم برای امام حسین علیه السلام میکنند معلوم نیست که اگر خود امام حسین ع
در این ملک ممکن باشد که تشریف آورده باشد چگونه سلوک خواهند کرد + برای شهرت و نام آوری
مجالس متعدد بر پا میکنند ولی پنجروپیه در کارهای خیر دیگر صرف نمی نمایند +
مگر هیچ مسلمانی از هیچ فرقه از من رنجیده نشود زیرا که این حالات مخصوص به یک فرقه یا اهل
یک ملک [illegible] نیست بلکه اهل هر ملک و هر فرقه از اهل اسلام همیشه باین حالات در بوده اند +

وگذشته ازین غرض فقیر صرف این است که مسلمانان در هر زمانی از آن کارهائی که فائدهٔ کلی داشته اند بر احوال عموم خلق الله و باعث ترقی ملت آنها بوده بسیار کم و بندرت کرده اند و برخلاف کارهای دیگر که ابداً مفید بر احوال خلق نبوده اند و غالباً خلاف شرایع اسلام بوده اند بسیار کرده اند + برای مثال عرض میکنم که در تمام ممالک اسلام از ابتدا مساجد بیشماری ساخته اند که اکثر و اغلب خراب و ویران افتاده اند چنانچه در حیدرآباد و اطراف آن دیده میشود صدها مسجد کوچک کوچک که بعضی بزرگ هم هستند در صحراها و سنگلاخها بفاصلهٔ پنجصد و هزار قدم افتاده اند خراب و ویران - امروز هم هر صاحب دولتی از هر صنفی و از هر جا و بهر نحوی که دولت خود را حاصل آورده باشد مسجدی می سازد + مگر هیچ وجه من الوجوه آثار یک مدرسه در هیچ مقامی دیده نمیشود + و حال آنکه بهر حال باید مدرسه مقدم باشد بر مسجد زیرا که در مدرسه معرفت خدا حاصل میشود و در مسجد صرف نمازی میشود بدون معرفت + مگر باید بگوئیم چنین معلوم میشود که در ازمنهٔ پیشین نمازی بیش از این زمان ما بوده و امروز هم با نماز بی معرفت بی نهایت بیش است از بی نماز با معرفت + غرض آنکه کارهائی که همیشه در میان اقوام متمدنهٔ دیگر و امروز در میان اهل یورپ مایهٔ ترقی بوده گاهی در میان مسلمانان وجود نداشته و امروز هم وجود ندارند هر چند که دولت هم در میان آنها بوده و هست مگر دولت همیشه در غیر مقام حقیقی خود صرف شده +

اجمالی از شرح حال این فقیر

باید دانست که این شرح حال فقیر نیز سراسر مشتمل است از بیان همدردی و اخوت و مروت و فتوت عموم اهل اسلام و خوانندگان باید در همه جا در مد نظر داشته باشند این کیفیات را + این شرح حال بکمال اجمال خواهد بود که اصل و لب مطلب معلوم گردد و کتاب هم حجیم نشود +

قاعدهٔ کلی جهان و جهانیان و هر قوم در سراسر زمین این بوده است تا این دم و خواهد بود تا جهان موجود است که بموجب بود و باش در یک خاک خاص و یک قسم عادت خاص یک شیع تمدن

و زندگی خاص و یک طبیعت و سرشت و زبان خاص و از همه بالاتر یک دین و مذهب خاص اگر شخصی از اقصای مشرق برخاسته باقصای مغرب روان شود خواه بارادهٔ سیاحت و مسافرت باشد خواه بارادهٔ کسب و تجارت باشد. خواه بارادهٔ جلب منفعت یا بارادهٔ گدائی باشد بالضروره و مجبوراً باید بخط مستقیم برود در نزد جنس و قوم و ذات و هم دین و هم مذهب خود و در صحبت آنها بسر برد و هر حاجتی که دارد از آنها و بدستیاری آنها حاصل کند. و غایت و نتیجهٔ اینهمه همدردی و اخوت است + اگر این کیفیات باعث و در میان نبودی هیچ فردی از افراد بشر را همجنسی نبودی و نتیجهٔ آن جنسیت و تمدن و همدردی و اخوت و مروت در جهان وجود نداشتی و ارسال رسل و انزال کتب هم بکلی بی ضرورت و فعل لغو بودی و تمام اولاد آدم در یوقت مانند بهائم و حشرات الارض در صحراها پراکنده بودندی +

از آنطرف حکمت بالغهٔ خداوندی در آفرینش بنی نوع انسان همتمدن و بهر حال محتاج بیکدیگر و تماماً غیر مساوی در حالت و طاقت و دولت و مکنت و هر چیز و هر کیفیت دیگر همین بود که بهر حال و در هر احوال از یکدیگر یاری کنند که آنرا (یعنی آن یاری کردن را که صورتها و حالات مختلف دارد) آدمیان بنامهای مختلف میخوانند مثل حمیت. آدمیت. انسانیت. همدردی اخوت. مودت. مروت. فتوت. مردانگی. جوانمردی. همت. جود. سخا. بذل. دوستی. اتحاد. اتفاق. وفاق. جانفشانی. جان نثاری. و امثال ذلک. و نیز همین حکمت بود در اینکه خدا تعالی غالباً گروه قلیلی را صاحب این کیفیات و دارای این خصال و صفات مذکورهٔ بالا نمود و بسیاری دیگر را نسبت بآن گروه اول ضعیف. کم طاقت. بی نوا. بی دانش جاهل. عاجز. حقیر. فقیر. بیچاره و امثال اینها خلق فرمود + پس بهر حال قانون کلی جهان و نظام عالم براین قرار یافته است که بنی آدم همه بحسب حالات مختلفهٔ خود یکدیگر را یاری کنند بخصوص کسانی که دارای آن کیفیات و صفات اول هستند از کسانی که دارای کیفیات و صفات ثانی میباشند. بعبارهٔ اخری کسانی که صاحبان دولت و ثروت استند خدا تعالی مقرر فرموده است که

متکفل حال کسانی باشند که بی نوا و بی نان و بیچاره اند + پس این کیفیات تمدنی و احتیاجات خلق الله است بیک دیگر که یک بندهٔ خدا را از امر بیکار بر داشته بملک هند می اندازد و دیگری را از هند بلند کرده به چین میبرد - و بر هر فردی از افراد خلق واجب است یاری کردن از هم خلقتان خود + اگر این امر بر اهل اسلام بطور عموم و اهل دانش آنها بطور خصوص معلوم شد اینک فقیر می آیم در بیان شرح حال خود که بحقیقت شرح حال تمام مسلمان جهان است +

فقیر از ملک خود که بر آمدم چون سایر بندگان خدا که ابتداء باراده حصول نانی و کسب زر و مالی از ملک خود بیرون می آیند باراده آن بر آمدم که بهر صورتی باشد یا بگدائی یا به کلاشی یا بطور دیگری چند صباحی در بمبئی بمانم و چند روپیه از بزرگی گرفته بوطن خود مراجعت کنم + از آنجائی که خدایتعالی بنا بر مصالح بسیاری که جز او هیچکس نمیداند طبایع و خصال بندگان را بی نهایت مختلف خلق فرموده دو حالت نیز در وجود فقیر خلق فرموده است که نمیدانم نیک اند یا بد و نیز نمی توانم گفت که این حالات رحمت الهی میباشند در وجود من که باید برای آنها شاکر باشم پروردگار خود را یا نقمت اند که باید شاکی باشم از او + مگر بهر حال من این دو حالت را رحمت و نعمت خداوندی میدانم هر چند که از آنها صدمات و مصائب بی غایتی بمن وارد آمده است و تا اینم بسبب این دو حالت روز خوشی ندیده ام و مدام در آفت در بوده ام + اول اینکه همیشه بالطبع و از طفولیت از صحبت عموم خلق بر کنار بودم و نمی توانستم که در صحبت مختلف مردم بسر برم و با هر فرقه و گروهی بسازم و خوش باشم خصوصاً از صحبت کسانی که از هزل و یاوه و مسخرگی و شوخی و از اینگونه چیزها و کارها خوش اند + ثانی اینکه از وطن خود که بیرون آمدم بحالت و صورت سایر اهل ملک خود و از جهان بیخبر و بی پروا بودم مگر در اندک زمانی حالت من دگرگون شد یعنی آن زمان با این خیال و در این حالت نبودم که بعد از آن کتابها و رسالهای متعددی نوشتم از قبیل این کتاب و همه در همدردی و اخوت و اصلاح حال عموم برادران دینی خود و بی زمان درازی نگذشت که این خیال بلکه جنون لاعلاج بسر من افتاد + اگر این دو حالت را عاقبت خیر و نتایج نیک باشد و این

شاخ سخن روزگاران بری آید موجب شکرگذاری خواهد بود و از آن حکیم علی الاطلاق که شش ماه
ارادهٔ ماندن مرا در ملک هند مبدل نمود بتمام ایام حیات من که دیگر روی وطن و دیدار والدین و
برادران و خواهران و رشته داران خود را ندیدم تا امروز و ابداً امید از بازگشتن بوطن هم قطع نموده ام +
چون طبیعت آن بزرگ مانند سایر بزرگان و صاحبان دولت و ثروت اهل اسلام شوخ و از
هزال و مسخره بی نهایت خوش بود لهذا چند روزی بعد بنده ترک آمد و شد او را گفتم و چند سالی را
در دکان شخص تاجری اقامت داشته چیزی مینوشتم و در عوض آن چیزی هم میخوردم + پس
یکسال بطرف بنارس و لکهنؤ رفتم و آن زمان تازه آن شهر بقبضهٔ انگریزان در آمده و بهر حال
از مردمان آن صفحات هم بوی همدردی بمشام نمی رسید یعنی که بوی همدردی را خود هم نشنیده بودند +
پس از آن قسمت شده بود که باین خاک پاک یعنی حیدرآباد فرخنده بنیاد در افتم + اگرچه شب و روز
دعا میکنم که خدای تعالی این ریاست را مدام برقرار بدارد و رئیس این ریاست را یکصد و بیست سال
عمر دهد و سایهٔ عاطفتش را از سر بیگانه و آشنای این زمین باز نگیرد و خلق این ملک را توفیق
هر گونه عمل خیر خصوصاً همدردی و مروت عطا کند مگر بتحقیق که خلق این ملک خواه ملکی باشد و خواه
غیر ملکی غالباً گاهی از همدردی بوئی نشنیده اند و از اخوت و فتوت و مردمی خبردار نبوده و نیستند
و این خاک و آب و هوای آن چنان است که هر کسی چند روزی قدم در آن نهد صورت و سیرت
خلق آنرا حاصل میکند و خوی آنها را میگیرد + اگرچه صاحبان دولت و ثروت درین شهر بسیار استند
و کرورها زر در هر سال برباد میشود مگر یک پیسه و یک حبهٔ آن در راه رضای خالق و در همدردی
و اخوت خرج نمی شود و بطریق نیک صرف نمی گردد زیرا که مخارج بیهوده در اینجا بیحساب است +
هر کس که بی هنر یعنی نیکبخت و خوش نصیب خوش قسمت است و در این سرزمین در بهشت برین است
بر خلاف آن هر که با هنر یعنی بدبخت و آسمان با او بر سر قهر و غضب و کوکب نصیبهٔ او در تضعیف است
با دوزخیان قرین است + هرچند که این حال خاصهٔ این ملک نیست و در تمام ممالک اسلامیان
همیشه براین منوال بوده و امروز هم برهمین منوال است مگر عجیبی معلوم میشود که این ملک و این

خاک فوقیت داشته باشد بر سایر اقطاع زمین که در قبضهٔ مسلمانان است + مثلاً اگر علم و هنر و کمال هم در جهان و در میان اقوام متمدنهٔ عالم قدر و قیمتی دارد در این سرزمین هزار حرمن علم و هنر بیک جو نفیست و قسمت برابر نیست - اکثر اصناف وضیع و رذیل در کمال خوشی بسر میبرند و اکثر اصناف شریف و نجیب و عزیز در حالت پستی و بینوائی روزگار میگذارند +

ولی باید دانست که در اینجا مطلب بنده دیگر است + در تمام ممالک اسلام خلق چنین می پندارند که هر کاری را باید پادشاه یا حکومت بکند + مثلاً در حیدرآباد امرا و صاحبان دولت و مقدرت چنین میدانند که اگر غریبی وارد این شهر شود باید از کیسهٔ پادشاه یا خزانهٔ عامره زر یا چیزی باو داده روانه کنند + یا آنکه ساختن مسجدی و شفاخانهٔ و یتیم خانهٔ یا مسافرخانهٔ و امثال اینها و مدد طبع کتابی یا صدها کار خیر دیگری ازین قبیل کار حکومت است و باید از زر حکومت بشود و زر اینها باید در طرق بسیاری همه خلاف شرع و انسانیت برباد شود + ولی چنین نیست و نباید چنین باشد - این امور کار افراد قوم است که همه بالاتفاق یا هر گروهی جداگانه و بر وفق یک ضابطهٔ خاصی همیشه هر فردی باندازهٔ مقدرت خود از هشت آنه الی بیست روپیه و زاید ازین بدهد - باین نحو کارهای خیر بسیاری صورت می پذیرند + بعضی از صاحبان دولت هستند که میتوانند هزارها روپیه بدهند و اگر خرجهای بیمعنی را موقوف سازند یا تخفیف دهند از این مبالغ هم زیاده میتوانند + در همین وقت صبح شنبهٔ ۲۶ محرم الحرام شخصی بیان کرد که شب گذشته عروسی را از سکندرآباد به حیدرآباد بردند بدستگاه شاهانه - مهر آن عروس یک لک روپیه و یازده هزار و بیست و پنج اشرفی بوده و هر ظرفی که در جهیز عروس داده بوده اند نقره بوده است + البته در چنین عروسی پنجاه هزار روپیهٔ دیگر هم برباد شده که ممکن بود صدها کار خیر از آن شود و بسیاری از بندگان خدا همیشه از آنها بهره مند شوند و ترقی کنند + ولی این مردم چنین توفیقات را کی حاصل میکنند که هادی آنها شیطان و هوای نفس است و از جادهٔ همدردی و اخوت و مروت خارج اند +

چون بنده از همان اوائل اندکی از حالت روزگار باخبر شده بودم و همیشه شوق براین

داشتم که اگر ممکن شود و از من بر آید از حالات زمانه چیزی هم زبانان خود را آگاه سازم لهذا شروع
کردم بنوشتن بعضی از کتب و رسالجات + از انجمله کتابی بود در یک علم بسیار شریف پر فائده
که در زبان انگریزی "پولیٹکل اکانمی" گویند و در ملک ما بی نهایت ضرور است و گمان میکردم
که در حیدر آباد بی اندازه از آن قدر شناسند و خصوصاً سر سالار جنگ اول که بسیار مردم
تعریف میکردند که بی نهایت ساعی است در ترقی و سرسبزی و افزایش زراعت و دولت ملک خود
و قدردان اینگونه چیزها و اهل دانش و بینش و مردم شناس است - مگر بعد معلوم شد که هیچیک
ازین صفات در وجود او نبود و شهرت بیجائی بود + آن زمان با خودمی اندیشیدم و از خوشی
در جامه خود نمی گنجیدم که اگر سر سالار جنگ قدر این کتاب را بشناسد و مبلغ معقولی بطور انعام
عنایت فرماید ممکن خواهد بود که بملک خود مراجعت کنم - یا آنکه مانند دیگران منصبی یا وظیفه قرار دهد
و بمانم تا بمیرم + مگر افسوس است که چنانچه گفته اند " ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال کاری که
فلک نمود مارا چه مجال" عاقبت الامر پس از سه سال پریشانی و سرگردانی و یاس آن کتاب را
باز پس گرفتم و شخصی فارسی شاپورجی آنرا به اقبال الدوله داد و بالجمله آن کتاب از دست بنده
برفت و کمر امید و همت مرا شکست و یک پیسه از آن محنت چند ساله عاید من نشد - آن وقت
دانستم که در محل غروسی چه بوده مگر این قدر بود که او را فرمان دادند که آن محنت را بکشد و مرا
فرمان نداده بودند +

ابتدا بخدمت خوانندگان این اوراق عرض نمودم که این شرح حال و سوانح عمر خود را اگر
بنده بخواهم مفصلاً بنویسم که مشتمل است از حالات واقعات ۴۷ سال زیست بنده در ملک هند
که ۳۵ سال آن را در حیدر آباد فلک بنیاد بوده ام بی نهایت طویل و جگر خراش میشود و لی اراده
بنده این است که خلاصه و لب اینهمه واقعات را مانند مشتی نمونه از خرواری تحریر نمایم - لهذا عرض
میشود که از ابتدا حقیر در سکندر آباد در محل اقامت افکندم و تا امروز هم در آنجا سکونت گزینم - از همان
اوائل که در امید واری عنایت سر سالار جنگ چند سالی بسر بردم و پس از آنکه برای حصول لقمه نانی

مجبور بودم که از در ها جستجو کنم و نیز بسبب آنکه بسیاری اوقات بامید آنکه بعضی از صاحبان
کرم به همدردی چیزی عنایت فرمایند برای طبع بعضی از کتب بنده اتفاقاً نیمی از این سنوات را که
در حیدرآباد بوده ام و در طی مسافت فیما بین سکندرآباد و حیدرآباد و در این ذهاب و ایاب بوده ام
و غالباً پیاده و امروز هم همین حال است + حضرت علی مرتضیٰ باوجود آنکه هر روز در نخلستانها
آبیاری میفرمودند از باغات یهودان و برای هر دلو آبی که میکشیدند یک دانه خرما میگرفتند و دستهای
مبارک آنحضرت آبله برآورده بود مع ذلک میفرماید مشقتان لا ثالث لهما المشی بالاقدام
والمشی بالاقدام و این هر دو از ابتدا نصیب من بود و خصوصاً در حیدرآباد + گرچه جای عبرت است
که باوجود طی ده دوازده میل مسافت و تباهی و یاس روز از ایام هفته باز چندین کتاب
حجیم و ضخیم و صدها رساله نوشتم که هر یک کم از کم از سه یا چهار جزو و بعضی از چهل یا پنجاه جزو کم نبود
این همه کتاب و رساله را محض در همدردی و برای بهبودی و ترقی مسلمانان نوشتم بمضامین و
کیفیات مختلفه - در همین وقت ده دوازده کتاب نامطبوع نزد بنده موجود است و همه مفید -
ولی نتایج اینهمه محنت و خدمت از مسلمانان چه بود و چه شد در ذیل درج میشود +

اول - اگرچه بنده اهل اینملک نبودم و بلحاظ بیگانگی ابداً مرا حقی بر حکومت و خلق اینملک
نبود ولی بلحاظ آنکه مسلمان بودم و در پای تخت ریاست مسلمانی وارد شدم البته حق هم دینی را
داشتم - و گذشته از این در این ریاست مردم هر ملکی و پیرو هر دین و آئینی میباشند و این خوان
عمیم گسترده است و چه دشمن و چه دوست میخورند و میبرند و بسیاری از حقوق خود هم بی نهایت زیاده
خورده و برده اند و میخورند و میبرند - بلکه بسیاری بطور دزدی و نمک حرامی و خیانت بصاحب و مالک این
خوان لکها برده و خورده اند و همین قدر است که ما باید پیوسته دعا کنیم که خدا تعالی این رئیس را عمر
طولانی بی دردسر عنایت فرماید و این ریاست را و این خاندان آصفیه تا قیام قیامت برقرار و مدام
و بی آفت جاری و مستمر دارد + مگر چیزی که بود و هست فرق میان من و دیگران که من باندازه
خوراک موری بهره گرفته ام و دیگران باندازه خوراک فیل و کرگدن و اشترها این است که من بی نهایت

بدنصیب و کم قسمت بوده ام و دیگران بی نهایت خوش نصیب و پر قسمت بوده اند +

دوم - هنگامیکه من قلم برگرفتم بنوشتن بعضی نصایح در همدردی و محض بهبودی اهل اسلام و نیز بهبودی این ریاست بعضی گفتند که کسی ترا فرمان داده است که این کتاب ها و رسالها را بنویسی واگر فرمانی نیست ترا از کسی چرا فعل لغوی میکنی و بلاناز مردم شکایت داری و ترا هیچ سببی نیست که شکایت کنی + بیشک این سخن درست و بجا صحیح است - ولیکن اگر خردمندان صاحب تمیز کامل و با انصاف و همدردی بنوع خود این امر را فیصله نمایند که این کار داخل هیچ کار نیک و با صواب و خدمت به همدینان و خصوصاً خدمت به این ریاست و اهل این ریاست محسوب نیست بنده تسلیم میکنم - و اگر انصاف دهند که این کار هم در شمار کارهای نیک و خدمات عالی شان محسوب است پس بنده دعوای آنرا میکنم که بخط مستقیم یا بخط غیر مستقیم چندان که من خدمت بعموم اهل اسلام و اهل این ریاست کرده ام هیچکس دیگر نکرده است - لهذا مزد هم در کار بوده است و اگر آن مزد چنانچه باید و شاید بمن نرسیده است من حق دارم که شکایت کنم + و گذشته ازین اگر بجای ادای مزد مرا بجای از حلق رسیده است بیشک جای گله و ولوله است +

سوم - (۱) چنانچه ابتدا گفتم باوجود آنکه من بیگانه ازین ملک بوده ام مرا حقی نبوده است باین ریاست اکنون ۱۷ سال است که از خزانهٔ عامره و از خوان عمیم رئیس این ریاست زله ربا هستم و هر ماهه یکصد روپیه مفت بمن میرسد که بحقیقت جسم و جان و دماغ و خون و گوشت و پوست من و اهل و عیال من پرورده نعمت این شاه هر دل عزیز است و بر من فرض است که هر نفسی هزار شکر احسان او بجا آرم و هر دم از خدا تعالی بدعا طلب کنم که عمر او یکصد و بیست سال گردد و همیشه وجود مبارکش صحیح و سالم و در مهد امن و انبساط و خوشی و راحت و از هر آفتی دور و دولت و اقبال و جاه و جلالش روز افزون و این ریاست او در دودمان او مدام برقرار و از نهیب انقلابی مصئون باد تا بصبح قیامت و دشمن جان و دودمان و ملکش در کام نهنگ بلا گرفتار باد +

رباعی

ای شاه ز نعمت تو باشد پاسم — در پاس نمک نه همچو دیگر ناسم

از نعمت تو بود مرا خون لعروق — کافر بودم اگر که قدر آن نشناسم

(۲) گر حصول این مبلغ و وصول این نعمت در زمانهٔ سرسالار جنگ های اول و ثانی نشد بلکه در زمانهٔ سر آسمان جاه جنت آرامگاه شد + (۳) طریق حصول این یکصد روپیه هم بدون جهات خاصه و اسباب غیر معمولی نبود یعنی ابداً بلحاظ این خدمات و قدردانی ازین قلمزنی ها نبود بلکه خاص از روی رعایت و عنایت بود اگرچه باز این هم خوب و باین هم قانع و شکرگذارم + (۴) واسطهٔ این کار الحق نواب عماد الملک بهادر دام اقباله بود و من باید مدام شاکر و ذاکر او باشم ولی باید دانست که در این هم سبب دیگری نبود جز رنجش خاطر بنده از جناب ممدوح یعنی چنان نبود که نواب صاحب معظم الیه بطیب خاطر یا بلحاظ محن و تکالیف یا از روی قدردانی کارها و نوشتجات حقیر این عنایت را در حق حقیر فرموده باشد بلکه بجهات دیگری بود که در این مقام ذکر آنها مناسب نیست همین قدر است که مرا اندک رنجشی بود از جناب معظم الیه و از اندیشهٔ آن "که شاعر چو رنجد بگوید هجا بماند هجا تا قیامت بجا" قلم برگرفته درخواست صد روپیه برای بنده فرمود + و بالجمله درین وقت باید فقیر بمضمون این شعر سعدی که فرموده "آنرا که بجای تست هر دم کرمی عذرش بنه ار کند بعمری ستمی" قلم بر جهات آن رنجیدگی (در واقع تمام رنجیدگیها از همه اهل جهان) درکشیده شکر احسان جناب ایشان را بجا آرم زیرا با وجود آنکه قلم در دست دارم و در باب همدردی مینویسم ممکن است که کسی حمله بر من آرد و بگوید خلاف شرط همدردی است احسان فراموشی و اصل شکایت از ابنای روزگار خلاف عقل سلیم است و جادهٔ مستقیم +

چهارم - ابتدا هنگامیکه بنده مضمونی می نوشتم در اخباری که تازه در حیدرآباد جاری و اخبار ابتدائی بود موسوم به "شفق" بسیاری از مردم حیدرآباد پیوسته مرا می گفتند تو بسیار سخت مینویسی و دشنام میگوئی + قاعدهٔ دنیاست که هر چیزی که ابتدا وجود بهم میرساند که

قبل از آن مردم ندیده و نشنیده اند چیزهای بسیاری نسبت بآن مید هند و خصوصاً جهال مثل اینکه تلگراف را اول معجزه میدانستند و بحقیقت از معجزه هم کمتر نبود و لیکن امروز تلگراف بدون تار هم پیدا شده و هنوز بسیار چیزها هستند که از تلگراف هم عجیب و غریب تر استند + خلقی که گاهی حرف حق نشنیده اند چون یکباره می شنوند گمان میکنند که دشنام است + بالجمله اخبار مذکور چون اخبارهائی که در حیدرآباد و ایران (بلکه در سراسر مشرق زمین) بزاد ند و بمجرد یکه پای گرفتند وفاتشان در رسید در همان خرد سالی از جهان روان شد + پس از آن بنده شروع نمودم بنوشتن بعضی از رسالها و کتب که مفت بمردم می دادم و همچنین مضامین بسیاری که در روزنامجات بیرونی درج میکردم + رفته رفته مردم نرم و عادی شدند از طرز تحریر من و خاموش ماندند مگر چنان گمان میکردند که این بیچاره چندی را فریاد میکند و چون دید که فریاد او بگوش کسی نمیرسد خود خاموش میشود + مگر چون دیدند که من در طریق خود ثابت بقدم استم و بهر گونه سختی و سستی زمانه و ناهنجاری و بدرفتاری و بدکرداری اهل زمانه در ساخته ام و در پیروی سودای خود قدم استوار دارم نوای خود را دگرگونه کردند و شروع نمودند بتعریف و توصیف کردن و پیوسته مرا گفتند که الحق تو بسیار محنت میکنی در خدمت برادران دینی خود و هیچکس دیگر چون تو خالصاً لوجه الله و بمجرد خدمت نمیکند برای بهبودی اهل اسلام خدا تعالی جزای ترا بدهد + چون من سؤال میکردم از اثر این همه محنت میگفتند که بیشک اثر کرده و میکند و باین سخنان من همیشه کمال خوشنودی را داشتم که کلمات من در قلوب هم دینان من اثر کرده و میکند و بحقیقت هم بایستی اثر کرده باشد زیرا که حق مینویسم و بیغرض و از روی همدردی و حمیت دینی خواه کسی بشنود و خواه کسی نشنود البته کسانی که این بیانات را میکردند بسیار معدود بودند و هنوز هم الیقین است که بسیاری از سخنان حق من ناخوش اند و بسیار هم کم اثر نموده است در قلوب خلق +

اما اهل ملک خود م که خدا آنهارا توفیق خیر دنیا و آخرت دهد و بطریق حق و صراط مستقیم هدایت فرماید همیشه بر کتب و نوشتجات من بدیدهٔ استکراه و استخفاف و بی پروائی ملاحظه فرموده اند تا امروز

همیشه مرا دشمن دین و ملک خود و بی غیرت و بی حمیت و بیدین خوانده اند و دشنامها گفته اند و
اراده زدن و کشتن نموده اند و بواقع مرا کشتنی و سوختنی و سزاوار لعن و طعن دانسته اند + اگرچه
بحقیقت چنین و بیش از نیم ولی نه بموجب خیال و پندار آنها + ابتدا یکی از آنها قلم برگرفته در اخباری
چیزهای بسیاری که در وجود خود دشمن بود و تهمت های سخت ناسزاواری در حق من نوشت + بار دیگر
بنده در اخباری که اسم با مسمای آن آزاد بود مضمونی نوشته بودم در آزادی جمعی از همو طنان من نیز
بزرگواری رفتند و از او خواهش نمودند که جواب آنرا بنویسد + آن بزرگوار قلم برگرفته ابتدا شرح طولی
در مذمت آزادی و از آن پس هزارها دشنام و صدها تهمت نسبت بشخص آزادی موهوم که سراپا
بشکل و شمائل فقیر بود برنگاشت + اینهمه برای چه بود محض برای این بود که از روی حمیت و همدردی
و اخوت و خیرخواهی صادق و واقعی من همیشه مینوشتم که اهل ملک من متصف اند ببعضی از صفات
نامحمود که باید از خود دور سازند و در حکومت و سلطنت آنها اصول و قانون نیست و باید جاری سازند
اینها بجواب من میگفتند تو مردی هستی که لایق نوشتن این چیزها نیستی و خود سراپا عیبی چرا معایب
اهل ملک خود را ظاهر میسازی که دیگران آگاه شوند + و دیگر آنکه میگفتند همین گونه اصول و همین
قوانین و همین بی انتظامی و ظلم و جور و عدم آزادی برای ملک و اهل ملک ما بهتر است از اصول و قوانین
کفار و مردمان فرنگ و تو کافری که نام اصول و قانون را بزبان جاری میسازی + مگر در این وقت
فقیر هزارها شکر میگویم بدرگاه خدا که عاقبت الامر پس از نوشتن و محنت سالهای من و با وجود آنهمه
دشنامها که من شنیدم بیکبار اهل ملک من از خواب غفلت بهوش آمدند و دانستند که ملک را
اصول و قانون و آزادی در کار است و بدون این چیزها ملکداری محال است + مگر هنوز هم اهل ملک من
از من راضی نیستند و هنوز هم دشنام میگویند - ولیکن من در حق آنها دعا میکنم که خدا آنها را براه راست
و صراط مستقیم هدایت کند زیرا چنین معلوم میشود که "ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است" هنوز
مجلس شورای ملی ما کماکان قوام نپذیرفته و کسانی که در آن مجلس یا خارج آن مجلس هستند اهل غرض
و جاه طلب و دنیادار اند و طالب زور و استیلای خاصه خود میباشند + و بالجمله تا این نفسانیت را

انجمن‌ها درست نمایند و بموجب اصول هر کسی حد اقتدار و اختیار خود را بشناسد و آزادی واقعی در
مملکت جاری نشود - و عموم خلق ملک علم نیاموزند - ابداً امیدی نیست که ملک ما با انتظام و قوم ما
انسان و مهذّب شوند +

پنجم - نتایج این همه محن چه بود؟ - اهل ملک خودم را در اینجا برکنار میگذارم که گاهی از این
همه محن قدردانستند و یک کس هم شکرگزار من نبوده و نیست + امّا اهل اینملک - ابتدا چندی را
مختلف طور با گفتگو میکردند - بعضی میگفتند دروی صاحب تو از بس سخت مینویسی و دشنام
میگوئی خلق همه از تو و نوشتجات تو بیزارند و بهمین سبب است که تو نتوانستی در این شهر نانی بکفایت
بچنگ آری و مانند دیگران صاحب دم و دستگاه شوی و همیشه گرسنه + بعضی دیگر میگفتند که جاه
دیگران را می بیند و رشک میبرد و از اینجهت است که سخت و سست و تلخ و ترش مینویسد و دشنام
میگوید + بعضی دیگر میگفتند (و دروی خودم هم) که در این لباس وعظ و نصیحت و نوشتن این کتب
و رسالجات اغراض خود را پوشیده دارد + بعضی دیگر میگفتند که عصمت بی بی از بی چادری است
یعنی که چون اسباب و لوازم اعمال دیگران او را میسّر نیست لهذا بر اعمال دیگران نکته چینی میکند و
افعال دیگران را مذموم و مقبوح میشمارد - و امثال ذلک + از اینگونه سخنان و کلمات در حق انبیاء
و اولیاء و بزرگان هر دین بسیار گفتند حتی در حق خاتم الانبیاء و ائمهٔ هدی "کافر همه را بکیش خود
پندارد" + مگر البته این گفتگوها را کسانی میکنند که جاهل محض و لاعلم بحت و از جهان بیخبرانند - یا خود اهل
غرض و دنیا دارانند و دیگران را هم چون خود می بینند و چون خود میدانند + یا آنکه چندان عقل و
مدرکه ندارند که هر کاری را بعقل رسای خود بسنجند + مثلاً شخصی شراب خوار است و میخواهد فعل خود را
از خلق پوشیده دارد - مگر تا چند میتواند آن فعل را پوشیده دارد و از امکان خارج است که همیشه
فعل او پوشیده بماند + یا آنکه گروهی در حق آن شخص بدگمان یا در شک هستند که آیا واقعاً شراب
میخورد یا نمیخورد + یا آنکه یقین دارند که میخورد ولی بچشم ندیده اند + یا آنکه جمعی از روی خصومت و
خبث طینت آن کس را متهم میسازند بخوردن شراب و بالجمله آخرالامر حقیقت آن امر در اندک زمانی

بعالمیان ظاهر خواهد شد و چنین نخواهد بود که مدام مخفی ماند + پس صاحب دانش بدر که آن کس است
که تا بطور حقیقت امری بر او منکشف نشود یقین در واقعیت آن نکند +

پس از آن حالت و طرز کلمات و بیانات مردم تغییر یافته بطور دیگر سخن گفتن آغاز کردند که
هنوز هم چنین سخن میگویند و در حضور خودم که بحقیقت نمیدانم که اینها در قول خود صادق استند یا کاذب
ولی بیشک بعضی هم صادق اند مگر در بعضی از بیانات خود + مثلاً بعضی که بحقیقت دروغگو هستند
بموجب عادت خود زیاده از حد و در لیاقت من تعریف و توصیف مینمایند از علم و دانش هنر و کمال من
و بحضور دیگران و اظهار افسوس و همدردی هم میکنند با ایشان " وردی صاحب هم یکی از مردمان عالی
دماغ روزگار است. در علم و دانش از افلاطون و ارسطو در گذشته. اشعار او هیچ کم از اشعار فردوسی
و انوری و سعدی نیست و از اشعار آنها تمیز داده نمی شود. بیچاره چه محنتی میکند و چه کتابها مینویسد.
تمام روز و شب باین کار اشتغال دارد. شاید تا بحال پنجصد کتاب نوشته است. در زبان انگریزی
هم بی نهایت کمال دارد. حقیقت وجودش مغتنم است. و عجب همتی دارد که همیشه کتابی یا رساله
نوشته بزر خود طبع میکند و در زیر بغل گرفته مفت بمردم میدهد. معلوم نیست که بیچاره از کجا می آرد
که خرج این کتاب ها میکند. هیچکس از حال این بیچاره پرسان نیست. هیچ ماهی نمیگذرد که کتابی
یا رساله طبع نمی کند و بمردم مفت نمیدهد. مگر در این ریاست کسی از او قدر نکرد. یک رساله آغا صاحب
نزد من هست که یکی از اشعار آن این است " همه غارتگران ملک خویش اند کس نپرسد زنگخواه و کن "
حقیقةً راست میگوید. هان البته بزرگان و دانشمندان و نیکان جهان همیشه چنین در سختی در بوده
اند. ولیکن وردی صاحب خیال مکن که این رنج و محن تو رایگان شود. اگر در حیات تو بکار نیاید
در ممات تو بکار خواهد آمد. مسلمانان مرده پرست استند و این کتابهای ترا پس از تو بسیار قدر خواهند
کرد و همیشه از تو یاد خواهند نمود " + تمام کلمات این بزرگواران را نمی توانم در اینجا کما کان و بلاغت
و طلاقتی که بعضی از اهل اینملک بیان میکنند بیان و درج کنم. ولی باید دانست که من آنم که خود دانم
" طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش ". مرا هیچ

واشتن بینش و کمال و بهتری بیش از آن نیست که درین کتب درج اند و ظاهر نموده ام و ابداً
ازین تعریفهای پوچ بمعنی هم خوش نمی شوم + مثل البته این بزرگواران بعوض این همه تعریف و تمجیدی
کی میفرمایند اگر دست مبارک را در جیب نموده یک روپیه سکهٔ حالی برآورده بطور همدردی برای
طبع کتابی بفقیر بدهند صد هزار بار زیاده مرا خوش و ممنون و مرهون خواهند فرمود - مگر چنین است
"مرآن بر سر زبان است و زر در میان جان" آن روپیه برای کارهای بسیار مفیده دیگر است نه
برای این کار پوچ که نه حظ نفس در آن است و نه حظ روح + بخوبی باید بیاد داشت که همین تعریف
کنندگان اند که گاهی یک پول یعنی یک پیسه برای هیچ امر خیری نمیدهند و اگر صد هزار تعریف
بخواهی میکنند که "تعریف بر سر زبان و پیسه در سویدای قلب نهان است" + احتمال میرود که در تمام
عمر خود یک سخن راست بپدر خود هم نگفته و یک وعدهٔ باوفا با مادر خود هم ننموده اند - ازاین
گروه است یک وکیل صاحب که اگر کلمهٔ شهادتین بر زبان راند بطور یقین دروغ میگوید +

ششم - در اینمدت دراز که فقیر درین شهر بوده ام بجهات چندی و خصوصاً بجهت آنکه پیوسته
رسالها و کتابها نوشته در کوچه و بازار و مساجد و مجالس و محافل عزا و عروسی و ایام محرم
وغیره بهر کسی مجاناً لله داده ام با هزارها مردم آشنا شده ام - محتمل کم خانه باشد در شهر حیدرآباد
و اضلاع حیدرآباد که اقلاً یک رساله یا یک کتاب من در آن خانه نباشد و در بعضی دیگر پنج و ده و با شد +
در میان این آشنایان امرای عالیشان هستند - جاگیردار و زمیندار منصبدار - عمائد و عهده داران
ریاست شیعه و سنی - عرب و عجم و ترک - دکنی و هندوستانی و مدراسی (و هندو و فارسی) و غرض که
هر صنفی از اصناف خلق میباشند از اهل اسلام + امرا و زمینداران و جاگیر و منصبداران غالباً بلکه
تماماً باشندگان ملک استند ولی بسیاری از عهده داران عالی شان و وکلای صاحب دولت
و ثروت و کسانیکه در پیش چشم بنده صوبه دار و تعلقدار و نواب و جنگ و بهادر شده اند نه ملکی
و بیگانه بوده و هستند + اگر بخواهم بطور تخمین بگویم محتمل که این آشنایان پنجهزار یا بیشتر شده اند که
بعضی از این ملک رفته اند و بعضی فوت شده اند و بسیاری زنده و موجود استند که خدا به عمر و عزت

و دولت آنها بیفزاید و توفیق خیر دنیا و آخرت بآنها عنایت فرماید از این عدّت مردم بطور تخمین پنجصد
کس بخوبی مرا شناخته و می شناسند و مکرّر در مجالس و محافل صحبت و گفتگو هم در میان تقریر
آنها دست داده و غالباً هم مرا در کوچه و بازار و مجالس و محافل دیده اند که بسته رسالجات یا کتابها
زیر بغل داشته ام و تقسیم میکرده ام و از میان همین اشخاص بوده اند آن گروه تعریف و توصیف
کننده و دروغگو و عده خلاف سابق الذکر +

حالا باید تأمل نمود که نه بلحاظ آنکه مرا بر آنها حقی بوده یا احسانی بر آنها داشته ام یا خدمتی
بآنها کرده ام که مزد من بر ذمّه آنها باشد و مزد خود را طلب کنم بلکه بمقتضای عالم بشریت - تمدّن
همجنسی - هم مذهبی - همدردی - اخوّت - فتوّت - مروّت - و اخلاق و ترقی قومی مرا توقع بوده
است که هر فردی از افراد این پنجهزار یا پنجصد کس از امیر بسیار عالی شان گرفته تا کسانی که
اقلاً بیست یا سی روپیه در ماه آمدنی دارند بحسب قدرت و طاقت و استطاعت خود گاه بگاهی
برای مدد مخارج این کتب و رسالجات اندکی از من دستگیری کنند + مگر باید دانست که از مقتضای
عالم جنسیت و قرابت دینی مرا از انگریزان و هندوان و فارسیان ابداً توقع نبوده است بلکه از
مسلمان همدین خود توقع بوده + باز پیشتر آمده میگویم مرا از سنّی توقع نبوده بلکه از هم مذهبان
خود شیعیان حضرت علی مرتضی ع توقع بوده + باز میگویم مرا از هندوستانی توقع نبوده بلکه از
حیدرآبادی و از درویشان توقع نبوده بلکه از صاحبان دولت و ثروت توقع بوده + و دیگر باز
امرا و صاحبان دولت اهل تسنّن هم توقع نبوده بلکه از امرا و صاحبان دولت اهل تشیّع توقع
بوده است زیرا که گفته اند الاقرب یمنع الابعد + اکنون می آیم بر سر تفصیل این اجمال -

(۱) امرای حیدرآباد عموماً سنّی و شیعه و خصوصاً گروه ثانی + از قدیم الایام رسم همه ممالک
اسلام بوده است و این رسم این زمان و منحصر به حیدرآباد نیست چنانچه سعدی در گلستان از خود
کیفیت ملاقات خود را با یکی از بزرگان بیان میکند و در آنجا دیگران را آگاه میسازد که بدربار از
پادشاهان و وزرا و امرا مروید زیرا هر که بدون وسیلت یا بدون کارگری و اسباب ظاهری

بدروازهٔ این کسان برود بهر وجه و مرتبه که باشد اگر تا شام برپا بایستد کسی از وی نمی پرسد که تو
کیستی یا آنکه چند سخن ناهنجار هم می شنود " این گریبان میگیرد و آن دامن " + باین سبب من
گاهی بدروازهٔ این بزرگان عالی شان نرفته و نمیروم + (۴) مگر بلحاظ مذهب گاهی امتحاناً بعضی
ملاقاتین این امراء شیعه که با بنده آشنائی دارند گفتگو کرده ام که آیا ممکن است که نواب شما در طبع این
کتاب یا این رساله مرا مددی فرماید + این اشخاص که غالباً خود نیز نیک نفس و با مروت نیستند زبان
افسوس و اسف گشوده میگویند " آقا چه گویم که این نواب صاحب چگونه است و چه مزاجی دارد -
گاهی در این عوالم نیست و باین امور اتفاق ندارد - گاهی باین کتابها نگاه نمی کند - تمام کارخانهٔ او
در قبضهٔ اختیار و اقتدار فلان منشی یا فلان هندوستانی است - بدون اجازت و مشاورت فلان
منشی یا فلان هندوستانی آب نمی خورد و یک پیسه بکسی نمیدهد - این اشخاص و کسان این اشخاص
مثل فلان منشی و چهار پسر او او را تنگ گرفته و خود میخورند و میبرند و ابداً نمی گذارند که یک پیسه بکسی بدهد
علاوه برین بیچاره بسیار مقروض است و امثال ذلک " + مگر بنده در اینجا تمام کیفیات و واقعات
را نمی نویسم زیرا که دیگران هم از حالات خود و یکدیگر بخوبی آگاه اند - صرف برای نمونه مشتی از
خروار یکی دو حکایت را بیان میکنم در ذیل -

دو سه سال پیشتر چندین عریضه رجستر کرده بخدمت یکی از امراء بسیار عالی شان فرقهٔ
شیعهٔ این شهر عرض نمودم مشعر بر اینکه چندین کتاب نزد فقیر موجود است که برای طبع آنها محتاج
بمدد و یاری صاحبان همت قدر شناس استم اگر ارشاد و اجازت باشد اینها را آورده از ملاحظهٔ
سرکار عالی بگذرانم + پس از مدت درازی جوابی آمد (که رسم جواب عرایض هم در اینجاها معدوم است) +
مضمون آن جواب این است

" مکرمی - تسلیم - بجواب معروضهٔ شما مرسومه عالیجناب وزیر . . . .
سرکار عالی مورخه ۲۳ ذی حجه سنه ۱۳۳۲ حسب الحکم جناب محتشم الیه نوشته می شود که شما ضرور
اینچنین کنند که بصیغهٔ تعلیمات کار آنچه خواهد بود و چونکه . . . .

لهذا جناب ممدوح به افسوس ارشاد میفرمایند که در این باره کاری کردن نمیتوانند فقط

مورخه خورداد سنه ۱۳۱۴ ف دستخط محمد [illegible]

چونکه میخواهم در این کتاب که موسوم است به "همدردی" نام هیچ بزرگواری را از این قبیل ذکر کنم
بلکه نام این بزرگواران را نامبارک میدانم که در کتاب بنویسم لهذا بعضی از کلمات این جواب را
از قلم فرو گذاشته جای آنها را خالی نهادم + مگر این حکایت بری شباهت دارد بآن حکایت که
در حکایات لطیفه درج است "فقیری بدروازهٔ توانگری شد و لقمهٔ نانی طلب کرد از اندرون خانه
جواب آمد که بیگم در خانه نیست - فقیر گفت لقمهٔ نانی طلب کردم بیگم را نخواستم که چنین جواب میدهی"
بنده صرف چند روپیه از جناب محتشم الیه توقع داشتم وگرنه خود صیغهٔ تعلیمات و دفتر تعلیمات و ناظم
تعلیمات را بخوبی میدانستم و می شناختم + شاید که چون عریضهٔ فقیر در زبان فارسی ایرانی بود این
محتشم الیه مطلب آنرا نفهمیده بود +

چندی پیشتر بطور اتفاق بمکان حکیم صاحبی رفتم - در ضمن گفتگو او خود فرموده فلانی من
در نزد فلان امیر عالیشان نوکر استم اگر شما خدمتی داشته باشید بفرمائید تا انجام دهم + گفتم
بیشک جناب فرشته که میخواهی محضاً لله کار خیری برای برادر مومنی بکنی + کتابی باو داده گفتم در خدمت
نواب صاحب پیش نما شاید پنجاه جلد از این کتاب را فی جلد ۳ر خریده در میان چاکران خود تقسیم فرمایند
یکماه دیگر باز حکیم صاحب را ملاقات کرده گفتم نتیجهٔ عنایت جناب چه شد - گفت هنوز نواب صاحب
آن کتاب را ملاحظه نفرموده + در ماه شوال گذشته که حصهٔ اول این کتاب ختم شد روزی علی الصباح
نزد حکیم صاحب رفته گفتم این کتاب را ملاحظه فرمائید که چه نام نیکی دارد یعنی "همدردی" غالب
این است که اگر نواب صاحب ملاحظه فرمایند عرق همدردی او بحرکت در آمده برای طبع آن فقیر را
مددی فرمایند + حکیم صاحب زبان بمعاذیر گشوده و در حضور چند کس که نشسته بودند فرمود دردی صاحب
اگر من این کتاب را بخدمت نواب صاحب ببرم یقین است که ملازمی را خواهد گفت که کتاب را

برمیز بگذار تا بعد ملاحظه کنم و آنگاه نه گاهی او را فرصت ملاحظه اینگونه چیزها دست میدهد - نه یک پیسه
میدهد و کتاب هم از دست تو میرود + بنده با خود اندیشیدم که حکیم صاحب این معاذیر را پیش میکنند
که توقع مرا بعمل نیارد - گفتم بسیار خوب من کتاب را میبرم مگر زبان جناب که در دنخواهد آمد و تکلیفی
بوجود مبارک نخواهد رسید پس جناب زبان خیری بحرکت در آرید و باقی را به نصیبهٔ بنده وا گذارید
من هزار یا پنجصد روپیه از نواب صاحب نمی خواهم اگر ده روپیه هم عنایت فرماید کافی است +
هفتهٔ دیگر بخدمت حکیم صاحب رفته گفتم بفرمائید که خبر امید دارید یا خبر یاس - جناب حکیم صاحب
در حضور چند کس فرمود " بوالله همان روز عرض کردم و ابداً جوابی نشنیدم " - با خود اندیشیدم که
حکیم صاحب مؤمن است بیشک چنین سوگند میخورد در قول خود صادق است برخاسته از پی کار خود
روان شدم + پیر مردی در آنجا نشسته بود گفت " ترا فرمان داده بودند که کتاب بنویسی " گفتم آری
آسمان دفی پرور فرمان داده است مرا که کتاب بنویسم و از دنی طبعان برای طبع آن مدد خواهم +
سال قبل ازین کتابی نوشته بودم که خصوصیت داشت بحضرات شیعیان خالص مخلص
ولی زبانی حضرت علی مرتضی ع و بخدمت بعضی ازین بزرگواران بردم برای مدد طبع آن + اگرچه ابتدا
عزم خود را جزم کردم که درین کتاب ابداً نام کسی را بر قلم جاری نسازم خواه کسانی باشند که
از آنها شاکیم و خواه کسانی باشند که از آنها شاکر و احسانمندم مگر ابداً احتیاجی نمی بینم در ذکر نام
کسانی که از آنها شاکر و ممنون استم و آن هم خالی از فائده نیست + لهذا بخدمت خوانندگان
عرض میشود که منسوب باین کتاب مذکور الصدر ابتدا در خدمت دو جوان رفتم یکی نواب وزیر جنگ
و دیگری داکتر میرزا کریم خان و هر یک پانزده روپیه نقد داد + پس از آن چند وکیل هندو یتا فی
و یکی دو اشخاص دیگر حیدرآبادی بعضی پنج روپیه و بعضی دو روپیه نوشته و دستخط فرمودند + ازین
بزرگواران بعضی مبالغ عنایتی خود را تمام و کمال هم ندادند + یک سید بزرگوار مدراسی که مکان او
نصف دار الشفا را فرا گرفته پنج روپیه نوشته بود مگر بعد از مدت دراز آمده شد بسبب فقر و عدم استطاعت
معاف خواست و بنده بحجت دلالی خود او را معاف نمودم زیرا که بیچاره قابل ترحم است بموجب

ع "آنانکه غنی ترانذ محتاج تراند" + یک نواب عالی شان والا جاهی که اگرچه نوابی از دو رفته ولی امارت براو باقی است وعده فرمود که بوکیل صاحبی که معتمد اوست فرمان دهد برای عنایت چند روپیه مگر از چهار ماه قبل از طبع کتاب تا چهار ماه بعد از طبع کتاب و چهار ماه بعد از تقسیم آن کتابها در مجالس مرثیه خوانی خودش و پس از پنجاه بار تحقیق از آن وکیل صاحب و سه خط رجسٹری قلم بر گرد نامش در کشیدم و گفتم "امیر ابن امیر ار خلاف وعده کند توقعی چه بود از گدیور بازار" +

یک سید جلیل القدر نبیرهٔ شخصی عالی شان پس از صد وعدهٔ خلاف از زمانهای ماضیه برای آنکه در خصوص مدد طبع این کتاب وعدهٔ او واثق و بر آن اعتماد کنم شوهر همشیرهٔ خود را هم گواه ساخت و هم ضمین مگر آخر الامر وعده خلافی نمود + ولیکن تاکنون هر زمان که در ایام محرم مرا می بیند باز سلام علیک میکند و مرا بمجلس عزاداری در خانهٔ خودش دعوت میفرماید مگر من خلاف میدانم که بخانهٔ چنین شخص کاذب وعده خلافی قدم گذارم اگرچه برای خاطر امام حسین ع هم باشد +

کتاب مذکور را چهار آنه قیمت نهادم چراکه مبلغ گرانی در طبع آن خرج شده بود و در خانهٔ آن امیر بتوسط همین سید بزرگوار در میان صدها نواب و جنگ و بهادر بقدر دو صد جلد تقسیم نمودم و در خدمت چند کس از مولویان ۱۰ و ۱۵ جلد گذاشتم که باراوت کیشان خود بدهند + در کوچه و بازار هم بقدر ۵۰ جلد را بمردم دادم - مگر از اینهائی هم یک پول یعنی یک پیسه عنایت نفرمود - و غالباً مردم میگویند "آغا صاحب تو همیشه کتابها را مفت بمردم میدهی حالا چرا قیمت طلب میکنی؟" + در اینملک رسم نیست بلکه عیب است که کسی روپیه یا پیسه در جیب یا کیسهٔ خود بگذارد جز در ایام عرس های کوه شریف و کوه با با شرف الدین و امثال این ایام و اگر بدر خانهای اینها کسی برود یا شب در ناٹک بوده خفته اند یا جلاب گرفته اند + بالجمله این است عموماً حالت گروه شیعه در حیدرآباد از امیر عالیشان گرفته تا برود بدیگران که بنام حضرت علی ع جان میدهند و اکثری هر روزه زیارت عاشورا میخوانند و بر سر زبان دارند بابی انت و امی + ان البته در میان امرای شیعهٔ حیدرآباد یک فیاض علیخان است که اگرچه او هم گاهی چیزی بمن نداده مگر باید بگویم "اگر حاجت بری پیش کسی بر

که از خویش بنقد آسوده گردی". من مکرر با او نشسته ام و صحبت داشته ام و در هر مجلس
مرثیه خوانی او هر ساله دو سه بار بر خوان او نشسته ام و نوکران و چاکران او نیز چون نوکران دیگر
امرا در شتخویی او ب نیستند - همین دلیل است بر سلامتی مزاج و نیکی سیرت و اخلاق و عالی
منشی او + همیشه در راه که مرا می بیند جویای سلامتی من میشود اگرچه مردی هستم غریب و حقیر -
پس نوابی و امارت و جنگی و بهادری تعریف کسی نیست بلکه اخلاق و تهذیب و تواضع تعریف دارد +
ولیکن در این مقام بنده باید بگویم که یک طاعون عامی از عدم همدردی و مروت و فتوت و
وجود دروغگویی و وعده خلافی تمام حیدرآباد را فرا گرفته و سنی و شیعه - ملکی و غیر ملکی - عرب و عجم -
و حتی تعلیم یافتگان کالجها و یونیورسیتی های انگریزی هم باین امراض خبیثه مبتلا میباشند + گاهی
نمی توانم کما کان بیان کرد آنچه بر من گذشته است در حیدرآباد و بخصوص صدمه از دروغگویی و وعده خلافی
عموم اهل این سرزمین + خدا گواه است که بعضی اوقات چنان طبیعتم رنجیده شده که آب در چشمم آمده
و گویا که کمرم شکسته و نصیبه خود را لعنت کرده و خود را سخت ملامت نموده ام که این چه حماقتی
بود که من کردم که با عدم اسباب و زر و یار و مددگار و با وجود عدم شوق و بی پروائی مسلمانان
چنین کار عظیمی را بر خود گرفتم که در آن خیر دنیا و آخرت نه برای خود من است و نه برای هیچیک از
همدینان من بجز آنکه اوقات عزیز و جان عزیز خود را بر باد دهم و بر در دونان دوم + مگر بطور انصاف
و بدون سر موئی خلاف میگویم که از میان آن معدودی که از ابتدا تا اینندم عنایتی با من داشته اند
همیشه سه ربع سنی بوده اند و یک ربع شیعه - و از آنها سه ربع هندوستانی بوده اند و یک ربع دکنی +
پس بقول منطقیان از اینهمه قضایا باید این نتیجه را بر آورد که غرض از دین و مذهب هیچ چیز دیگری
نیست بجز انسانیت و همدردی - حافظ میگوید" مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده
تو کردی و او بجا آورد". غرض از مذهب شیعه و سنی این نیست که اگر شیعه بمیرد شیعه او را کفن
و دفن کند و اگر سنی بمیرد سنی او را کفن و دفن کند چنانچه همیشه اهل ملک و هم مذهبان من گفته و
میگویند که اگر در سکندرآباد بمیری که ترا کفن و دفن میکنند + همدینی و هم مذهبی صرف برای این نیست

که در حیات کسی را رنج رسانند و در سختی و مصیبت او را یاری نکنند ولی در مرگ او را کفن و دفن کنند +
چون مرا حقی بر سنیان نیست مع ذلک زیاده بر من مهربان اند در حیات من اگر در ممات من
هم مرا بخاک سپارند من بی نهایت احسان مند آنها خواهم بود + بلکه از این هر دو فارسیان
بهتر اند که آنها بیگانه اند از دین و مذهب من و با وجود این بسیار عنایت و مهربانی دارند با من
پس اگر آنها مرا در دخمه بگذارند من از آنها بیش از سنی یا شیعه احسان مند خواهم بود + "هزار
دوست که بیگانه از خدا باشد فدای یک تن بیگانه کآشنا باشد" + بالجمله دین و مذهب و طریقه
وفلان و بهمان صرف اسباب و ذرایع " انسانیت و همدردی اند" و گرنه خود بحقیقت هیچ نیستند
انک مسئول یوم القیمة ماذا اکتسبت ولا یقال ممن انتسبت +
اگرچه درینوقت از هر فرقه معدودی نیک خصال و نیکو صفات درین شهر وجود دارند که
آنها را با بنده عنایت است مگر بیشک از میان سنی تا سه ربع اند و از میان شیعها یک ربع + یک
نواب عالی شان بیباشد که والد جنت مکانش سی سال پیشتر با بنده عنایت میداشت و در زمان
حیاتش غالباً عنایتی در حق من میفرمود و در موسم انبه چند بار انبه برای من میفرستاد - این بزرگوار
نیز غالباً خوانی یا حصه یا انبه برای بنده میفرستند + یک بزرگوار خلد مکان در سکندر آباد بود که
نیز از همان اوائل با بنده عنایت میداشت + اکنون دو فرزند خلف سعادتمند از وی بجا مانده اند خدا
آنها را با عزت و دولت عمر طولانی عنایت فرماید - کمال احترام را از بنده میکنند و همیشه اصرار و
ابرام دارند که من در مکانات آنها در هر جا که باشند روز یا شب یا چند روز و هفته بمانم (اگرچه مکان
اصلی آنها یک است ولی بلحاظ عهده و قرب و جوار دفاتر خدمت خود جدا جدا هستند) خواه در
مکانات خود باشند و خواه نباشند هر زمان که بنده وارد مکانی شوم وقت چای چای و وقت طعام
طعام میرسد و اگر شب بمانم جای خفتن نیز در کمال خوبی و راحت موجود است + یک بزرگوار دیگر هست
که سالهای دراز است بنده پس از بیست روز یا یکماه بمکان او میروم و تمام روز در خدمت او
بسر میبرم و صحبت میگذرد مدت درازی شد که نیامدہ این مدت دراز کجا بودی - اکثر اوقات اصرار میکنند که

شب هم در خدمت او بسر برم + وکان ذلک بعضی از دیگران هم ازین قبیل فرشتگان میباشند - ولی
چنانچه گفتم این اشخاص بسیار معدود و اند و غالباً در میان فرانها و مذاهب دیگر + بیشک اگر شبی
را در حیدرآباد اتفاق ماندن افتد از هم مذهبان خودم کسی نیست که بکمال خاطر جمعی در مکان او
بردم و شب را بروز آرم بلکه باید کفشهای خود را زیر سر نهاده بخوابم + البته یک بزرگوار بود که مرحوم
شد + هر ساله در ایام محرم دو روز در حیدرآباد بعنایت دوست عزیزی شب را بسر میبردم +
این دوست خود در سکندرآباد مکان دارد و در ایام محرم بحیدرآباد رفته در مکان دیگران بسر میبرد
و امسال بیمار بود لهذا درین سال بشهر هم نرفتم +

درین مدت دراز دو آرزو در دلم بماند - اول آنکه ازین هزاران کس که مرا می شناسند
گاهی یکی بمکان بنده تشریف آرد و حال مرا ببیند و احوال مرا بپرسد و از محنت من آگاهی بهم رساند +
وقتی بزرگواری وعده فرمود که باری قدم رنجه داشته کلبهٔ احزان مرا بقدوم میمنت لزوم خود مشرف
سازد - مگر نصیب ناسازگار ناهنجار من او را سد راه گشت و از آمدن بازداشت و تاکنون منتظر
مقدم او هستم + البته اگر صاحب عهده و مالک زر بسیاری بودم از مقامات بسیار دور بدیدارم
می آمدند + ثانی از این هزاران کس هر یک هزار بار مرا پیاده در ذهاب و ایاب بر روی راهگذار یعنی
سد تالاب چنین سالگر دیده است و گاهی یکی نگفته است آغا بیا در گاری من بنشین + شاید یکی یا دو
کس از مسلمانان چنین عنایتی را در حق بنده فرموده باشند - مگر بیشک از فارسیان مکرر چنین
عنایتی بظهور رسیده است و سبب آن این است که دو سه کس از آنها چندی نزد من فارسی
خوانده اند و گویا که احترام استاد یک کس بر سایرین هم لازم است + بالجمله این شرح حال
سی و چهل سال است و باین مختصر تمام نمی شود "دفتر تمام گشت و بآخر رسید عمر ما همچنان در اول
وصف تو مانده ایم" + اکنون باید برویم بر سر مطلب اصلی +

اما مطلب اصلی

بمزاحت نگفتم این گفتار　　هزل بگذار و جد از آن بردار

آنچه را که بظاهر من شرح حال خود گفتم ابداً نسبتی بمن نداشت که یک شخص جدا نیستم بلکه یک شخص هستم از گروه‌ها و یک قطره‌ام از یک محیط + من نه امید از شاهی دارم و نه بیم از وزیری - نه از زید شاکرم و نه از عمرو شاکی و براین کلام یقین و اعتماد دارم

از خداوان خلاف دشمن و دوست — که دل هر دو در تصرف اوست

و خود گفته‌ام

رباعی

ای بار خدا تو صاحب فرمانی — تو مالک جان و درد و هم درمانی
راضی برضای توام از نیک و بد — تو خاتمهٔ کار به از من دانی

رباعی

عزت ز تو میباشد و ذلت از تو — نعمت ز تو میباشد و نقمت از تو
کس را نرسد چون و چرا در کارت — دولت ز تو میباشد و نکبت از تو

رباعی

بعد از تو بچار ده تنم ایمان است — در راه توام راهنما قرآن است
گر جان رود از تنم براین مهر و نشان — شک نیست که این بهشت جاویدان است

رباعی

رزاق توئی واسطه‌اش هست نظام — جاوید ز محبوب علی ماند نام
محبوب بود در دل عالم محبوب — این است دعای بنده چه صبح و چه شام

رباعی

همچون امل من بودش عمر دراز — همواره در لطف تو اش باد فراز
اقبال همیشه باشدش روز افزون — با عیش و طرب همیشه باشد دمساز

رباعی

خاطر نبود ملولش از دور سپهر — همواره بود بکام او گردش مهر

اقبال نماید بر رخش هر دم چهر | پیوسته بود ز حق مرا دیده بمهر

رباعی

یارب بدرِ کمین مده کار مرا | در خدمت دونان مده گوی بار مرا
از دستِ چنین کسان اگر گل باشد | دانی تو که در دیده بود خار مرا

رباعی

در قبضهٔ تو بود همه کارِ جهان | باشد بتو آشکار هر راز نهان
از بنده شکایت از کند کس بیجاست | نعمت ز تو باشد از تو باشد احسان

آنچه نوشتم شرح حال هزاران کرور مخلوق خدا بود از زمان حضرت آدم تا ایندم و شرح حال هزاران هزار کرور خلق است از ایندم تا قیامت + شرح حال ضحاک و فریدون و سلم و تور و ایرج بود شرح حال ممالک قدیمه و عظیمهٔ جهان بود - شرح حال هارون الرشید و مامون و امین و حجاج بود شرح حال یزید و امام حسین علیه السلام و اسیری دختران پیغمبر اسلام بود - شرح حال کرورها اهل اسلام بود از ابتدای اسلام تا بامروز + بیان آن بود و بیان آن است که چرا همیشه حالت مسلمانان بر خلاف وضع واقعی جهان و تمدن و همدردی و اخوت بود و امروز هم در سراسر جهان چنین است + این بیان آن است که چگونه مسلمانان ایشان ذلیل شدند و عیسویان ایشان ترقی کردند + این بیان آن است که چگونه پوست پوشان بهیمه آسای عرب بر رومیان و ایرانیان غالب آمدند - و نیز پوست پوشان بهیمه آسای یورپ در علم و دولت و دانش و سائنس باین درجهٔ کمال رسیدند + این بیان آن است که چگونه چند کس سوداگر از انگلستان برخاسته بملک هند آمدند و چنین مملکت عظیم الشان را با کرورها بهادر قابض شدند و امروز سی کرور خلق را لگام بسر افگنده بلکه مهار در بینی در انداخته اند + چگونه مشت قلیلی مملکت هیچ امریکا را چنین مملکت قوی ساختند + چگونه جاپان بخوردی لشکر روس را بعظمت پیل و مانی در هم شکست + و کان ذلک بدا تا هرکجا که بخواهی جستجو و غور نما + کسی گمان نکند که این شکایاتی که من کردم خاص منسوب بخود کردم -

نه - اینها نسبت داشتند بسی کرور مسلمان موجوده جهان و هزاران کرور مسلمان آینده جهان + آنها
که مردند و رفتند جای گریستن بر احوال آنها نیست بلکه جای گریستن است بر احوال زندگان
حال و آیندگان مستقبل +

ولیکن اگر ما در میان یک کرور مسلمان بلکه در میان مسلمان سراسر جهان نشسته سوال
کنیم که سبب این حالات در میان مختلف امم سابقه و موجوده چه بود و چیست و چرا باید امروز
سیصد میلیون مسلمان در روی زمین کالعدم و اجسام بیروح باشند و یک ریاست در میان
اینها قوی و یک قوم در میان اینها انسان و باروح نباشد تحمل که باستثنای ده کس تماما خواهند گفت
«نصیب قسمت اقبال» + خدا رحمت کند حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه را که گلستان خود را نوشت
و اکثری از مسلمانان نادان را از هر صفت نیکی باز داشت - از همدردی - فتوت - مروت - هنرمندی
دانش - محنت - سعی - جهد - انصاف - عدالت - اتفاق - اتحاد - یگانگی - مردانگی و دیگر صفات
و خصال حمیده همه را باز داشت و همه را تن پرور و سست طبیعت نمود که همه بر زبان دارند «اگر
بهر سر موییت هنر دو صد باشد   هنر بکار نیاید چو بخت بد باشد» + «در کیمیاگر بغصه مرده و رنج
ابله اندر خرابه یافته گنج   اوفتاده است در جهان بسیار   بی تمیز ارجمند و عاقل خوار» + ولیکن
نه چنین است - سعدی مردی بود جهان دیده و تجربه آزموده و بسیار کامل و عالیشان و بهمان
سان مجبور بود که بزرگان دین و خود خاتم النبیین صم مجبور بودند زیرا که مسلمانان بر وفق قول خدا
هم عمل نکردند و نمی کردند + هر زمان که رسول الله فرمود قرآن بخوانید در هر مقام و هر مسجد
هر راهگذار نشسته قرآن میخواندند اگرچه ابداً معنای واقعی آیات قرآن را نمی فهمیدند - لیکن هر زمان
که رسول الله فرمود جهاد کنید یک بهانه و عذری می آوردند که شغلتنا اموالنا و اهلینا
فاستغفر لنا + سعدی صاحب بخوبی میدانست که تمام تا زمان خودش هیچ ابلهی در خرابه
گنج نیافته بود - ولیکن البته از قدیم دو قسم از ابلهان بوده اند که گنج می یافته اند - یکی شخصی
که بکسب و تجارت صاحب دولت گزاف بود با وجود ابلهی و بی هنری + دیگر شخصی که بمکر و حیله

و فریب و چاپلوسی و شیادی و قوادی و قوالی و مطربی و مسخرگی و هزالی و رشوت ستانی و
اینگونه اعمال صاحب دولت شده بود باوجود ابلهی و بی هنری - این هر دو شخص در این زمان
هم بیشمارند + از آنطرف سعدی صاحب بخوبی میدانست که قبل از او و در زمانه او هزارها
کیمیاگر در حسرت حصول کیمیا مرده بودند چنانچه در زمانه و در پیش چشم ما هم هزارها ابله هستند
که در خرابه گنج یافته و می یابند و لیکن از ابلهی همان گنج را در امید حصول کیمیا بر باد میکنند
و حسرت وصل آن شاهد ناپدیدار را بگور میبرند +

و لیکن اگر سعدی صاحب در این زمانه میبود و یک سفری در یورپ و امریکا مینمود حقیقت
این امر بکمال خوبی بر او معلوم می شد که در آنجاها بیشک متعدد اشخاص چه که ابله باشند و
چه که با دانش هم بلطف خدا و یاری بخت و هم بمحنت واقعی زمینی را می کنند و کرورها دولت از آن
حاصل می آرند - یا از آهن - یا از زغال - یا از نفط - یا از مس - یا از قلع - یا از سیم و زر -
یا از صدها قسم فلزات و معدنیات دیگر + و از آنطرف بعضی از خردمندان هم هستند که بطور حقیقت
کیمیا را حاصل میکنند - یک شخص گراموفون ساخته بملک هند می آرد و کرورها زر میبرد - دیگری
موتورکار ساخته می آرد و کرورها زر میبرد + از این زغال معدنی چیزهائی که مردم یورپ حاصل کرده اند
هیچ کم از اکسیر نیستند - در تعریف شیئی که "تارکول"[1] میگویند یعنی تاری که از زغال
حاصل میشود در اخباری مضمون طویلی نوشته بود مشتمل بر فواید بسیاری که عقل حیران میشود
و در خاتمه آن مضمون لب آن را چنین نوشته بود -

"It is a palette of gorgeous colours, a medicine chest of potent drugs, a whole arsenal of terrible explosives, a vial of delicious flavours and a garden of perfumes — the most protean variegated substance in the world."

[1] این شیئی را در عربی قطران و در فارسی قیر و در اردو و هندی گویا رال میگویند و لی حقیقتش معلوم نیست چنانچه باید +

خلاصه این فقره این است که "هر رنگی از رنگها - هر قسم از دواها - هر قسم از اشیاء شگافنده
محرق و مهلک مانند باروت - هر گونه عطریات و خوشبوئی ها - از آن حاصل میشود و بالجمله
معجونی است مرکب از هر شیئی در دنیا" - اگر این اکسیر نیست پس چیست؟ +

پس بهر حال بموجب اقوال خدا و رسول و تمام انبیاء و اولیاء و بزرگان هر وقت و
هر ملت حتی اقوال خود سعدی و بموجب عقل سلیم چنانچه تمام خردمندان ما در این روز بچشم
می بینند و اغلب هم پسند میکنند (اگر بطور حقیقت اغراض نفسانی خود را بر کنار گذارند) در ممالک
متمدنه با اصول و با قوانین نیک کیمیاگر بواقع کیمیا را حاصل کرده و میکند با یمان و ابله هم گنج
را می یابد بآن سان - نه هیچ کیمیاگری بغصه میمیرد و نه هیچ ابلهی بحقیقت در خرابه گنج می یابد +
ولی این حال کلی در ممالک ایشیا و خصوصاً در تمام ممالک اسلام برخلاف این بوده و هست
هر ابلهی همیشه در خرابه گنج یافته و هر کیمیاگری (یعنی هنرمند) از حسرت نان سیه مرده است +
در هر صنفی از اصناف خلق علماء - فضلاء - دانشمندان - مولویان - قاضیان قضا - سید -
شیخ - پتهان - حاجی - کربلائی - پیر و مرشد - چاکران حکومتی - صاحبان عهده و منصب -
و کان ذلک هر کرا ما ملاحظه کنیم بعلم و هنر و دانش و کمال و راستی و صداقت و نیک حلالی
و معقولیت و بدون شید و دروغ و شعبده بازی و مکر و فریب صاحب دولت و مکنت و ثروت
و جاه و خطر می شود + و برخلاف آن کسانی که باین صفات حمیده متصف نیستند همه گرسنه
و بی برگ و نوا و بی قدر استند + و در میان هر هزار از مسلمان هر ملک ۹۹۹ از سلسله اول
استند و صرف ۱ کس از سلسله ثانی + شرح حال یک هیجره یعنی مخنث را بیان کردند که از
صدها و هزارها صاحبان دانش و هنر بمراتب بهتر است + این مخلوق خوش قسمت هر [illegible]
تریاک (افیون) میخواهد و دوآنه گوراکو - بر خوان [illegible]
هر روز صبح از مکان خود بیرون رفته یک [illegible]
را با خود می آرد و کسانی که در این ملک [illegible]

ابنای جنس او را پرورش میکنند و این خود یک جان است و نباید که هفت هشت زن و بچه را پرورش کنند و اطفال خود را بمدرسه فرستند برای تربیت و تعلیم +

مگر نتایج این حال پر ملال چیست ؟ ـ همین است که آن اقوام در آن حالت ترقی اند که ما بخوبی می بینیم و این اقوام درین حالت مذلت و تنزل اند که ما بخوبی میدانیم + درمیان آن اقوام آنهمه صاحبان علم و دانش و هنر هستند و درمیان این اقوام اینهمه جاهل و نادان بی هنر + صاحبان دانش آن اقوام همیشه در راحت اند و صاحبان دانش این اقوام همیشه در پستی حالت و در تکلیف و مذلت اند + اگر من حالت خود را شرح دهم شاید کسی بگوید که این بیانات را کرده است برای اظهار غرض خود ـ ولیکن این مثالی است برای حال کرورها مخلوق دیگر ـ و اگر برای اظهار غرض خود نیز باشد هیچ قباحتی ندارد + من میگویم اگر در این مدت دراز کسی از حال من آگاهی حاصل کرده بود و چنانچه باید و شاید فراغ خاطر من دست داده بود تا این زمان من چه شده بودم و چه کارهای مفید برای لکها مخلوق خدا کرده بودم و حال آنکه نه خود از جهان بهره حاصل کردم و نه دیگران از من فائده بر گرفتند و اینهمه نقصان خلق الله شد + همین است حال هزارها و لکهای دیگر که نه خود ترقی میکنند و نه از وجود آنها کسی را فائده است و گویا وجود کالعدم استند + حالا اگر کسی بگوید اینهمه از نحوست بخت این اشخاص است من میگویم نه چنین است بلکه این از نحوست کوکب اسلام است که مسلمانان باید باین نکبت و مذلت دو باشند + از آنطرف هنگامیکه اقوام دیگر در تحت این شعر واقع استند

گر بغربی رود از شهر خویش ـــ سختی و محنت نبرد پینه دوز

نصاری در تمام ممالک اسلامیان بکارهای خطیر مشغول اند ـ برخلاف مسلمانان که در تحت این شعر واقع اند

ور بخرابی فتد از ملک خویش ـــ گرسنه خفتد ملک نیمروز

یک مسلمان را کسی نشنیده است که در ممالک نصاری بکاری اشتغال داشته باشد و اگر باشد کار

پستی و عمل بی حقیقتی خواهد بود + برای مثال مینویسیم که اکنون در این ریاست حیدرآباد سه چهار رشته عظیم ریاست در قبضهٔ یورپین است و همچنین در ایران و ترکی و مصر و افغانستان و زنگبار و هر اکثر و جاهای دیگر هم (مثل چین وغیره) اگر چنین رشتهای عظیم در قبضهٔ آنها باشد بخوبی کافی است که زور و استیلا داشته باشند و هر چه بخواهند بکنند و بحقیقت ما مسلمانان بهر حال بیچاره و محتاج آنها میباشیم و مجبوری و نیز بحماقت و بی لیاقتی و عدم آگاهی از ملکرانی باید آنهارا در کارهای خطیر بگذاریم و آنهارا از تمام حالات ممالک خود آگاه سازیم + هان البته جای شکر است که در این وقت یک مسلمان در کونسل وزیر هند نشسته است که باعث افتخار و مایهٔ مباهات تمام مسلمان جهان است ولی او هم مانند تصویر بر دیوار است + ولیکن اگر زور و استیلای این بزرگوار را در کونسل وزیر هند در مقابل زور و استیلای یک انگریز - یک جرمن - یک روسی - یک امریکائی - یک ولندیزی یا یک فرنسیسی گذاریم که در ترکی یا ایران یا مصر و جای دیگر است آن وقت معلوم خواهد شد که "میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است" علاوه بر این این شخص اوّل و بار اوّل و یک شخص واحد است و حال آنکه سالهای دراز است که در ممالک مسلمانان صدها و هزارها بوده و امروز هم هستند + باری باز باید بگوئیم "اقبال نصیب قسمت - هیچ کاری بدست بنده نیست - هر چه است بدست قضا و قدر و نصیب است" +

خاتمهٔ کلام و خاتمهٔ کتاب

خردمندان و صاحبان دانش ما باید بر این خاتمهٔ کلام بکمال دقت ملاحظه فرمایند زیرا که تا اینجا آنچه نوشته شد تماماً بمنزلهٔ تمهید بود و این خاتمه بحقیقت اصل مطلب و ترقی و [illegible] است + این کتاب صرف برای دو مطلب بسیار عظیم اهم است اوّل [illegible] اهل اسلام + و از میان این دو یک نتیجهٔ بی نهایت واجب و لازم و اهم در نظر است یعنی [illegible] جهان خود را از جنگ زور و استیلای [illegible] نجات بخشند [illegible] این مغلوب و منکوب [illegible]

محتاج بآنها نباشند +

مشهور است که ناپلیون اول گفته بوده است که لفظ "ناممکن" را باید از کتب لغت خارج یعنی از جهان معدوم ساخت - ولیکن ناپلیون در این رای بر خطا بود زیرا یقین است که گرفتاری خود را ناممکن نمیدانست و حال آنکه آخر گرفتار آمد + پس در دنیا بسیار امور ناممکن میباشند - از آنجمله نزد رای بندهٔ ضعیف این هر دو امر "همدردی و ترقی" مسلمانان بکلی ناممکن است و همیشه رای بنده همین بوده است +

امّا همدردی یعنی اتّفاق مسلمانان - از تجربهٔ سالهای دراز - از تاریخ یک هزار و سیصد سال اسلام - از آنچه هر روز از نظر ما میگذرد و باستماع ما در می آید - از کتب و رسائل که هر روز نوشته میشود - از اقوال و افعال هر دو علما و جهّال معلوم میشود که همدردی و بعبارة اخری اتّفاق مسلمانان ناممکن است + (چونکه اتّفاق هم از همدردی میشود لهذا در اینجا بجای اتّفاق همدردی نوشتم) + اگرچه مسلمانان دو فرقهٔ عظیم هستند و همیشه ذکر خلافت این دو گروه در میان و بر سر زبان همه خلق بوده است تا امروز - ولیکن از همان اوائل خلافت دو ملت بوده اند و در این وقت عدّت گروه آنها بسیار بیش از پیش شده و تماماً با یکدیگر دشمن خونخوار اند + یک صاحب ذم از وهابیان میکند و کتابی در ردّ آنها مینویسد - یک صاحب ذم از قادیانیان میکند و کتابی در ردّ آن گروه مینویسد - یک صاحب ذم از نیچریان میکند و کتابی در ردّ آنها مینویسد - یک صاحب ذم از مهدویان میکند و کتابی در ردّ آنها مینویسد - یک صاحب ذم از بابیان میکند و کتابی در ردّ آنها مینویسد - و همه یکدیگر را کافر و ملحد و زندیق و لامذهب میدانند و میخواهند هزار ناحقّ بیکدیگری ببندند + علاوه بر اینها هر یک از این فرقهای مختلفه هزاران امور جدیده بدعقیده را از خود تراشیده و در طریقه و عقاید خود داخل نموده اند و جزء امور دینیه و مذهبیه خود میدانند که بکلی اصلاح آنها غیر ممکن است + باز علاوه بر این اختلافات مردم چین اگرچه چهل پنجاه کرور اند در یک ملک و یک سرزمین اند شاید که در عقاید دینیه هم مختلف نباشند

بر خلاف مسلمانان که مشتمل اند از عرب ـ عجم ـ ترک ـ مصری ـ زنگباری ـ هندی ـ مورز (باشندهٔ مراکش) افغان ـ چینی ـ ختائی ـ مغول وغیره وغیره + پس اگر در یک ملک هند یک لک مولوی و حکیم و عالم و فاضل و کامل و بی اے و ایم اے جمع شوند و بخواهند که این امور یعنی بدعتها و رسوم و عقاید بعضی را اصلاح نمایند و پس از اصلاح مسلمانان را با یکدیگر همدرد و یکدل و متحد و متفق سازند بیشک ممکن نخواهد بود + بلکه بنده جرأت نموده میگویم خود خاتم المرسلین و خاتم النبیین هم اگر باز در میان این امّت جاهل خود در آید از اصلاح حالات آنها عاجز خواهد بود و از عهدهٔ اتفاق و اخوّت آنها بر نخواهد آمد زیرا که بیشک جهال مکه و مدینه بعدت جهال کلکته و مدراس و بمبئی یا حیدرآباد نبودند + سبب آن است که اهل اسلام در هر ملک و سرزمین غالباً جاهل اند و معدودی هم که عالم و راهنمای جهال اند در گمراهی خود اهل غرض و دنیادار اند و دانه فائده نقد خود را ترجیح میدانند بر خرمنی فائده و بهبودی کرورها از همدینان خود +

امّا ترقی مسلمانان ـ از ترقی مسلمانان هم ابداً امیدی نیست یعنی آن ترقی که واقعاً ترقی باشد مانند ترقی جاپان + مثلاً در این وقت اهل ملک ما بزعم خود از خواب غفلت بیدار شده اند و میخواهند که ملک خود را ترقی دهند بآن سان که جاپان ترقی کرده است + بنده بطور اتفاق عکس مجلس شورای ملی ایران را دیدم که عکس تمام اجزای آن مجلس بود. مگر رئیس آن در وسط آن جماعت نشسته بود + اکثر آن اجزا ملا و سیّد و تاجر و کسبه بودند + بزرگواری بعضی را نشان داد که بی نهایت کامل و از جهان و امور مملکت رانی باخبر و آگاه استند ـ از آنجمله رئیس مجلس را بیان فرمود که سالهای دراز در یورپ تحصیل علم نموده است و بریستر ایٹ لا است + ما سؤال میکنیم که آیا در این روز که در هر یک از ممالک یورپ و امریکا صدها هزار بریستر ایٹ لا میباشد سوای لکها دیگر اشخاصی که در مختلف رشتهای علوم متعلقهٔ ملکرانی ـ ڈپلاٹیک ـ دریانوردی ـ صحرانوردی ـ لشکری مهندسی ـ معدن ـ تجارت ـ فلاحت ـ طبابت ـ جرّاحی ـ دستکاری ـ سائنس وغیره وغیره کافی است که در ملکی یک شخص بریستر ایٹ لا باشد؟ + ابداً مردم ملاحظات دیگر را نمی کنند و نتیجه اندکی

معلوم میشود که در اینوقت بحرکت هم در آمده اند - ولی درمیان مسلمانان و در هر ملکی از ممالک
اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقهای مختلف اند و غالباً جاهل اند بحدی که بجهل برسر
یک ادنی چیزی یا امری صدها خون ناحق ریخته میشود و خصوصاً در ملک هند + یکبار پیش از
نگذشته است که در بمبئی بدون هیچ سبب جهتی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون ناحق شد
و پهل پنجاه کس زخمی شدند و معلوم نیست که اگر بند و بست معقول نشده بود چند خون ناحق ریخته
می شد و بدون آنکه کسی راضی باشد + غالب امور مذهبیه و غیر مذهبیه این امت مرحومه یا تمام
امور دنیویه آنها شامل و ممزوج و درهم و برهم گشته بلکه باید گفت بحقیقت صدها هزار امر عیشی
و بدعت را با امور دینیه ممزوج نموده اند و علما و بزرگان آنها نیز اکثر اهل غرض اند + ولیکن
هر مرد و هر زن و هر طفل خردسالی که اندک مغزی در سر داشته باشد میدانند که حالت تمام
مسلمان ربع مسکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک
بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده نبخشد
اندیشه آنرا بکلی از سر بیرون کرد + بنده رای از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند
و خواه نکند +

اما امور دینیه - (۱) درمیان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء
و فضلاء یک کامیتی شده بنشینند و امور دینیه و مذهبیه خود را هر چه بدانند و معتقد باشند از
امور دنیویه علاحده نمایند + مگر ضرورتی ندارد که سنی بمبئی را رای دیگر باشد و سنی مدراس را
رای دیگر یا شیعه بمبئی را رای مخالف رای شیعه جای دیگر باشد + همچنین فرقهای دیگر را (۲)
آنچه را که داخل امور دینیه و مذهبیه میباشند هیچ فرقه دیگری را حقی نباشد که در آن مداخلت
و گفتگو کنند + مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حک و اصلاح نمایند بطوری که مطابق شرع
اسلام باشد + (۳) در امور مذهبیه هر فرقه اگر شخصی از فرقه دیگر تو بحث معقول کند - یا
بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را ذم گوید یا دشنام دهد یا در کتابی دشنام و طعن و [illegible]

بنوید آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قضا یا مجسٹریٹ خواهد بود +
(۴) کسانیکه از یک فرقه اند در بازار و علماء عام و در مساجد و بر منابر یا در مجالس خود که محتمل
از فرقهٔ دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجا نیارند و سخنی را بر زبان جاری نسازند که آن فرقهٔ
دیگر را انگیخته و رنجیده شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانهٔ شخصی از یک گروه
نوکران و چاکران از گروه دیگری باشند نیز فعلی را بجا نیارند و سخنی را نگویند که موجب رنجش
خاطر آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که مجرم شود چناکس را گواه نموده همان
کس را نیز بر حاکم یا مجسٹریٹ برند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۷) بعضی
از امور هستند که بواقع همه فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و واقعات ایام محرم بعضی
از این امور را بزرگان و علماء یک گروه جزء عزاداری میدانند (در صورتی که عملی نباشد
خلاف مذهب و عقیدهٔ دیگری و باعث رنجش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقهٔ بد و
مذموم استند پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
و اشتغال در آنها - بلکه هر دو فریق بدستیاری یکدیگر آن امور را موقوف و معدوم سازند + پس
بهر حال بزرگان هر گروهی امور مذهبیهٔ گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز مجبوب
سبحانی را بجامی آرد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
سازند - یا اگر چنین میدانند که مبلغ گرانی در آن برباد میشود و کسانی میخورند که مستحق نیستند پس
بطور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و لی زر گزاف برباد نشود +

اما امور دنیویه - ابتدا باید دانست که هر کاهتی خاصی که نسبت دارد بفرقهٔ
خاصی در تمام امور دنیویه باید با دیگران مشترک باشند یعنی که هر ساله در ایام خاصی همه یکجا جمع
شوند و رای زنند بر سر اصلاح تمام امور دنیویهٔ عامهٔ اهل اسلام - مثلاً شرابخواری - زناکاری -
قمار بازی - سود خواری - رشوت خواری - تهذیب اخلاق - معاشرت - صحبت - تعلیم و تربیت -
دستکاری - هنرهای بدیع - تجارت - فلاحت و هزارها کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم و ملزوم

زیست و زندگی بیاشند + بالفعل در میان مسلمانان هند یک یا دو اجتماع بیاشند بنام
«مسلم لیگ» و «ایجوکیشنل کانفرنس» - یکی از اجتماعات کافی است خواه بهمین نام
باشد و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال همدیگران است + اگر تمام اجزاء یعنی ممبران
یک کامیتی در آن کانفرنس سالیانه جمع نشوند اقلاً از هر کامیتی یکی دو کس باید در آن شامل
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نمیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
غرض از اصلاح امور دینیه و دنیویه و معاشرت و تهذیب اخلاق وغیره چه چیز و چگونه است و
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میداند که عموم اهل یک ملت عظیم مرد و زن و پسر و دختر باید علم
حاصل کنند و تربیت شوند بکمال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک
مقام بچشم می بینم گمان میکنم که در سراسر ملک هند حال بر همین منوال است + مثلاً شراب خواری -
سیندهی خواری - افیون - مدک - کشیدن سگار - یا بیڑی - و اعمال دیگر چنان شایع شده
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد هفتاد هشتاد ساله معتاد باینها شده اند - تمام
مکتب ها و مدرسه ها و اسکولها خراب و تباه است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک مدرسه
میروند و ابداً تمیزی در میان آنها در رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
بیمعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بمکتب میفرستند
نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام بر آیند مگر صحبت آنها
دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پیرزنان
ناقص عقل چون دختران خردسال را دعا میکنند میگویند «بزودی عروس شوی انشاء الله»
هرگونه حکایت و بیاهی در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و رنگ بکثرت است
موعظه و نصیحت مسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر + در زنان این ملک
غالباً بی علم و بکلی جاهل و بدرفتار و بدکردار و بیحیا و فحّاش اند و بسخنان و اعمال قبیحه استعمال
دارند + ادب و حیا بکلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدانند که آزادی واقعی همین

و فحوای انشادی همین است + طفلکی دو سه ساله صد ها دشنام غلیظ بر زبان دارد و همچنین بسیاری
از زنان - نه مردان را آن تمیز و حیا است که زبان خود را در حضور زنان از کلمات نامعقول فرو بندند
و نه زنان را است که در حضور مردان سخنان غلیظ نگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار
و گفتار و کردار و خطاب و تکلم بالبعضی از مردمان عالیشان یا سالخورده یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه
و تمسخر آمیز است که هر خردمندی را شرم آید + گدا و کلاش و جادوگر و عامل و طبیب نادان و شیاد
و کیمیاگر و امثال اینها در اینملک بیشمار اند + کرورها زر در عروسی و عزا و میزبانی و بسم الله خوانی
و مراسم و نیاز های پوچ همچنین دیگر برباد میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود - هم مسجد
و مدرسه و شفاخانه و مسافرخانه و یتیم خانهای متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + و کان ذلک
هزارها از اینگونه اعمال بیجا است که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این
اصلاح عام خاصهٔ ملک هند نیست بلکه تمام ممالک اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح
در همه جا اشد ضرورت را دارد +

اصل اصیل غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) همدردی و اخوت واقعی اسلامی است
در میان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز در همدردی و
اخوت و امثال اینها باید در میان دولتهای اسلامیه و همچنین در میان مختلف فرق اهل اسلام معاهده
و شرایط هم باشد بلکه بسوگند موکد و استوار گردد که اگر بعضی واقعات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل
اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند
(۳) البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه در هر امری از امور زیست و زندگی پولتیک
شامل و مخلوط و ممزوج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و فحوای آنرا ندانستند با خاک
یکسان شدند مگر این لفظ بحقیقت در قرآن مسلمانان هم موجود است و مرادف همدردی و اخوت
بلکه عین همدردی و اخوت است + پس نزد رای بنده همدردی واقعی بدون پولتیک نمیشود
و اگر سایر اهل اسلام مخالف باشند که قدم در دایرهٔ پولتیک گذارند بنده اقلاً اهل ملک خود را تاکید

"با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین — زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است"

بیشک انگریزان خود این پالسی را میدانند - من میگویم که قانون "سدیشن" ابداً در کار نیست بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلبی باشد نه ظاهری و زبانی و از خوف قانون سدیشن + حق این است که انگریزان یک پالسی عجیب و غریبی دارند که نخواستند رعایای هندی خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود و سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است که "یک سر بام سرما باشد و یک سر بام گرما" یا بگوییم "یک بام و دو هوا" باشد + در تحت یک پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در هند یک رفتار است و در ترنسوال یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران وغیره جاری کرده بودند عندالانها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند بی نهایت مقام افسوس است + در ممالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هندی خود ولیکن در ترنسوال همه خاموش اند + حکومت هند نخواستند کاری بکند - گورنمنت انگلند و پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند در این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سربسته و چه معمای لاینحل و گره سختی است که با انگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم که خدانخواسته انگریزان فرشته خو ملک سیرت و معدلت گستر و رعیت پرور نیستند ولیکن انگریزان آن استند که نامه نگار تیمز آف اندیا می نویسد

"The fact is that the House cares nothing whatever for the views of men who "take up India" in the same way that they might "take up" the preservation of wild birds, or any other casual subject.

یعنی حقیقت این است که هوس آف کامنس (پارلمنت) ابداً اعتنائی ندارد به آرای کسانی که بحث میکنند در مطالب منسوبه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا کنید

در مطلبی که نسبت واشته باشد به طیور صحرا یا ازین قبیل مطالب دیگر" + ومیگوید هنگامیکه وزیر هند صورت بجیت (جمع و خرج) هند را بمجلس یعنی هوس آف کامنس در آورد بکلی مجلس خالی بود و چون داکتر رود تخورد شروع بنطق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء مجلس بیرون شدند چنانچه در خاتمه نطق داکتر مذکور فقط ۳۲ کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیس تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یوروپ که سی برابر انگلند است - سی کرور مردم شماری آن است - نود صد کرور تجارت آن است و قریب یکصد و سی کرور مالیات آن است + درینصورت مردم هند باید دست عجز بدرگاه قاضی الحاجات برآورده بگویند

"پیش که برآورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد"

پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلتی داشت ازچنین رعیتی که در هر حال در رنج است - من بآواز بلند و بی بمعقولیت میگویم که تا رعیت قلباً خوش نباشد چشم لایلتی حقیقی از آن نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری تامل باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند "یک سوزن بخود زن و یک جوال دوز بدیگری" یعنی که "زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل" + مردم ایران صدها سال در شکنجه حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + ولیکن چون آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آنطرف انگریزان هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعینه همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابداً زور و حربه ندارند و حکومت زبردست و زور آور است و مردم را از قانون سدیشن خائف دارد + پس حکومت هند بحال خاطر جمعی را نداشته باشد که خلق هند از صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + ولیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر جمع است از لائلتی عموم خلق هند ضرور است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خود

وا گر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایقی عموم خلق هند ضرور است که مهربانی و مساعدت
آنها با رعیت انگلیش خود آنها را لایق سازد و گرنه تا به ابد بزور و زبردستی هیچکس و هیچ قوم لایق
واقعی نخواهد شد +

اما حکایت لیاقت حسین - قبله بنده چون آفتاب روشن است که "چو از قومی یکی
بد انشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را" - بیشک نامعقول نزد هر کسی نامعقول است و نامعقولی
نزد هر کسی ناپسندیده - و بیشک نامعقول را باید بزندان و بند داشت + هیچ شخص معقولی میگوید
و رای میدهد که باید سلاح بر تن آراست و در مقابل حکومت بجنگ خاست بلکه میگویند "رزپکتفولی
بت ایمفتیکلی"[51] بمعقولیت ولی با استبداد هر خلافی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص
نامعقول فعلی را بجهالت بجا می آرد البته در نزد هیچکس پسندیده نیست - و لیکن هنگامیکه هفت کرور
خلق بمعقولیت و براهنمائی هزارها مردمان عالی شان معقول در کاری قدم می نهند و کمر استوار
می بندند قول آنها در نزد هر عاقلی مسموع و فعل آنها در نزد هر قومی بی نهایت ممدوح است +
اگر همدردی همدینان و اهل وطن در نزد قومی ممدوح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان
و اهل وطن آنها نزد آن قوم ناممدوح باشد - اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینان خود ممدوح
است چرا باید همدردی مردم هند هندو یا مسلمان از همدینان یا هموطنان خود در نظر آنها مذموم
باشد + خدای اسلام در یک جای کتاب اسلامی یعنی هدایت نامه خود فرموده است که اگر کسی
یک نفس را بی سببی بکشد چنان است که همه اولاد آدم را کشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضای
یکدیگرند" + در جای دیگر پیغمبر پاک بخشید کسانیرا که در صدد کشتن شما هستند + هادی اسلام خود
فرمود که "عزیز و گرامی دارید میهمان را اگرچه کافر باشد" - و همه کس میداند که آن حضرت چگونه با مهمانان
کافر خود رفتار میفرمود - ولی چون قدم در میدان میگذاشت و بار از [illegible] بر می آورد +
در عالم انسانیت و اخوت باید همه جهانیان مصلح کل باشیم ولی در خصومت و عداوت و ظلم و

[51] Respectfully but emphatically

جفا جوئی دقیقهٔ فروگذار نکنیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود ابداً منافاتی با لایلتی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد با بیگانگان ندارد تا هنگامیکه دیگران با ما مهربان هستند ما با آنها مهربانیم و چون با ما مخالفت می ورزند ما نیز باید با آنها خلاف ورزیم و چنان نداند که ما گوسفندان سلیم هستیم + من تا وانمند بنگاریم که هنگامیکه انگریزان با روسیان معاهده کردند در تقسیم ایران بایستی که ایرانیان و ترکان نیز در میان خود معاهده بکنند مناسب حال خود - ولیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمله همدردی و اخوت و اتفاق و اتحاد و مودت بین المسلمین در هر حال از جملهٔ واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی بکسی برساند و بدون آنکه در لایلتی مسلمانان هند نسبت بحکومت انگلیش ضرری داشته باشد بلکه این کار سبب صلح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر بهیچ حال و بهیچ وجه این شعر را فراموش نباید کرد "چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار" و آخر همه این آیه و فرمان عظیم الشان تهدید آمیز خالق قهار جبار و مالک کن فکان را

قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین -

نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

امّا صورت همدردی اهل اسلام

چنانچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت اهل اسلام از جملهٔ غیر ممکنات است یا که اقلاً بگوئیم از غیر ممکنات معلوم میشود + در میان اهل جیوش که اهل یا بجا دکر را هستند همدردی و اخوت غیر ممکن نیست چراکه همه اهل یک فرقه و اکثر یک مذهب دارند و چنین

"ایران نے محکمۂ مال کی درستی کیلئے فرانس سے ایک مالیہ افسر طلب کیا تھا جہاں سے
ایک فرانسیسی ماہر حساب طہران کو بھیجا گیا ہے - یہ وہاں مشیر مال مقرر ہوگا" + این ابتدا
کار است و آینده هر روز ما خواهیم شنید که شخصی را از یورپ طلب کرده اند برای کاری همچنانکه
در حیدرآباد همه عهدهای عالی شان در دست مردم یورپ است - و همچنانکه در تمام ممالک
مسلمانان همین حال است + پس از یک شخص که چندی در یکی از ممالک یورپ بوده یا یک
یا دو زبان را خوب میداند یا بر پیستر آیت لا ست و امثال ذلک چه میشود برای ترقی یک ملک
عظیمی + درین وقت بایستی که اقلاً پنجهزار مرد کامل در هر فنی از فنون متعلقهٔ ملکرانی در ایران
موجود باشند که ابداً محتاج بدیگران نباشند و اگر پنجسال و ده سال دیگر موجود شوند بعد از
خرابی بصره خواهد بود + غرض این است که ما باید از ترقی واقعی مسلمانان جهان بکلی چشم بپوشیم +
و در این مقام این حکایت هم خالی از فائده نخواهد بود - در روز ۶ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۶ در شهر
حیدرآباد یکی از ایرانیان با بنده دوچار شد بر دکان دیگری و در ضمن گفتگو در میان او و بنده این
شرط شد که اکنون سال ۱۳۲۶ هجری است در سال ۱۳۳۰ هجری من خواهم دید که ایران آنها مرا
بهتر از انگلستان ما خواهد شد + اگرچه بنده بعمر خود چندان امیدوار نیستم ولیکن البته بسیاری
خواهند دید ایفای این شرط را + سوال کردم درین وقت اهم امور کدام است که از آن آغاز شود -
فرمود جریان عدل و تاسیس اساس معدلت + گفتم بچه صورت - فرمود شما توقع نداشته باشید
که دار القضاء ایران مانند دار القضاء لندن باشد - گفتم پس باید بازیچهٔ اطفال باشد + بزرگوار
دیگری فرمود که بالفعل ادارهٔ عدلیه جاری شده است در طهران و کسان برای انتظام و ترتیب آن
بدیگر بلاد هم رفته اند + خلاصهٔ کلام این است که بنده کلام را طول نمیدهم از برای کسانیکه فهم
دارند - همین قدر بس است که دیگران تمام مرا امر نصیر ا[illegible] و حرکت مورد [illegible] آسیا میدهند و
من هیچ ا[illegible] دیگران را که زبان هم متعلق [illegible] است و ضرورت بنصیر دارند + [illegible]
پنجاه سال بنقطهٔ کمال رسیده ولی در ایران آن کمال کم از پنجصد سال نخواهد شد - هیچگونه مطالب

بفهم هر کسی نیز بسیار کم کسی میفهمد که غرض من چیست. زبان و دهان هر جانداری هست مگر زبان و کلمه هر جانداری نیست +

مگر ما باید بحال خود ملاحظه کنیم و با تحقیق خوض نمائیم که سبب این حال در میان اهل اسلام یعنی تمام مسلمان عالم چیست که یک ملک کوچک هم از آنها تا این روز ترقی نیافته است + چهار پنج مملکت عظیم و چندین ریاستهای کوچک کوچک عالم در قبضه سی کرور مسلمان است و لیکن یک ریاست هم برابر جاپان نیست که صرف چهل میلیون خلقت دارد + هفت کرور مسلمان در ملک هند میباشند که بحساب میلیون ۷۰ و بحساب لک ۷۰۰ میباشند و غالباً بهادر و جنگی و قوی هیکل اند. در مقابل اینها محتمل که ۲۵ میلیون بنگالی باشند همه بزدل و ترسنده جان همچنین قریب یک لک هم فارسی هستند و آنها نیز بسیار کم دل و ترسنده جان اند + برادران مسلمان ما بی نهایت عار دارند و رنجیده و ناخوش میشوند اگر کسی آنها را با بنگالی ها و فارسی ها مقابل کند و خصوصاً با بنگالی ها زیرا که آنها را موش میدانند و خود را شیر ژیان. و لیکن در مقام انصاف و محض برای مثال عرض میکنم که چندانکه آن دو گروه ترقی کرده اند و "همدردی" دارند مسلمانان نکرده و ندارند + کمال شرمساری بلکه نادانی است که کسی بجود پسندی و رعونت مرض خود را پوشیده دارد و علاج نکند و رنجیده شود اگر او را بگویند این است مرض تو و این است علاج آن + اگر مسلمانان از مقابلی با بنگالی ها عار دارند ابداً نباید از مقابلی با فارسی ها عار داشته باشند زیرکه بیشک فارسیان هند بهر حیثیت هزار درجه بهتر اند از مسلمانان. اولاً در میان فارسیان یک گدا یافت نمیشود و حال آنکه در میان مسلمانان لکها گدا میباشند. چندانکه فارسیان در هر امری از امور ترقی کرده اند از مسلمانان صد یک بلکه هزار یک آن نکرده اند + البته جواب ده من بسیار است و لیکن هر که جواب مرا بدهد جواب او معقول و پسندیده نخواهد بود و بی انصافی خود را ظاهر میسازد و باید سر خود را از خجلت بزیر افکند. زیرا که فارسی ها از یک لک هم کمتر اند و مسلمانان شاید از هفت کرور هم بیشتر اند. آنها ابداً سلطنتی از خود ندارند و حال آنکه اینها هنوز چندین سلطنت عظیم از خود دارند +

ولیکن چه؟ - اگر همدردی خردمند در میان مسلمانان باشد یقین است که از ملاحظهٔ حال خود و همدینان خود بر سر و سینه میزند ولی باقی دیگر جاهل و ناخوانده و خودپسند استند که ابداً پروائی ندارند از آنچه بر آنها و کرورها دیگر میگذرد +

حالا اگر کسی سؤال کند از سی کرور مسلمان عالم که این اختلافات حالات و کیفیات و نشیب و فراز جهان و اهل جهان از چیست چنانچه قبل ازین عرض شد یقین است که باستثنای یک چند کس معدودی تمام خواهند گفت "از نصیب و قسمت و اقبال است" + ولیکن اگر کسی ازین فقیر سؤال کند بدون خوف از ملامت یا شماتت و نسبت جهل و نادانی بآواز بلند میگویم که اصل و ریشهٔ اینهمه اوضاع جهان خواه نیک باشد خواه بد "همدردی" است و بس + یعنی هر کجا همدردی وجود دارد آنجا بهشت است و هر کجا همدردی معدوم است آنجا دوزخ است + خدا تعالی فرموده است یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا بیشک حکمت بمعنی حمیت و همدردی است و خدا بهر شخص یا هر قوم که بخواهد عنایت میفرماید بشرط آنکه مورد لطف و عنایت او باشد + ولیکن باید دانست که آنکسانی که مورد لطف و عنایت خدا هستند و میشوند همان کسان اند که بالطبع همدردی دارند یا آنکه در حصول این خصلت ساعی و جاهد اند برخلاف خدا برسر قهر و غضب است با آن کسانی که گاهی در خیال حصول این نعمت و در فکر کسب این خصلت نیستند و ارادهٔ حصول آن ماندارند + این لفظ "همدردی" در بر دارد تمام نیکی های جهان و خیر دنیا و آخرت را و هر کجا که موجود است و در رکاب او میباشند همه نیکی ها و نیک بختی های جهان و برخلاف هر جا که وجود ندارد تمام آفات و بلیات و نکبات و مصائب در آنجا موجود اند + آنچه را که امروز مردم یورپ دارند همه از وجود همدردی است و همان چیزها را مسلمانان ندارند از عدم همدردی است + تمام اقوام نصاری عموماً یا فرد فرد همدینان خود یا اقلاً تمام باشندگان یک ملک یا فرد فرد اهل ملک خود همدرد استند - برخلاف مسلمانان که یک برادر هم همدرد برادر خود نیست چه جای آنکه همدرد اهل ملک یا هم مذهب یا همدین خود

باشد - واگر ازین گونه برادران یافت شوند النادر کالمعدوم و بوقوع فرشته اند + اگر یک
عیسوی گم نامی را در اقصای ملک چین بکشند یا ایذا دهند فوراً صد جهاز آتشی جنگی انگریزی
و جرمنی و روسی و امریکائی وغیره روان میشوند بتقاص خون او - برخلاف اگر صد برادری از
مسلمانان را بکشند نفسی از کسی بر نمی آید - بلکه میگویند "مارا چه ازین قصه" +

از حسن اتفاق یا از نحوست اتفاق غالباً جرمی از یکی از رعایای ما سر میزند یا در ایران
یا در افغانستان - یا در ترکی - یا در مصر یا در جای دیگر که لازم میشود سزای او و ما خود نمی توانیم
او را سزا دهیم - یا بی پرواهستیم از جرم و سزای او و بهانه بدست میدهیم اقوام یورپ را که چند
جهاز جنگی را در بندری از بنادر ما آورده بگویند "یا بتشویش و عقده راضی شو یا جگر بند پیش
[illegible] اگر مجرم را بدست ما دادید فبها و الا بندر را بتوپ با خاک برابر میسازیم" + بسیاری
از بزرگان و صاحبان عهده و منصب ما همیشه در زیر بار احسان یکی از اقوام یورپ گردیده اند از
و شاید خطاب یا نشان و تمغه یافته اند + بسیاری دیگر در حمایت و پناه اقوام یورپ استند که
در ملک و با قوم خود هر ظلمی که بخواهند بکنند + بسیاری دیگر از بزرگان و صاحبان دولت و
ثروت ما زری را که از ظلم و جفا جوئی با اهل ملک خود بدست آورده اند در نزد مردم یورپ نهاده اند
و خائف اند که زر آنها از دست برود + بسیاری دیگر بسبب بعضی از اغراض دیگر نفسانی خوف
همت مخالف این استند که قدم در دائره پولتیک نهند و گروه خلق دیگر را نیز هدایت و موعظت
میکنند که "خبردار ما را! نشاید قدم در دائره پولتیک بگذاریم و خدایان خود را از خود رنجیده خاطر
سازیم و سرکشی و جرم بخشی [illegible] استاکم بنده را فرمان نباشد هرچه فرمائی بر آنم" -
و حال آنکه در این روز تمام [illegible] خدایان ما موقوف و محصور و عجین استند در پولتیک اهل یورپ
و اهل یورپ [illegible] پولتیک [illegible] هر چیزی از ما میکنند و هنگامیکه چند کس از عقلا و رهنمایان
[illegible] نمی فهمند و درک نمی کنند +
[illegible] بیان کنم محض بطور حکایت و مثال که ابداً دخل [illegible]

پولیتیک ندارد. یک ماه قبل بنده مضمونی نوشته بودم نسبت به پالیسی حکومت ترنسوال
و مربوط بقانون جدیدی که در آنجا جاری نموده اند نسبت بمردم ایشیایی ساکنان آنجا +
حقیقت مسلمانان هند را توبیخ و سرزنش کرده بودم که سایر ذاتهای اهل هند مجالس منعقده
برپا کرده همدردی از اهل ملک خود ظاهر ساخته بودند و مسلمانان چنین نکرده بودند + هنگامیکه
مضمون را بخدمت شفیق مکرم خود مولوی ظفر علیخان بی اے بردم و ملاحظه نموده فرمودند روز گذشته
در اخبار ادوکیت درج بود که مسلمانان نیز چنین مجلسی برپا کرده بوده آیا اراده داشته اند که [illegible]
و ایراد تو بی محل است. گفتم حالا من نوشته ام باید درج نمود + جناب مولوی صاحب بهر لحاظ
و مصلحتی که بر آن مضمون نکته چینی فرموده من ابداً با او محاجه و مخالفت نمی کنم و مخالف نیستم زیرا که
بهر حال غرض بنده هم حاصل شد. مگر درین وقت باز چیزی درین خصوص بخدمت همه بیان
خواهم نه خاص مسلمان هند بلکه عموم مسلمان عالم عرض میکنم که غرض بنده چیست و چه بوده +
مولوی ظفر علیخان میفرماید که قبل از نوشتن بنده مضمون خود را مسلمانان هند نیز چندین مجلس
برپا کرده اظهار عدم رضایت مندی خود را از قانون جدید حکومت ترنسوال نموده بودند +
عبارت ایشان که در رساله خود دکن ریویو تحریر فرموده اند این است

"مرزا صاحب پوچھتے ہیں کہ کیا ٹرنسوال میں صرف ہندو ہی آباد ہیں مسلمان نہیں
اور اگر مسلمان بھی ہیں تو کیوں مسلمانان ہندوستان نے ہندوؤں کی طرح [illegible] کے
جلسے نہیں کئے۔ ہم مرزا صاحب کو یقین دلاتے ہیں کہ مسلمان ایسے تنگ حوصلہ نہیں ہیں کہ صرف
اپنے ہم مذہبوں ہی کے ساتھ ہمدردی کریں۔ ٹرنسوال میں اگر ایک بھی مسلمان نہ ہوتا بلکہ سب کے
سب ہندو ہی ہوتے تاہم مسلمانان ہندوستان کے ایشیائی قانون کی مخالفت اسی جوش
و خروش سے کرتے جو وہ اب ظاہر کر رہے ہیں۔ وطن اور حب وطن بھی آخر کوئی چیز ہے
اور مسلمانوں کا تو یہ اصول ہے کہ حب الوطن من الایمان" +

بهر اراده و مصلحتی که جناب مولوی صاحب این ریمارک (نکته چینی) را فرموده بنده [illegible]

واین وقت شکر گذار جناب اوشان و ممنون مسلمانان هند بحقیقت شاکر آن خداوند مقلب القلوب والابصار هستم که اینسان یکایک حالت مسلمانان را دیگرگون ساخت زیراکه قبل از نگارش مضمون بنده این حالت در وجود مسلمانان هند نبود - چنانچه معلوم میشود همان روز که بنده در سکندرآباد قلم برگرفته مضمون خود را نوشتم کیفیت مجلس مسلمانان هم همان روز در اخبار اردو کیت درج شد + ولی بنده سوال میکنم که اگر مسلمانان هند نسبت بهمدینان یا نسبت بعموم اهل وطن خود همدردی ظاهر کنند بر بنده چه احسانی میفرمایند - من یک مسلمان هستم از گروه مسلمانان و بیگانه از خاک هندوستان که بدعا از درگاه الهی طلب میکنم باطف و کرم خود همدینان مرا نه در هند بلکه در سراسر جهان از خواب غفلت روزگاران بیدار و از مستی شراب جهل بهوش آورد و توفیق یار سازد که همدرد و غمخوار حقیقی یکدیگر و عموم بندگان خدا گردند که اساس دین اسلام بر آن است + مگر سخن بر فقرهٔ دیگر تحریر جناب مولوی ظفرعلیخان است منسوب بذکر "چندرپال و مولوی لیاقت حسین" من آنچه شرط بلاغ است به کمال معقولیت و بر وفق منطق میگویم و اگر بنده انیز شریک آن دو صاحب نمایند مرا باکی نیست +

بنده سوال میکنم از جناب مولوی ظفرعلیخان صاحب یا هر بزرگوار دیگری که اگر مسلمان هند از یکدیگر همدردی کنند یا نکنند و اگر در شکنجهٔ هزار عذاب الیم در باشند یا در عین راحت و آسایش و خوشی مرا از آن چه نقصان است و از این چه سود؟ - اگر بزرگواری خلعت پوشد و خطاب و تمغه رستاخیز هند یابد و دیگری که عالیشان ترین اهل هند باشد هندو یا مسلمان بجزیرهٔ اندمن فرستاده شود که تمام عمر در آنجا بماند بلکه او را بدار آویزند یا گردن زنند مرا چه سود یا زیان است؟ سخن بر این است که عموم مسلمانان هند میخواهند ظاهر نمایند که ما لائق هستیم و در امور پولیتکی و در مقابل حکومت سخنی میگویم + یک شخص حکیم عالیشانی در میان ما مسلمانان پیدا شد و بعضی کلمات گفت که اکثری از خردمندان جهان هم پسند میکنند اگرچه بر آن ما عمل نکنند - بیشک در این زمان گروه ها هستند در یورپ که سعدی را هیچ نمی شناسند ولی بیشک اقوال او را پسند مینمایند - او میگوید

"با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین   زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است"

بیشک انگریزان خود این پالسی را میدانند - من میگویم که قانون "سدیشن" ابداً در کار نیست بلکه باید رعیت خوش باشند و خوشی رعیت باید قلبی باشد نه ظاهری و بزبان و از خوف قانون سدیشن + حق این است که انگریزان یک پالسی عجیب و غریبی دارند که نمیتوانند رعایای هندی خود را از خود خوش دارند + مثلاً باید ملاحظه نمود سبب این امر را دریافت کرد که چگونه ممکن است که "یک سر بام سرما باشد و یک سر بام گرما" یا بگوئیم "یک بام و دو هوا" باشد + در تحت یک پادشاه و یک حکومت و یک پارلمنت و در شمول یک مملکت در هند یک رفتار است و در ترنسوال یک رفتار دیگر + اگر این قانون را برای مردم چین - مردم جاپان - مردم ترکی - مردم ایران و غیره جاری کرده بودند عذر آنها پسندیده بود - مگر برای مردم هند که رعیت خودشان اند فی نهایت مقام افسوس است + در ممالک بیگانگان بندوبستها میکنند برای آسایش و در حمایت رعایای هندی خود و لیکن در ترنسوال همه خاموش اند + حکومت هند نمیتواند کاری بکند - گورنمنت انگلند و پارلمنت انگلند هم عاجز و خاموش اند در این باب - این چه بازی و چه شعبده و چه راز سر پوشیده و چه معمای لاینحل و گره سختی است که با انگشت و دندان هیچ حکیمی گشوده نمی شود + من نمی گویم که خدا نخواسته انگریزان فرشته خو و ملک سیرت و معدلت گستر و رعیت پرور نیستند و لیکن انگریزان آن استند که نامه نگار تیمز آف اندیا می نویسد

"The fact is that the House cares nothing whatever for the views of men who "take up India" in the same way that they might "take up" the preservation of wild birds, or any other casual subject

یعنی حقیقت این است که هوس آف کامنس (پارلمنت) ابداً اعتنائی ندارد به آرای کسانی که بحث میکنند در مطالب منسوبه هندوستان و اعتنای آن مانند این است که اعتنا نماید

نسبت داشته باشد به طور صحرا یا از ین قبیل مطالب دیگر" + و میگوید هنگامیکه وزیر وزارت بجت (جمع و خرج) هند را بمجلس یعنی هوس آف کامنس در آورد بکلی مجلس خالی بود چون واکتر رونکسور دشروع بنطق خود نمود یکی بعد دیگری اجزاء مجلس بیرون شدند چنانچه در خاتمه نطق واکتر مذکور فقط ۲ کس در مجلس بودند + ملاحظه باید کرد که قوم انگلیش را تا بچه اندازه بی اعتنائی است در امور هند که باعث افتخار آنهاست بر دیگر اقوام یورپ سرسبزی ابر انگلند است - سی کرور مردم شماری آن است - دو صد کرور تجارت آن است و قریب یکصد و سی کرور مالیات آن است + درینصورت مردم هند باید دست عجز بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده بگویند

"پیش که بر آورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو می آرم داد"

پس ای عزیز من چگونه میتوان چشم لایلتی داشت از چنین رعیتی که در هر حال در رنج است - من بآواز بلند و بی محققیت میگویم که تا رعیت قلباً خوش نباشد چشم لایلتی حقیقی از آن نباید داشت خواه در ترکی و ایران باشد خواه در هندوستان و انگلستان + در هر کاری تامل باید کرد - مثلی مشهور است در ایران که میگویند "یک سوزن بخود زن و یک جوال دوز بدیگری" یعنی که "زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل" + مردم ایران صدها سال در زیر شکنجه حکومت جابر بودند و بی هم خوش بودند و هم مجبور و خائف + و لیکن چون آزادی یافتند زبان بشکایت دراز کردند و شور و شغب آغاز نهادند - از آنطرف انگریزان هم حمایت از آنها کردند و حکومت ایران هم بهر حال زبردست نبود که مردم را خاموش کند + بعینه همین حال است در ملک هند - البته فرقی دارد که مردم هند ابداً زور و حربه ندارند و حکومت زبردست و زور آور است و مردم را از قانون سدیشن خائف دارد + پس حکومت هند بحال خاطر جمعی را نداشته باشد که خلق هند از صمیم قلب خوش و راضی و لائل اند + و لیکن اگر (۱) بطور حقیقت خاطر جمع است از لائلتی عموم خلق هند ضرور است که با آنها بطور مساوات رفتار کند با رعیت انگلیش خود

و اگر (۲) بطور حقیقت خاطر جمع نیست از لایلتی عموم خلق هند ضرور است که بمهربانی و مساوات آنها با رعیت انگلیش خود آنها را لائق سازد و گرنه بزور و زبردستی هیچکس و هیچ قوم لائق واقعی نخواهد شد +

اما حکایت لیاقت حسین ـ قبلهٔ بنده چون آفتاب روشن است که "هیچ از قومی یکی بدانشی کرده نه کرامنزلت ماند نه مهر را" ـ بیشک نامعقول نزد هر کسی نامعقول است و نامعقولی نزد هر کسی ناپسندیده ـ و بیشک نامعقول را باید بزندان و بند داشت + هیچ شخص معقولی میگوید و رای میدهد که باید سلاح بر تن آراست و در مقابل حکومت بجنگ خاست بلکه میگویند "ریزنکیبلی بت ایجیٹیشن"[51] بمعقولیت ولی باستبداد هر خلاقی را باید مخالفت نمود + هنگامیکه یک شخص نامعقول فعلی را بجهالت بجا می آرد البته در نزد هیچکس پسندیده نیست ـ و لیکن هنگامیکه بهفت کرور خلق بمعقولیت و براهنمائی هزارها مردان عالی شان معقول در کاری قدم می نهند و کمر استوار می بندند قول آنها در نزد هر عاقلی مسموع و فعل آنها در نزد هر قومی بی نهایت ممدوح است +

اگر همدردی همدینان و اهل وطن در نزد قومی ممدوح است چرا باید که همدردی اقوام دیگر از همدینان و اهل وطن آنها نزد آن قوم ناممدوح باشد ـ اگر همدردی انگریزان از قوم و همدینان خود ممدوح است چرا باید همدردی مردم هند هندو یا مسلمان از همدینان یا هموطنان خود در نظر آنها مذموم باشد + خدای اسلام در یک جایی کتاب اسلام یعنی هدایت نامهٔ خود فرموده است که اگر کسی یک نفس را بی سببی بکشد چنان است که همهٔ اولاد آدم را کشته باشد زیرا که "بنی آدم اعضای یکدیگرند" + در جای دیگر میفرماید بکشید کسانی را که در صدد کشتن شما هستند + هادی اسلام فرمود که "عزیز و گرامی دارید مهمانان را اگرچه کافر باشند ـ و همه کس میداند که آن حضرت چگونه با کافر خود رفتار میفرمود ـ ولی چون قدم در میدان میگذاشت در [illegible] رفتار ... در عالم انسانیت و اخوت باید همدردی جهانیان و صلح کل باشد ... [illegible]

---

۵۱ [illegible]

جفا جوئی دقیقهٔ فرو گذار نکنیم + اتفاق و همدردی و اتحاد و اخوت مسلمانان در میان خود
ابداً منافاتی با لایلتی با حکومت های آنها یا بدوستی و اتحاد با بیگانگان ندارد و تا هنگامیکه
دیگران با ما مهربان استند ما با آنها مهربانیم و چون با ما مخالفت می ورزند ما نیز باید با آنها خلاف
ورزیم و چنان ندانند که ما گوسفندان سلیم هستیم + من بآواز بلند میگویم که هنگامیکه انگریزان با
روسیان معاهده کردند در تقسیم ایران بایستی که ایرانیان و ترکان [illegible]
کنند مناسب حال خود - ولیکن کمال افسوس و شرمساری است که در چنین زمانی باید در میان
این دو دولت اسلام خصومت و جنگ و جدال باشد + بالجمله همدردی و اخوت و اتفاق و
اتحاد و مودت بین المسلمین در هر حال از جملهٔ واجبات اول است و بدون آنکه نقصانی بکسی
برساند و بدون آنکه در لایلتی مسلمانان هند نسبت بحکومت انگلیش ضرری داشته باشد
بلکه این کار سبب صلح کل و صلاحیت عموم خلق جهان خواهد بود + مگر بهیچ حال و بهیچ وجه
این شعر را فراموش نباید کرد "چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار"
و آخر همه این آیه و فرمان عظیم الشان تهدید آمیز خالق قهار جبار و مالک کن فکان را
قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین -
نباید گاهی مسلمان جهان فراموش کنند +

اما صورت همدردی اهل اسلام

الف

آنچه سابقاً عرض شد همدردی و اخوت اهل اسلام از جملهٔ غیر ممکنات است یا که
از ممکنات معلوم میشود + در میان اهل چین [illegible] یا پنجاه کرور استند
غیر ممکن نیست چرا که همه اهل یک [illegible] اکثر یک مذهب دارند و چنین

معلوم میشود که در اینوقت بحرکت هم در آمده اند ولی در میان مسلمانان [illegible] هر ملکی از ممالک
اسلام بسیار مشکل است چرا که اقوام و فرقهای مختلف اند و غالباً جاهل اند بحدی که بجهل بر سر
یک ادنی چیزی یا امری صدها خون ناحق ریخته میشود و خصوصاً در ملک هند + یکبار پیش
نگذشته است که در جایی بدون هیچ سبب جهتی یا یک سبب بی حقیقتی بخشش خون ناحق شد
[illegible] چندین خون ناحق ریخته
می شود بدون آنکه کسی راضی باشد + غالب امور مذهبیه و غیر مذهبیه این امت مرحومه یا تمام
امور دنیویهٔ آنها شامل و ممزوج و درهم و برهم گشته بلکه باید گفت بتحقیق صدها هزار امر معنی
و بدعت را با امور دینیه ممزوج نموده اند و علماء و بزرگان آنها نیز اکثر اهل غرض اند + و لیکن
هر مرد و هر زن و هر طفل خردسالی که اندک مغزی در سر داشته باشد پیدا است که حالت تمام
مسلمان ربع مسکون در این وقت چگونه است و از چاره و علاج هم خارج است + مع ذلک
بهر حال باید یکبار یک سعی و امتحانی در علاج این حال نمود و اگر رایگان شود و فائده نبخشد
اندیشهٔ آنرا بکلی از سر بیرون کرد + بنده رای از خود ظاهر میکنم خواه کسی آنرا پیروی کند
و خواه نکند +

اما امور دینیه ـ (۱) در میان هر گروه و هر فرقه باید جمعی از بزرگان و علماء
و فضلاء یک کامیتی شده بنشینند و امور دینیه و مذهبیه خود را هرچه بدانند و معتقد باشند از
امور دنیویه علاحده نمایند + مگر ضرورتی ندارد که سنی بمبئی را رای دیگر باشد و سنی مدراس را
رای دیگر یا شیعهٔ بمبئی را رای مخالف رای شیعهٔ جای دیگر باشد همچنین فرقهای دیگر را (۲)
آنچه را که داخل امور دینیه و مذهبیه میباشند هیچ فرقهٔ دیگری را حقی نباشد که در آن مداخلت
و گفتگو کند مگر خود بزرگان آن گروه آن امور را حک و اصلاح نمایند بطوری که مطابق شرع
اسلام باشد + (۳) در امور مذهبیه هر فرقه اگر شخصی از فرقهٔ دیگری بحث یا معترض کند یا
بزرگان آن فرقه یا اعمال آن فرقه را ذم گوید یا دشنام دهد یا از روی تحقیق دشنام و [illegible]

بنویسید آن کس مورد سزا و عقوبت خواهد بود و سزای او با حاکم قضا یا مجسٹریٹ خواهد بود +
(۴) کسانیکه از یک فرقه اند در بازار و ملاء عام و در مساجد و بر منابر یا در مجالس خود که مجمل
از فرقهٔ دیگری آنجا حاضر باشند فعلی را بجا نیارند و سخنی را بر زبان جاری نسازند که آن فرقهٔ
دیگر برانگیخته و رنجیده شوند و موجب فساد گردد + (۵) همچنین اگر در خانهٔ شخصی از یک گروه
[illegible] رنجشو
خاطر آنها شود + (۶) چنانچه بالا ذکر شد هر شخص که مجرم شود چند کس را گواه نموده همان
کس را نزد حاکم یا مجسٹریٹ برند که او عقوبت نماید بهر نحوی که مناسب داند + (۷) بعضی
از امور هستند که بواقع همه فرق در آنها شریک اند مثل کیفیات و واقعات ایام محرم بعضی
از این امور را بزرگان و علماء یک گروه جزء عزاداری میدانند (در صورتی که عملی نباشد
خلاف مذهب و عقیدهٔ دیگری و باعث رنجش) - بعضی دیگر هستند در نزد بزرگان هر فرقهٔ بد و
مذموم استند پس بزرگان هر گروهی گروه خود را ممنوع دارند از آن اعمال و افعال و اشتراک
و اشتمال در آنها - بلکه هر دو فریق بدستیاری یکدیگر آن امور را موقوف و معدوم سازند + پس
بهر حال بزرگان هر گروهی امور مذهبیهٔ گروه خود را اصلاح نمایند + مثلاً شخصی نیاز محبوب
سبحانی را بجا می آرد اگر بزرگان آن گروه چنین میدانند که این کار بدعت است خود موقوف
سازند - یا اگر چنین میدانند که مبلغ گزافی در آن برباد میشود و کسانی میخورند که مستحق نیستند پس
طور دیگری آنرا اصلاح نمایند که آن نیاز بشود و لی زر گزاف برباد نرود +
اما امور دنیویه - ابتدا باید دانست که هر کامیتی خاصی که نسبت دارد بفرقهٔ
در تمام امور دنیویه باید با دیگران شریک باشند یعنی که هر ساله در ایام خاصی همه یکجا جمع
بشند بر سر اصلاح تمام امور دنیویهٔ عامهٔ اهل اسلام - مثلاً شراب خواری - زنا کاری -
قمار بازی - رشوت خواری - تهذیب اخلاق - معاشرت - صحبت - تعلیم و تربیت -
دستکاری فابدیه - تجارت - فلاحت - و هزارها کیفیت و حوائج و امور دیگر که لازم و ملزوم

زیست و زندگی میباشند + بالفعل در میان مسلمانان هند یک یا دو اجتماع میباشد بنام
"مسلم لیگ" و "ایجوکیشنل کانفرنس" - یکی از اجتماعات کافی است خواه بهمین نام
باشند و خواه بنام دیگری زیرا که غرض اصلاح حال همدینان است + اگر تمام اجزاء یعنی ممبران
یک کامیتی در آن کانفرنس سالیانه جمع نشوند اقلاً از هر کامیتی یکی دو کس باید در آن شامل
باشند + مگر بنده در این مطلب سخن را طول نمیدهم زیرا که خردمندان همه بخوبی میدانند که
غرض از اصلاح امور دینیه و دنیویه و معاشرت و تهذیب اخلاق وغیره چه چیز و چگونه است و
چگونه باید بشود - مثلاً همه کس میداند که عموم اهل یک ملت عظیم مرد و زن و پسر و دختر باید علم
حاصل کنند و تربیت شوند بکمال خوبی + در این وقت آنچه بنده از صبح تا شام صرف در یک
مقام بچشم می بینم گمان میکنم که در سراسر ملک هند حال برهمین منوال است + مثلاً شرابخواری -
سیندهی خواری - افیون - مدک - کشیدن سگار - یا بیڑی - و اعمال دیگر چنان شایع شده
و رواج بهم رسانیده که از طفل سه ساله تا مرد هفتاد و هشتاد ساله معتاد باینها شده اند - تمام
مکتب ها و مدرسه ها و اسکولها خراب و تباه است و اطفال هر صنفی از اصناف خلق در یک مدرسه
میروند و ابداً تمیزی در میان آنها و رفتار و کردار آنها نیست + این هم یکی از جمله عادات و کارهای
بیمعنی اکثری از خلق الله است که مثلاً قصاب و حجام هم در طفولیت اطفال خود را بمکتب میفرستند
نه باراده آنکه صاحب علم و ادب شوند بلکه برای آنکه عاقبت قصاب و حجام بر آیند مگر صحبت آنها
دیگر اطفال را نیز خراب میکند - بسیاری از دختران خردسال پان میخورند + بعضی پیرزنان
ناقص عقل چون دختران خردسال را دعا میکنند میگویند "زودی عروس شوی" از [illegible]
هرگونه حکایت و بیان [illegible] در حضور دختران و پسران خردسال میشود + ناچ و رنگ [illegible]
و موعظه و نصیحت و مسجد و نماز و بیان دین و قیامت بی نهایت قلیل و نادر
غالباً بی علم و بکلی جاهل و بدرفتار و بدکردار و بیحیا و فحاش اند [illegible] [illegible]
دارند + ادب و حیا بکلی در این ملک معدوم است و خلق چنین میدا[illegible] [illegible] واقعی معنی

[illegible]رادی همین است + طفلی دو سه ساله صد ها دشنام غلیظ بر زبان دارد و همچنین بسیاری
[illegible]فان - نه مردان را آن تمیز و حیا است که زبان خود را در حضور زنان از کلمات نامعقول فرو بندند
نه زنان راست که در حضور مردان سخنان غلیظ نگویند + بعضی از اطفال یا جوانان را طرز رفتار
و گفتار و کردار و خطاب و تکلم با بعضی از مردمان عالیشان یا سالخورده یا عالم و فاضل چنان بی ادبانه
و مسخره آمیز است که هر خردمندی را شرم آید + گدا و کلاش و جادوگر و عامل و طبیب نادان و شیاد
و کیمیاگر و امثال اینها در اینملک بیشمار اند + کرورها زر در عروسی و عزا و میزبانی و بسم الله خوانی
و مراسم و نیاز های پوچ و بیجای دیگر برباد میشود که از آنها ممکن است هم قوم تربیت شود - هم مسجد
و مدرسه و شفاخانه و مسافرخانه و یتیم خانه های متعدد ساخته شود - هم تجارت شود + دکان و لک
هزارها از اینگونه اعمال بیجا است که اصلاح لازم دارند و اصلاح همه واجب است + و این
اصلاح عام خاصه ملک هند نیست بلکه تمام ممالک اسلامیان باین اصلاح محتاج اند و این اصلاح
در همه جا اشد ضرورت را دارد +

اصل اصیل غرض بنده از نوشتن این کتاب (۱) همدردی و اخوت واقعی اسلامی است
در میان تمام اقوام و فرق اهل اسلام - (۲) در بعضی از این امور مذکوره فوق و نیز و همدردی و
اخوت و امثال اینها باید میان دولتهای اسلامیه و همچنین در میان مختلف فرق اهل اسلام معاهده
و شرایط هم باشد بلکه بسوگند موکد و استوار گردد که اگر بعضی واقعات رخ دهد که نقصان بر تمام اهل
اسلام برسد و بیم آن باشد که اسلام را خطری وارد آید همه برای جان دادن حاضر و آماده باشند -
البته در این زمان و مقتضیات حالت زمانه در هر امری از امور زیست و زندگی پولتیک
[illegible]لط و ممزوج است و اقوامی که تا این زمان این لفظ و معنای آنرا نه الفتند با خاک
[illegible] نه مگر پولتیک بحقیقت در [illegible] مسلمانان هم موجود است و مرادف همدردی و اخوت
[illegible] و اخوت است + پس غرض و رای بنده همدردی واقعی بدون پولتیک میشود
[illegible] توان باشند که قدم [illegible]

و مبالغه میکنم که آینده اساس امور خود را بر پولتیک نهند تا اساس حکمرانی و زندگی آنها استوار گردد ـ (۴) اصلاح تمام امور دینیه و دنیویه و اخلاق و معاشرت و سایر امور و اسباب زندگی است ـ

اکنون بندهٔ فقیر میگویم که چون عضوی از اعضای سایر اولاد آدم و مانند یکی از کسانیکه در اسلام در تحت کلام انّ المؤمنون اخوة واقع شده اند للّٰه و فی اللّٰه بدون غرض و بدون طلب مزدی آنچه شرط بلاغ و فرض منصبی بنده بود باندازهٔ دانش و دانست خود بیش و کم بجا آوردم دیگر همدینان ما خود میدانند بجا آرند یا نیارند + خدایتعالی بلطف و کرم خود توفیق بآنها بدهد که فوائد همدردی و اخوت و این امور سابق الذکر را بدانند و بفهمند و پیروی کنند +

" ما نصیحت بجای خود کردیم   روزگاری درین بسر بردیم   گر نیاید بگوش رغبت کس   بر رسولان بلاغ باشد و بس " +

و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الّا علی ربّ العالمین

خاکپای تمام مسلمان جهان

محمد مهدی اصفهانی